

راز عشق ورزیدن به خدا



عثمان نوری توپباش

دارالافتاء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

انتشارات اِركام ۲۰۱۶ / ۱۴۳۷ هجری قمری

چاپ:

انتشارات اِركام

İkitelli Organize Sanayi Bölgesi Mahallesi
Atatürk Bulvarı Haseyad 1. Kısım No: 60/3-C
Başakşehir, İstanbul, Turkey

تلفن : ۰۷۰۰-۶۷۱ (۰۰۹۰-۲۱۲)

فکس : ۰۷۴۸-۶۷۱ (۰۰۹۰-۲۱۲)

ایمیل : info@islamicpublishing.net

وسایت : www.islamicpublishing.net

شابک : ۹۷۸-۹۹۴۴-۸۳-۹۶۲-۴

عنوان اصلی : Gönül Bahçesinden Muhabetteki Sır

مؤلف : عثمان نوری توبپاش

مترجم : سعیده کافی

تنظیم کننده : بیمن کاظمی

گرافیک : راسم شکیرو

تکنیر : چاپخانه اِركام

Language : Persian



راز عشق ورزیدن به خدا

عثمان نوری تویپاش



فهرست

۷ درباره نویسنده
۱۱ پیشگفتار
۱۵ راز عشق ورزیدن به خدا
۲۸ انسان کامل
۴۲ استقامت در راه خدا
۵۳ همراهی با صالحین و صدیقین
۶۴ اخلاص
۷۹ بیم و امید
۹۴ غفلت
۱۰۶ زیبا دیدن مرگ
۱۲۲ رزق
۱۳۸ نور و ظلمت
۱۵۲ احسان و مراقبه
۱۶۷ حقیقت انسان
۱۷۵ ایثار
۱۸۸ اسلام به بشر زندگی می بخشد



- ۲۰۵ اهمیت روش ها در عرفان
- ۲۲۰ عشق (محبت).
- ۲۳۹ مصاحبه عثمان نوری توپباش درباره عرفان



درباره نویسنده

عثمان نوری توپباش در سال ۱۹۴۲ در ارنکوی، استانبول، ترکیه به دنیا آمد. پدرش موسی توپباش و مادرش فاطما فریده هنیم، دختر فخری کیگیلی بود. او دوره ابتدایی را در مدرسه ابتدایی ذیهنی پاسای ارنکوی گذراند؛ و سپس در سال ۱۹۵۳ وارد دبیرستان امام هاتپ، یکی از موسسات آموزش متوسطه برجسته و مطرح استانبول، شد؛ و در آنجا تحت تعلیم آموزگاران برجسته ای چون م. جلالالدین اکتان، ماهیر ایز و نورالدین توپجو قرار گرفت. در آن زمان عثمان توپباش تحت نظارت م. زکیه کونراپا، یامان دده (عبدالقدیر کجغلو)، احمد داوود اغلو، محمود بایرام و علیرضا ساعمان تحصیل کرد. او هم چنین با شاعر و متفکر مشهور، نصیب فاضل، آشنا شد؛ و به حلقه ی دوستان او پیوست. توپباش در سخنرانی های نصیب فاضل شرکت می جست، مجله او، بیوک دوگو، را مطالعه می کرد و یکی از حامیان سرسخت عقاید او بود. عثمان و عمویش آبدین توپباش در سال ۱۹۶۰ از دبیرستان فارغ التحصیل شدند. توپباش پس از فراغت از تحصیل وارد عرصه تجارت و صنعت شد. در سال ۱۹۶۲ سربازی را در تیلو، سیریت به عنوان یک افسر آموزگار



شایسته گذراند. او در زمان خدمت سربازی عاشق پیشه آموزگاری و معاشرت با مردم بود.

توپاش پس از خدمت نظام به بازار تجارت بازگشت؛ اما هرگز از آموزش و خدمت به هموعان دست برنداشت. او یکی از اعضای فعال ایلیم یایما جمیتی^۱ (انجمن دوستداران علم) بود. سایت تجاری او مانند یک موسسه و بنیاد خیریه فعالیت می کرد؛ و مرکزی بود برای دادن بورسیه به دانش آموزان و کمک رسانی به فقرا. او همچنین مدیر فعالیت های نوع دوستانه در خانواده اش بود. توپاش پس از تاسیس موسسه وقف هدیه در سال ۱۹۸۵ فعالیت های خیریه خود را در آن مرکز ادامه داد. او نه تنها در تاسیس این نهاد بلکه در توسعه کمک رسانی آن به دانش آموزان کشورهای همسایه نقش اساسی داشت.

تاپاس در اوایل سال ۱۹۹۰ به سبب علاقه اش به مطالعات دینی و شعر، شروع به نوشتن کرد. از جمله کارهای او که در استانبول منتشر شده اند عبارتند از:

۱. Bir Testi Su (۱۹۹۶) که تحت عنوان اشک های قلب به انگلیسی ترجمه شده است.

۲. Rahmet Esintileri (۱۹۹۷) ترجمه شده به انگلیسی تحت عنوان پیامبر رحمت

۳. Nebiler Silsilesi I- IV (۱۹۹۷-۱۹۹۸).



۴. Tarihten Günümüze İbret Işıkları (۱۹۹۸).
۵. Abide Şahsiyetleri ve Müessesleriyle Osmanlı (۱۹۹۹)
۶. İslam İman İbadet (۲۰۰۰)؛ ترجمه شده به انگلیسی
تحت عنوان قالب و روح اسلام
۷. Muhabbetteki Sır (۲۰۰۱) ترجمه انگلیسی این کتاب از
روی آنسخه ترکی چاپ شده در سال ۲۰۰۱ انجام شده است.^۲
۸. İmandan İhsana Tasavvuf (۲۰۰۲).
۹. Vakıf-İnfak-Hizmet (۲۰۰۲).
۱۰. Son Nefes (۲۰۰۳).

کتاب های تابپاس به چندین زبان ترجمه شده اند. او هم چنین با شرکت در سمینارهای آموزشی و میزگردها و همچنین سخنرانی در کنفرانس ها و در کشورهای مختلف دیدگاه های خود را مطرح کرده است.

ایشان متاهل هستند و چهار فرزند دارند.

۲. کتاب حاضر از روی نسخه انگلیسی به فارسی ترجمه شده است. (م)



پیشگفتار

سپاس خدای را که نعمت شادمانی و ایمان واقعی را به ما، بندگان ناتوانش، عطا کرد. سلام و صلوات بر افتخار جهان آفرینش، حضرت محمد که بشر را از تاریکی به نور بی نهایت هدایت فرمود.

خداوند تعالی وجود را با یک راز استثنایی آراست: او جهان را از عشق آفرید، به همین دلیل هر جا که عشق نباشد، نقص است و هر جا عشق وجود دارد جلوه ای از کمال را می توان مشاهده کرد. آنطور که در مثنوی معنوی آمده است:

خداوند رازی را در گوش ابر زمزمه کرد، و اشکهای آب چون مشک از دیدگان او سرازیر شد؛ رازی را در گوش گل سرخ نجوا کرد و او را با رنگ ها و رایحه ها آراست؛ خدای رازی را در گوش سنگ زمزمه کرد و او را به عقیقی درخشان مبدل ساخت؛ و سرانجام رازی را به انسان عطا کرد و به هر کس که این راز را حفظ کرد جاودانگی بخشید.

این راز، راز عشق است. به همین دلیل تنها راه انسان برای کسب رضایت خدای متعال و شفاعت پیامبر(صلوات و رحمت خدا بر او)، و



در نتیجه رستگاری دو جهان، کشف حقیقت ساده ای است که در راز عشق نهفته است. کسانی که این حقیقت را درک کرده و در مقابل اوامر و نواهی آن سر تسلیم فرود می آورند، در قلب خود شور و نشاط را حس میکنند؛ درست مانند تنه درخت گریانی که از سر عشق به پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) گریست. زندگی در چنین مرتبه ای از عشق فرد را به کمال انسانیت و به اوج آفرینش می رساند؛ و او را در مسیر مستقیم هدایت می کند. اما باقی ماندن در صراط مستقیم تنها از طریق همراهی با مومنان صالح و صادق امکان پذیر است. همنشینی با صالحان بین روح و جسم تعادل ایجاد می کند؛ تا جایی که سلطان روح بر غلام جسم حاکم می شود؛ و قلب، که تجلی گاه الهی است، با خاطر دستیابی به حقیقت به آرامش و رهایی می رسد.

بنده در مسیر خود به سمت تکامل روح برای سنجش ایمان با آزمون های مختلفی مواجه میشود؛ و در هر مرحله از این سفر به سوی جاودانگی، به نسبت خلوصی که دارد، با او رفتار می شود. کلید رحمت و بخشایش الهی در خوف و رجای بنده قرار دارد - سلاحی مهم برای پیروزی بر طمع و حسادت و رسیدن به شادمانی و رضایت. بنده ای که به این مکانت رسیده است در برابر خطر غفلت هوشیار است؛ و با قلبی سلیم و آگاهانه پروردگار خود را می پرستد. او با مراقبت از نفس فرومایه قلب خود را قوی می سازد، تا بتواند خشم را کنترل کند.

بنابراین آنطور که پیامبر(صلوات و رحمت خدا بر او) فرمود «
 قهرمانان واقعی»^۳ حکمت الهی آفرینش مرگ و حیات را درک می
 کنند؛ لذا به لذت های گذرای این دنیا دل نمی بندند. آن ها تنها تلاش
 می کنند عمل صالح انجام دهند و اساس زندگی آنان بندگی ، عبادت
 و درک حقیقت است. از آنجا که این روش زندگی قلب را از عشق به
 حقیقت انباشته می سازد، بنده آرامش و زیبایی مرگ را درک می کند.
 چنین بنده ای مرگ را پیوستن به معشوق خود می داند و مشتاقانه منتظر
 آن است.

مومن تلاش می کند تا برای جسم خود روزی حلال به دست آورد؛
 و از طریق انجام عبادات در نیمه شب غذای روح را تامین کند. مومن
 نگران رزق و روزی خود نیست و نگرانی های دنیایی او را آزار نمی
 دهد. روح مومنان همانند ابر، باران رحمت را بر آنها می بارد. آنان چشمه
 آرامش و رحمت برای خانواده خود هستند؛ و همین دنیا برای آنان بهشت
 خواهد بود.

در این دنیای آزمون ها، که نور و ظلمت بی رحمانه با هم درنبردند،
 کسانی که به این بهشت دست یافته اند همواره جانب حق و حقیقت را
 می گیرند - همان راه مستقیمی که با فرمان های الهی نشان داده شده
 است. آنان مشتاقانه وظیفه خود را نسبت به قرآن کریم انجام می دهند؛
 و تلاش می کنند کتاب خاموش و بی کلام جهان آفرینش را بخوانند و

۳. روایت شده توسط البخاری و مسلم در صحیح هایشان

حکمت، اسرار و حقیقت آن را دریابند؛ سپس به آینه‌هایی تبدیل می‌شوند که کامیابی و آرامشی که به آنان عطا شده را منعکس می‌کنند. این جایگاه والا جایگاه قرآن زنده است. در واقع همه نبردهای حق علیه باطل، از جنگ بدر تا جنگ‌های نیاکان عثمانی ما، تلاش برای کسب و حفظ این مقام برجسته است.

این خلاصه‌ای از این کتاب ناچیز است؛ که من آن را «از صمیم قلب: راز عشق ورزیدن به خدا» نامیده‌ام. امید که خداوند جلوه‌هایی از معنویت و موفقیت را به ما عطا نماید. امید که الله آرامش ایمان را به ما عطا نماید. خداوند قلب ما را با نور قرآن منور سازد، و از شعور و درک ما چشمه‌های حکمت را سرازیر نماید. امید که پروردگار ما را از رحمت، عشق و مهربانی خود متنعم سازد.

آمین!



راز عشق ورزیدن به خدا

یکی از برجسته ترین ویژگی های گنج مخفی در این حدیث « من گنج پنهانی بودم که می خواستم شناخته شوم و به همین دلیل جهان را خلق کردم »^۴ جمال محض است. خداوند متعال مایل نبود این بی نهایت جمال اسرار آمیز پنهان بماند، پس آفرینش را خلق کرد.

قطره ای از عشق بی کران الهی به این جهان و به زمین اعطا شد، و زمین بر سایر جهان خلقت برتری یافت ؛ و بعد خداوند انسان را آفرید ، شریف ترین خلائق بر روی زمین.

الله که تمام موجودات را از سر عشق خلق کرد، آنان را نشانه ای از کمال و هنر خود قرار داد. انسان، به عنوان شاهکار الهی، جلوه کاملی شد از عشق و محبت. چرا که هدف از آفرینش این جهان آراستن آن با دشت های سرسبز، دره ها و کوهها و بیابان های وسیع نبود؛ هدف خداوند از خلقت انسان بود - سرچشمه عشق و اشرف مخلوقات. بنابراین افتخار انسان در وهله اول این است که این هدف را در خلقت خود متجلی سازد.

۴. حدیث قدسی: " کنت کنزاً مخفياً فاحببتان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف" (م)



علاوه بر این، از آنجا که اساس خلقت عشق است، عشق به عنوان یک میل طبیعی در تمام موجودات به ودیعه گذاشته شده است؛ حتی یک عقرب نیز فرزندان خود را از سر عشق بر پشت خود حمل می کند.

کامل ترین میل به عشق ورزیدن، در وجود انسان- این اشرف مخلوقات- قرار داده شد. با این حال، در این دنیای مملو از آزمون ها و رنج ها، بشر پاداش عشق خود را به قدر ارزش معشوق خود کسب می کند. به این معنی که انسان ظرفیت عشق بی نهایت را دارد؛ و بنابراین، تنها در صورتی می تواند به کمال دست یابد که عشق به الله را در سر پیروrand. او با دنبال کردن اهداف پست و بیهوده به جایی نخواهد رسید - و سرانجام زندگی او در ناامیدی و سرخوردگی به پایان خواهد رسید. به عبارت دیگر انسان هر اندازه که عشق ذاتی خود را به الله و محبان او اختصاص دهد، می تواند به نعمت تعالی روح دست یابد.

درواقع آزمایش های الهی برای هر فرد به جهت گیری علایق او بستگی دارد. به همین دلیل خداوند در کنار تمایلات مثبت، گرایش های منفی را نیز در وجود بشر به ودیعه گذاشته است. خداوند به انسان بخشی از سه صفت مهم خویش را عطا کرده است: (۱) وجود محض، (۲) زیبایی محض، و (۳) خیر محض؛ اما در کنار آن با قرار دادن نقطه مقابل این صفات: (۱) عدم محض، (۲) زشتی محض، و (۳) شر محض، او را به چالش کشانده است. قرآن کریم در این ارتباط می فرماید:

فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

پس پلید کاری و پرهیزکاری را به او الهام کرد (شمس؛ ۸: ۹۱).

این صفات دو قطب کاملاً متضاد در وجود بشرند؛ که انسان در طول زندگی خود نسبت به آنها گرایش دارد. باید دانست که بیشترین عامل بدبختی و شقاوت بشر در تمایل او به سمت قطب منفی است. آنان که به این سمت رو می کنند آنچنان کورند که تنها خود و رفتار خود را می ستایند. کبر و خود بزرگ بینی یک ضعف بزرگ و یکی از مضرترین بیماری های روحی است؛ که انسان را از شناخت ظرفیت و توانایی کامل خود باز می دارد. انسان متکبر ضمن این که قادر به شناخت توانایی ها و ظرفیت های واقعی خود نیست، با قدرت الهی نیز بیگانه است.

معنی واقعی این گفتار عارفانه که « بمیر قبل از آنکه مرگ به سراغت آید » این است که انسان باید مراقب صفات ناخوشایندی باشد که از همان قطب منفی نشات می گیرند؛ و از افتادن در گرداب امیال طبیعی بگریزد. این به معنی کشتن خود (نفس) نیست، بلکه به معنی در کنترل داشتن آن است. مولانا جلال الدین رومی در این باره می گوید:

آب تا زمانی که در زیر کشتی است، تکیه گاه کشتی است؛ اما اگر وارد کشتی شود باعث نابودی و غرق آن می شود.^۵

می توان این واقعیت را به آتشی که مایه حرکت کشتی است نیز مثال زد که چنانچه شعله ای از آن در عرشه افتد باعث سوختن و ویرانی کشتی می شود.

۵. آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پستی است (م)

بنابراین، بنده به هر اندازه که صفات منفی را از خود دور سازد، به پروردگارش نزدیک می شود. تنها راه پرهیز از صفات منفی برای بنده این است که به اندازه ظرفیت قلب عشق خود را متوجه خدا گرداند. اما باید دانست که خطرهای زیادی در این راه وجود دارد. ممکن است قلب تاب چنین عشق کاملی را نداشته باشد و بسوزد و نابود شود. نمونه بارزی از این سوختن را در تجلی الله بر موسای پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) می توان مشاهده کرد.

وقتی موسی (صلوات و رحمت خدا بر او) در کوه سینا با کلام الهی مواجه شد، در اثر جاذبه معنوی گفتار خداوند که فراتر از درک بشری است، از خود بی خود شد؛ او سپس مشتاقانه درخواست کرد الله را ببیند، خداوند پاسخ داد: «تو نمی توانی مرا ببینی». وقتی موسی (صلوات و رحمت خدا بر او) اصرار کرد خداوند فرمود: «به کوه نگاه کن». کوه در اثر پرتوی نور تجلی خداوند هزار تکه شد. پس از این واقعه خوفناک موسی (صلوات و رحمت خدا بر او) بیهوش شد، و چون به هوش آمد از خداوند طلب آمرزش کرد. همان طور که این واقعه نشان می دهد، عشق الهی دارای مراتبی است؛ و انسان برای این که بتواند عشق الهی را تجربه کند لازم است تمرین های خاصی را انجام دهد. او باید بتدریج آموزش ببیند و به دوستان خداوند نزدیک شود و از نفس دوری گزیند. قلب تنها با این آموزش ها و تمرین ها می تواند توانایی ذاتی خود برای چنین عشقی را افزایش دهد و از چنگال صفات منفی آزاد و پالایش شود. تنها

در این صورت است که قلب این ظرفیت را پیدا می کند که همچون آینه ای صاف و صیقلی نور عشق الهی را منعکس سازد.

عشق مادر، پدر، همسر و فرزند؛ عشق به مادیات و معنویات و سایر نعمت های دنیایی ناشی از محبت خداوند است نسبت به بندگانش؛ اما این عشق باید وسیله ای برای قرب به الله باشد. این گرایش ها تنها نشانه ها و علائم راه خدایند. قلب ما نباید اسیر این نعمت ها شود؛ زیرا کسانی که عاشق زیبایی و جمال محضند به جزئیات دل نمی بندند؛ چرا که در این صورت از آن جمال بی کران باز خواهند ماند. به عبارت دیگر کسانی که اسیر عشق دنیا می شوند شانس عشق به الله را از دست خواهند داد. به گفته مولانا:

کسانی که اسیر عشق دنیا می شوند همچون شکارچینی اند که به سایه شلیک می کنند.

آنان چگونه می توانند سایه را به دست آورند؟

فرد نادانی تلاش می کرد سایه پرنده ای را به دست آورد؛

اما حتی پرنده روی شاخه نیز از کار او در حیرت مانده بود.^۶

هر انسان آگاه و عاقبت اندیشی به راحتی می فهمد که هدف از خلقت این است که انسان محبت خود را متوجه خدا سازد، و اسیر

می دود بر خاک پران مرغ و ش
می دود چندان که بی مایه شود
بی خبر که اصل آن سایه کجاست
ترکش خالی شود در جست و جو
از دویدن در شکار سایه تفت (م)

۶. مرغ بر بالا پران و سایه اش
ابلهی صیاد آن سایه شود
بی خبر کان عکس آن مرغ هواست
تیر اندازد به سوی سایه او
ترکش عمرش تهی شد عمر رفت



سرگرمی‌ها و بازیچه‌ها و علایق زودگذر دنیایی نگردد. جمال محض جمال الله است. تمام زیبایی‌هایی که با دیده تحسین به آنها می‌نگریم چیزی نیستند جز انعکاسی از جمال او.

عشق بین لیلی و مجنون نمونه‌ای از این واقعیت است. اگر قلب مجنون اسیر عشق لیلی می‌ماند؛ لیلی برای او به یک بت تبدیل می‌شد. اما لیلی عشق زودگذری برای مجنون بود؛ و پس از این که مجنون متوجه عشق الهی شد از تب و تاب عشق لیلی افتاد. اگرچه مجنون سفر خود را با عشق لیلی آغاز کرده بود، اما این توانایی را داشت که از منزل عشق لیلی عبور کند و به الله متوجه شود.

عشق زمانی قابل قبول است که هدفی حقیقی داشته باشد. مقصد نهایی چنین عشقی یک رویای دست نیافتنی و یک توهم نیست که در نهایت منجر به ناامیدی و سرخوردگی شود. قلب تنها در صورتی می‌تواند در سفر خود به سلامت به مقصد برسد که از چنین توهماتی به دور باشد. خطری که در اینجا قلب را تهدید می‌کند این است که به معشوق‌هایی متمایل شود که شایسته عشق ورزیدن نیستند؛ و بدتر این که در دام عشق آنان اسیر شود. اگر مجنون از عشق لیلی گذر نمی‌کرد، و همچنان شیفته و شیدای او می‌ماند عشق او بی ارزش بود و او نیز همچون بسیاری مجنون‌های دیگر در دام عشقی فنا شدنی گرفتار می‌ماند.

خداوند متعال حضرت یوسف (صلوات و رحمت خدا بر او) را که حامل نور نبوت بود، آن هنگام که بوسیله برادران در چاه افتاد، رها

نکرد. یک مسافر تشنه دلو خود را به امید یافتن آب به چاه انداخت؛ و وقتی یوسف (صلوات و رحمت خدا بر او) با دلو از چاه بیرون آمد، این مسافر ظاهربین با دیدن جمال یوسف تشنگی از یاد برد. او بدون توجه به سیمای ملکوتی یوسف (صلوات و رحمت خدا بر او) به فکر بهره مادی از گنجی بود که ناگهان به چنگش افتاده بود؛ و بنابراین او را به بهایی اندک فروخت. درست مانند مجنون زمانی که در عشق لیلا اسیر مانده و نتوانسته بود به وحدت الهی دست یابد.

احتمالاً یافتن یوسف (صلوات و رحمت خدا بر او) برای مسافری که طناب را به امید بالا کشیدن آب به قعر چاه انداخت، شانس بزرگی بود که باعث شد تشنگی را از یاد ببرد. احتمالاً او بیش از این که تجلی نور الهی را، که همچون پرتوهای نور خورشید از چهره یوسف (صلوات و رحمت خدا بر او) می درخشید، بیند به یک معامله می اندیشید. مسافر بیچاره فریب سود زودگذر دنیایی را خورد و حساب کرد با فروش یوسف (صلوات و رحمت خدا بر او) چقدر به جیب خواهد زد؛ و بنابراین سرمایه طلایی را که به او رو آورده بود به باد داد.

آنچه ما در اینجا سعی داریم توضیح دهیم مسیر ایده آل برای درک یک عشق واقعی و پایدار است. گذر از منازل مختلف این عشق، بدون گرفتار شدن در آنها، فراتر از توانایی یک انسان عادی است. کسانی به کمال می رسند که از بیرون، با اختیار خود و آزادانه، و از درون، با میل فطری، برای رسیدن به این هدف تلاش کنند. چنین افرادی می توانند از راه های مختلف به مراحل بالاتر دست یابند و همه آنان، به نسبت امداد

الهی که به آنها اعطا می شود، به سمت الله حرکت می کنند. نتیجه این حرکت بازگشت به خدا - فنا فی الله - درست مثل رود که در دریا محو می شود؛ و مقصد نهایی بقا با الله^۷ است.

باید دانست که دامنه استدلال محدود است. هرچیزی فراتر از حیطه استدلال دیوانگی به شمار می آید؛ در حالی که ظرفیت قلب نامحدود است، و قلب زمانی به آرامش می رسد که در الله محو شده و به جاودانگی خدایی دست یابد. مولوی به زیبایی بیان می کند که چگونه به مقام فنای فی الله و بقای بالله دست یافته است؛ به طوری که حتی مرگ نمی تواند آتش عشق او را خاموش کند.

پس از مرگ قبر مرا بشکافید

و ببینید چه بوی خوشی از کفنم برمی خیزد!

این قفس تن است که مرگ را ترسناک می سازد.

وقتی صدف بدن را بشکافید

خواهید دید مرگ همچون مروارید زیبایی است.

۷. فنا فی الله در عرفان به معنی نادیده و ناچیز شمردن هر چیزی است که خداوند آن را مذموم می داند (اخلاق مذمومه). چنین مقامی نیازمند محو تمایلاتی است که از نفس سرچشمه می گیرد. این مقام را تخلیه نیز می گویند که به معنی خالی شدن قلب از اغیار است. بقا با الله (جاودانگی با خدا) در عرفان عبارتست از نهادینه شدن خیر و هر آنچه مورد رضای الهی است در قلب. چنین مقامی نتیجه تسلیم کامل و دائم به خواست و رضای الهی است. این مقام را تحلیه نیز می گویند که به معنی آراستن دائمی قلب با کیفیات و صفات نیکو (اخلاق حمیده) است به طوری که برای همیشه در قلب ریشه کند.

یکی از مهمترین ویژگی های دوستان خداوند محو شدن در عشق الهی است. مولوی به دنبال عاشقان حقیقی است که در عشق خود سوخته اند. او این جستجوی خود را این گونه بیان می کند:

عاشقی می خواهم که از شعله های وجود او هنگامه ای به پا خیزد؛
و با آتش دل او حتی آتش نیز تبدیل به خاکستر شود
دو نوع عشق وجود دارد: حقیقی و استعاری

عشق، محبت و دلبستگی به هر چیزی در جهان « غیر از الله » (ما سوی الله) یک عشق استعاری است، در حالی که عشق به پروردگار جهان و گرایش به او عشق حقیقی است.

کسانی که دل خود را با عشق حقیقی به خداوند صیقل می دهند، می توانند انعکاس جمال خداوند و نشانه های قدرت بیکران الهی را مشاهده نمایند. به عبارت دیگر آنها در درون خود واقعیت احسن تقویم (بهترین صورت) را کشف می کنند. برای آنان که مجذوب زیبایی حقیقی شده اند، هیچ رنگی و هیچ رایحه ای جز حقیقت جذاب نیست. آنها به علم الله دست یافته و دلبستگی های بیرونی را ترک گفته اند. به عبارت دیگر، آنان به واقعیت دست یافته و به جاودانگی رسیده اند.

حجابی که بین خداوند و بنده وجود دارد از نوع حجاب های فیزیکی و فاصله بین آسمان و زمین نیست؛ بلکه حجاب بزرگ این است که بنده گمان کند از خالق خویش جدا است. خداوند می فرماید «از روح خود در او دمیدم» و به این ترتیب به انسان یادآوری می کند که از

خالقش جدا نیست. این گفتار نیز به خداوند نسبت داده شده است: «من راز انسان و انسان راز من است»

بنابراین گنج ها و رازهای الهی به انسان اختصاص داده شده اند. خداوند می خواهد وجود رفیع و متعالی خود را در قالب مقدس انسان متجلی سازد: «من راز بشرم» نشانه پیوند زیبایی است در یک ویژگی مشترک. اگر این پیوند بتواند مومن را به کمال عشق و محبت الهی برساند، قلب (دل) سفر خود را در دنیای اسرار الهی آغاز خواهد کرد. بنابراین واقعیت اشیا و رازهایی به نام «انسان» و «جهان» و اسرار جهان معنوی برای او آشکار شده و بنده جلوه هایی از قلب سلیم را دریافت خواهد کرد.

وقتی بنده به این حد از بلوغ رسید، حجاب غفلت بین او و الله کم کم کنار رفته و راز «بمیر پیش از آن که بمیری» را درک خواهد کرد. اینجاست که جهان و زیبایی های فانی آن جلوه خود را از دست می دهد و روح لذت عظمای قرب به خالق را درک می کند.

باید دانست تنها سرچشمه رحمت و شوری که فرد را به اقیانوس عشق الهی می رساند پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) است. عشق محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) یعنی عشق به خداوند تعالی. اطاعت از او اطاعت از الله است و عصیان و نافرمانی از او عصیان در برابر خداوند. بنابراین وجود مبارک حضرت محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) مامن و پناهگاه بشر است. عارف می داند علت خلقت، عشق محمد (صلوات

و رحمت خدا بر او) است؛ و بنابراین تمام جهان به نور وجود محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) پدید آمده است.

به این دلیل است که عشق به رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) از خطری که عشق به اغیار (ما سوا) را تهدید می کند، مبرا است. بر این اساس امر شده است که پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) را با تمام وجود دوست داشته باشید. سخنان فاطمه (سلام خداوند بر او) در مراسم تدفین حضرت رسول (صلوات و رحمت خدا بر او) بهترین نمونه از چنین عشقی است:

اینک مصیبتی بر من فرود آمد که اگر بر روز فرود می
آمد، آن را به شب تاریک مبدل می ساخت (ابن جوزی، الوفا)

زیباترین و پرمحتواترین تجلی عشق به پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) اطاعت از اوست. این اصل که «عاشق باید چیزی را دوست داشته باشد که معشوقش دوست دارد» اثباتی بر این مدعا است که اطاعت از پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) واجب است. عشق به پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) از عشق به خداوند سرچشمه می گیرد. در مسیر قرآن و سنت هر عشق دیگری غیر از عشق به پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) بی ارزش است. تنها راه رسیدن به عشق الهی عشق حضرت محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) است.

عشق به پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) بالاترین مقامی است که انسان در مسیر عشق به الله به آن دست می یابد. خداوند محدودیت هایی



را در همه توانایی های انسان از جمله در درک و هوش او قرار داده است؛ با این حال جوهر الهی او از همه محدودیت ها و مرزها عبور می کند.

عشق به الله یعنی عشق به نور محمد (صلوات و رحمت خدا بر او)، عشق به وجود مبارک او، عشق به دوستان خداوند و سپس هر موجودی که به اندازه شایستگی های خود جلوه ای از خداوند است. روح با اتصال به چرخه عشق به خداوند به رحمت و سلامت می رسد. هر عشقی خارج از این چرخه بی خردی است. براین اساس عشق به پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) و مردان الهی (اهل الله) منشاء رحمت و برکات زیادی است؛ و خسران و ندامت این جهان و جهان آخرت نصیب کسانی خواهد شد که کینه آنان را در دل دارند.

قلب دوستان خدا همچون مروارید درون صدف است که با جذب قطره های باران بزرگتر و درخشانتر می شود. تنها چیزی که برای بنده لازم است این است که به کمک خداوند قطرات باران نهفته در این مروارید را بیابد و جذب کند. در تفسیر مثنوی گفته شده:

خداوند رازی را در گوش ابر نجوا کرد، قطره های اشک از چشمانش سرازیر شد. خداوند رازی را در گوش گل رز نجوا کرد و آن را با رنگ ها و رایحه ها زینت بخشید. او رازی را در گوش سنگ نجوا کرد و آن را به عقیقی درخشان در معدن تبدیل کرد. خداوند از رحمت خود آب را از دل ابر سرازیر کرد، به رز زیبایی بخشید و به سنگ ارزش داد.

او سپس رازی را در گوش انسان نجوا کرد و به کسانی که
این راز را حفظ کردند جاودانگی بخشید. این افراد با دریافت
الهامات جهان غیب به راز قرب الی الله و رهایی از زندان تن
دست یافتند.

در طول تاریخ پیامبران و رسولان الهی، با درک این راز، حامل
نوری بودند که با عشق آنان به کمال رسیده بود.

امید که خداوند نعمت بزرگ محبت خود، محبت پیامبر و دوستان
مقدس خود را به ما عطا نماید. امید که خداوند تا زمانی که اعمال صالح
ما باعث آزادی از عقوبت جهان آخرت نشده است و تا قلب ما تجلی گاه
جلوه ای از عشق الهی نشده است، عمر ما را نگیرد.

خداوندا قلب های ما را از رحمت و مغفرت انباشته ساز!

آمین!



انسان کامل

خداوند انسان را به بهترین صورت (احسن تقویم) خلق کرد. چنین انسانی اساس آفرینش است. او تنها مخلوقی است که صفات خداوند را داشته و همچون خداوند جمع اضداد است. بنابراین انسان به عنوان اشرف مخلوقات خلق شده است.

انسان هم با استعدادهای مثبت درونی مجهز شده است، تا صفات اخلاقی را در خود به کمال برساند؛ و هم دارای تمایلات منفی است که می تواند او را به پست ترین لایه های آفرینش تنزل دهد. لذا برای رسیدن به جایگاه واقعی خود همواره شاهد نبردی شدید بین این دو قطب خواهد بود. این نبرد کوچک در واقع انعکاسی از عالم صغیر درون انسان و نزاع مداوم و همیشگی در جهان آفرینش است. آنچه که انسان را به جایگاه واقعی خود می رساند، توانایی او در کسب یک نتیجه مثبت از این نبرد درونی و به ظهور رساندن خلیقات ذاتی و اصیل انسانی است.

بنابراین، عنوان انسان کامل عموماً به کسانی اطلاق می شود که توانسته اند ویژگی های الهی را در وجود خود حفظ کنند. چنین افرادی

تجسم کاملی از خلوص و محبتند. آنان مقدمه و خلاصه کتاب آفرینشند؛ مکانی که جوهر آفرینش در آن نشان داده شده است.

حتی جسم یک انسان کامل با تسلط بر اعضا و جوارح، خلوص قلب او را منعکس می‌سازد. قلب او مامن عشق الهی و قصر باشکوه شناخت خداوند (معرفه الله) است. بنابراین به عبارتی قلب انسان کامل خانه خداوند تعالی (بیت الله) است.

بررسی و توصیف انسان کامل کار بسیار سختی است. شیخ سعدی می‌گوید: دل انسان جایگاه خداوند است.^۸

گفتار انسان کامل، روحانیت نهفته درون او را پنهان می‌دارد؛ و رفتار او کمال را منعکس می‌سازد. چرا که او از معنویت پیامبر رحمت (صلوات و رحمت خدا بر او) بهره برده است. قلب او تجلی زیبایی است؛ چرا که دست یابی به حقیقت و رسیدن به جایگاه جانشینی پروردگار (خلیفه الله) تنها از طریق داشتن قلب سلیم و روحانی میسر است.

انسان کامل راه درست رسیدن به حق را در پیش می‌گیرد: «شریعت (قوانین مذهبی) کلام من، طریقت (راه) رفتار من و حقیقت جایگاه من است.» یکی از پیامبران روایت کرده است که خداوند فرمود: «نه آسمان‌ها و نه زمین گنجایش مرا ندارند، تنها دل بنده مومن می‌تواند مرا بپذیرد»^۹.

۸ خدا اندر دل مؤمن بگنجد که مؤمن را دلی بی انتها هست (م)

۹. امام احمد در کتاب زهد (چاپ مکه مکرمه صفحه 80) از وهب ابن منابه روایت می‌کند



انسان کامل کسی است که خواسته های خود را، همچون پروانه ای که گرد آتش می چرخد، به خاطر عشق به الله نادیده می گیرد. خداوند چشم و گوش او می شود. هر آنچه که سرنوشت مقدر کرده است، در نظر انسان کامل زیباترین تقدیر است. برای او که در همه حال به چشم انداز الهی نظر دارد، عشق به این جهان از بین می رود و دست آوردهای موقتی اهمیت خود را از دست می دهند.

جایگاه انسان کامل جایگاهی است که در آن زیبایی های الهی و نظم کامل جهان دیده و تحسین می شود. جهان و وقایعی که در آن به وقوع می پیوندد به او درس های زیادی می دهند. انسان کامل، مومنی خاشع است که ناچیز بودن و ضعف خود را در ارتباط با تجلی جاودان الهی حس می کند. به همین دلیل اغلب اوقات خداوند متعال عبادت ها و دعاهای انسان کامل را می پذیرد و آن ها را رد نمی کند. خضوع و خلوص چنین بنده ای به این معنی است که او در دعاهای خود چیزی برای نفع شخصی خود طلب نمی کند. قلب او سرشار از رحمت است و برای همه موجودات می تپد. او کاملاً به این حقیقت آگاه است که جهان به بهترین و کامل ترین صورت و باتدبیر (حکمت) الهی اداره می شود. او ایمان دارد که قانون الهی در جهان بهترین قانون برای ماست.

کند که خداوند آسمان ها را برای حزقیل باز کرد تا جایی که او عرش را دید. در آنجا حزقیل گفت: «تو چقدر کاملی، تو چقدر عزیزی پروردگارا!» خداوند فرمود: «آسمان ها و زمین بسیار ضعیف تر از آنند که گنجایش مرا داشته باشند. اما قلب خاشع و نرم بندگان مومن من میتواند مرا بپذیرد.»

روزی سنبل سینان افندی^{۱۰} از مریدان خود پرسید: «اگر قرار بود شما جهان را اداره کنید چه می کردید؟» مریدان که با سوال غیر معمولی مواجه شده بودند کمی تامل کردند. یک نفر گفت: «من یک کافر بر روی زمین باقی نمی گذاشتم.» دیگری گفت: «من همه پلیدی ها را از روی زمین محو می کردم.» بعضی پیشنهاد می کردند همه شراب خواران باید مجازات شوند. یکی از مریدان که سکوت اختیار کرده و منتظر بود، توجه شیخ را به خود جلب کرد. شیخ از او پرسید: «پسرم شما چه کاری می کردید؟» مرید متواضعانه پاسخ داد: «مرشد، این سوال به این معنی است که، خداوند مرا ببخشاید، در اداره جهان نقصی وجود دارد. من با این هوش ناقصم چگونه می توانم چیزی غیر از آنکه هم اکنون در جریان است پیشنهاد کنم؟» شیخ با شنیدن این پاسخ خردمندانه و حکیمانه گفت: «این همان چیزی است که به دنبال آن بودیم. اکنون حقیقت را دریافتیم.»

آن مرید پس از آن رویداد به مرکز^{۱۱} افندی مشهور شد؛ تا این که سرانجام نام واقعی او، موسی مصلح الدین، فراموش شد و امروز او را با نام مرکز (مرشد) می شناسند.

از آنجا که انسان کامل عشق به خداوند را کاملاً درک کرده است، هیچ وسوسه ای امکان ورود به قلب او ندارد؛ و از آنجا که دارای جاذبه روحانی است، مردم به طور طبیعی نسبت به او محبت دارند و برایش

۱۰. یوسف سنان بن علی با لقب سنبل سنان یا سنبل افندی موسس فرقه سنبلیه (م)

۱۱. Merkez.

احترام قائلند. اما همه این‌ها باعث نمی‌شود که انسان کامل دچار نخوت شود و تکبر ورزد.

بنده کامل همواره، حتی زمانی که در بین مردم است، به یاد خدا و مطیع اوامر الهی است. او بیش از هر چیز به فرمان الهی اهمیت می‌دهد (تعظیم لامرالله)، و به مخلوقات الهی عطف و محبت دارد (شفقت لخلق الله). او به همه خلائق عشق می‌ورزد اما هیچ دلسوزی و رافتی نسبت به خطاکاران و ستمکاران ندارد؛ اگرچه به دلیل رحمانیت خود برای آنان نیز احساس تاسف می‌کند و افسوس می‌خورد. از دارایی دنیا او فقط به اندازه‌ای می‌خواهد که بتواند به فقرا و نیازمندان کمک کند.

انسان کامل عمر خود را وقف کسب دانش الهی و رسیدن به او می‌کند. بر اساس این گفته «انسان راز من و من راز انسانم» انسان کامل بنده‌ای است که به غم و اندوه و مشکلات دنیایی اهمیت نمی‌دهد.

روایت شده است که حضرت عیسی مسیح (صلوات و رحمت خدا بر او) شخصی را دید که بدنش پوشیده از لک و پیس بود. او با وجود ناراحتی‌ها و مشکلاتی که داشت خدا را شکر می‌کرد و می‌گفت: «پرورگار من، سپاس و ستایش و شکر تو را که مرا از رنج و دردهایی که اغلب مردم را به آن دچار می‌کنی نجات داده‌ای.» حضرت عیسی (صلوات و رحمت خدا بر او) برای اینکه بلوغ و سلامت عقل او را بیازماید از او پرسید: «ای مرد، خداوند چه درد و رنجی را از تو دور کرده است؟» مرد پاسخ داد: «یا روح الله! بزرگترین درد و رنج روی گرداندن

و بازداشته شدن از حقیقت است. سپاس و ستایش بی پایان خداوند را که مرا از این رنج حفظ کرد. من خوشحالم به خاطر این لطفی که او به من داشته است. هیچ نفع دنیایی قابل مقایسه با این نعمت نیست.»

انسان کامل در نگاه خود به این دنیا به این حقیقت توجه دارد که همه چیز نابود خواهد شد؛ و او در نهایت پروردگار خود را ملاقات خواهد کرد. تنها هدف و مقصد انسان کامل کسب رضایت خداوند است. در این مسیر غذای تلخ و شیرین برای او یکسان است. در دیدگاه او کم و زیاد، سرد و گرم یا فقر و غنی تفاوت ندارد.

انسان کامل با این دنیا بیگانه است. در واقع تمام دنیا برای او چیزی نیست جز یک بازی که در گودال ماسه بازی انجام می شود؛ بنابراین هیچ طلب و تمایلی به دنیا و مافیها ندارد. او در همه امور خود میانه رو است؛ و در مسیر عبادت بهترین راه را می پیماید.

یک انسان در برابر پروردگار خود وظیفه دارد عبادت کند و شکرگزار باشد؛ ضمن این که در برابر خود و خانواده اش نیز مسئول است و حقوقی را باید رعایت کند. انسان کامل در انجام این وظایف حد اعتدال را رعایت می کند.

انسان کامل روح لطیفی دارد. او بر عهد خود استوار است و هرگز عهد شکنی نمی کند. چنین انسانی برای نفع شخصی به دیگران آسیب نمی رساند؛ و در برخوردها و تعاملات خود با سایر انسان ها و خداوند منصفانه عمل می کند.

حتی رفتاری که با نفع شخصی او مغایرت دارد، او را آزار نمی دهد. اگر متهم کسی است که همواره از کمک های او بهره مند می شده انسان کامل همچنان خیرخواهانه کمک های خود را ادامه می دهد؛ زیرا او مطابق با امر خدا رفتار می کند و تنها به دنبال کسب رضایت الهی است و لذا اعمال و رفتارش به طور طبیعی مطابق با قرآن و سنت خواهد بود؛ زیرا خداوند حتی به کافران و کسانی که از او تبعیت نمی کنند نیز روزی رسان است و رزق و روزی آنان را قطع نمی کند.

خلیفه اول، ابوبکر (خداوند از او راضی باشد)، همواره به یک نفر به نام مستاح ابن اثامه کمک می کرد؛ تا اینکه فهمید این مرد در اتهام زدن به عایشه، دخترش و همسر رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) مشارکت داشته است. ابوبکر سوگند خورد از آن پس دیگر چیزی به اثامه ندهد. خانواده اثامه ناامید و درمانده شدند. خداوند تعالی، که حتی نسبت به کافران و مخالفان نیکخواه و بخشنده است، آیه های زیر را نازل کرد:

« وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ
وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا
تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ »

و نباید صاحبان ثروت و نعمت از شما درباره خویشاوندان خود و در حق مسکینان و مهاجران راه خدا از بخشش و انفاق کوتاهی کنند، باید مؤمنان عفو و صَفْح پیشه کنند و از بدی‌ها درگذرند، آیا دوست

نمی‌دارید که خدا هم در حق شما مغفرت و احسان فرماید؟ و خدا بسیار
آمرزنده و مهربان است. (نور؛ ۲۴:۲۲)

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا
بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره؛ ۲:۲۲۴)

و زنه‌ار نام خدا را هدف سوگندهای خود مکنید تا (با این سوگندهای
راست و دروغ) از حقوقی که مردم را بر شماست برائت جوئید و خود را
نیکوکار و پرهیزکار قلمداد کنید و مصلح میان مردم جلوه دهید؛ و خدا
(راست، دروغ، نیک و بد را) شنوا و داناست.

ابوبکر پس از نزول این آیه گفت: «خداوند مرا ببخشاید.» سپس به
خاطر عهد شکنی خود کفاره داد؛ و به کمک رسانی به کسی که به دروغ
به همسر رسول الله (ص) و ام المومنین عایشه اتهام بسته بود ادامه داد. این
رفتار بسیار برجسته و چشمگیر است و نمونه این رفتار ابوبکر را بندرت
می‌توان دید.

انسان کامل در زمان و مکانی که لازم باشد آنقدر در راه خدا انفاق
می‌کند که مردم او را اسراف‌کار می‌پندارند؛ و اگر زمان و مکان
مناسب نباشد به قدری اندک انفاق می‌کند که مردم او را فردی بخیل و
خسیس تصور می‌کنند. اما او فقط به خاطر حق و حقیقت زندگی می
کند. خداوند متعال در آیه زیر امر می‌کند:

وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبْدِرْ تَبْدِيرًا

إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كُفُورًا
و (ای رسول ما) تو خود حقوق خویشاوندان و ارحام خود را ادا کن
و نیز فقیران و رهگذران بیچاره را به حق خودشان برسان و هرگز (در
کارها) اسراف روا مدار.

که مبدران و مسرفان برادران شیطان‌هایند، و شیطان است که سخت
کفران (نعمت) پروردگار خود کرد. (اسرا؛ ۲۷-۲۷: ۱۷)

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ
فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا

و نه هرگز دست خود) در احسان به خلق (محکم به گردنت
بسته‌دار، و نه بسیار باز و گشاده‌دار، که به نکوهش و درماندگی خواهی
نشست. (اسرا؛ ۲۹: ۱۷)

عمرابن عبدالعزیز که این آیه را خیلی خوب درک کرده بود، اموال
و دارایی‌های خود و خانواده اش را با رضایت آنان به نیازمندان و یتیمان
بخشید. این رفتار او سرمشق دیگران شد؛ به طوری که ثروتمندان منطقه
او همین کار را انجام دادند؛ و در نتیجه فقیری در زمان او باقی نماند
که نیازمند زکات باشد. او با زندگی کردن در یک کلبه، به جای قصر،
سرمشق خوبی برای اسراف کاران و ارباب زر بود.

انسان کامل همواره نفس خود را کنترل می‌کند. او هیچ علاقه‌ای
به دانستن نقایص و کاستی‌های سایر مردم ندارد و به دنبال کشف اسرار

دیگران نیست؛ و اسرار آنان را فاش نمی سازد. انسان کامل همچون خداوند ستار العیوب (پوشاننده زشتی ها) است.

انسان کامل بدون این که نسبت به لذات دنیایی حرص و طمعی داشته باشد، از زندگی خود راضی است؛ و از چنان جایگاه والایی برخوردار است که سایرین به او حسادت می ورزند. حتی دنیا مامور است که از او اطاعت کند. در حدیثی آمده است که :

” کسی که آخرت را وجهه همت خویش قرار دهد خداوند بی نیازی و دولت‌مندی را در دلش جای می دهد و نابسامانی هایش را بسامان می کند؛ و در حالی که او از دنیا روی گردانیده است دنیا به سراغ او می آید. اما کسی که دنیا را وجهه همت خویش قرار دهد خداوند فقر و بینوایی را همواره در برابر چشمانش می گذارد و سرو سامانش را به هم می زند و در آخر هم از دنیا بیش از آنچه که قدر اوست نصیبش نمی شود. (ترمذی)

شخصیت انسان کامل به آن درجه از تعالی می رسد که جز به خاطر خداوند خشمگین نمی شود؛ او تجسمی از این آیه الهی است:

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَآظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ
عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

آن‌هایی که از مال خود در حال وسعت و تنگدستی انفاق کنند و خشم خود فروشانند و از (بدی) مردم درگذرند، و خدا دوستدار نیکوکاران است. (آل عمران؛ ۱۳۴: ۳)

جعفر صادق با تمسک به این آیه خدمتکار خود، که غذا بر روی لباس ایشان ریخته بود، را بخشید و با او به نیکی رفتار کرد.

حسن بصری کسانی را که غیبت او را کرده بودند بخشید و با ارسال هدایایی به آنان درس بخشاینده داد.

انسان کامل همواره در حال عبادت و محبت است. دم و بازدم او خداوند را می‌ستاید (تسبیح)؛ و از کلام او گوهر خرد پراکنده می‌شود. چشمانش چشمه فیض و محبت است. حضور او مردم را به یاد خداوند می‌اندازد. آنان که در حلقه محبت انسان کامل وارد می‌شوند با شادمانی در آرامش زندگی می‌کنند؛ چرا که همنشینی با چنین انسانی مایه نشاط است. او، با توجه به ظرفیت مخاطبانش، نفعات روحانی بسیاری را به آنان منتقل می‌سازد؛ و برای کسانی که مشتاق دریافت اسرار معنوی اند تفسیر حقیقت است. خداوند متعال کسی که به این مکان رسیده است را دوست دارد؛ و محبت او را در دل دیگران نیز می‌اندازد. در مقابل، این فرد جویندگان راه الله را با خلوص و مهربانی هدایت می‌کند. او خود را قربانی می‌کند تا دیگران را از ظلمت نفس برهاند و به نور آسمان‌ها هدایت کند. پیامبر اکرم (ص) که در این مسیر بیشترین شادای را متحمل شد می‌فرماید:

« پیامبران سخت ترین آزمایش ها را تحمل کردند و پس از آنان کسانی که بیش از همه به پیامبران شبیه بودند.» (ترمذی)

انسان کامل گنجینه اسرار الهی است؛ و لذا تنها کسانی که با اسرار الهی آشنایند می توانند کمال او را بستایند؛ زیرا او در ظاهر هیچ تفاوتی با سایرین ندارد، اما روح او را خداوند کامل کرده است. انسان کامل تجلی راز احسن تقویم (بهترین صورت) و معدن نور است؛ الماسی متصل به زنجیره انسان های صالح از زمان پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) تاکنون. میراث خضر که به علم الهی (لدنی) دست یافت به او واگذار شده است.

روح انسان کامل حتی زمانی که در زیر خاک دفن می شود، متلاشی نمی گردد؛ محصول روح او تا ابد باقی است. افراد برجسته ای چون شاهی نقشبند، غزالی، مولانا رومی و ادب علی تا امروز نیز خدمات خود را به مردم دنیا ادامه می دهند. آنها هنوز هم در بین ما زنده اند و پس از مرگ ما نیز زنده خواهند بود.

قرب الی الله بندرت با کمک قدرت و سرمایه شهرت به دست می آید. چنین مکانتی نتیجه یک زندگی روحانی و معنوی است. به این دلیل است که خداوند متعال سعادت دو جهان را نصیب انسان کامل کرده و حزن و اندوه دنیا و آخرت را از او دور می کند. خداوند می فرماید:

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ



آگاه باشید که هرگز هیچ ترسی و هیچ حسرت و اندوهی در دل
دوستان خدا نیست. (یونس؛ ۶۲: ۱۰)

در طول تاریخ، هر جا که درخششی در وقایع مربوط به بشریت وجود
دارد، رد پای یک انسان کامل را می توان مشاهده کرد. هدایت و رهبری
آنان باعث شده است کسانی که در نهایت پیروز میدان بودند قدرت را به
دست گیرند. در این راستا، سه قرن اول دوره عثمانی مملو است از انسان
های کاملی نظیر شیخ ادب علی و غیره که محیط پیرامون خود را از انبوه
نعمت ها و نور هدایت آکنده بودند. آنان جامعه خود را از یک دنیای
معنوی هدایت می کردند. یکی از بهترین نمونه های سلاطین عثمانی
سلطان یاوز سلیم است. او علیرغم این که یک حاکم مقتدر بود، ترجیح
داد به اسلام و محبان خداوند خدمت کند، نه این که صرفاً یک شاه باشد.
او در شعری به این موضوع اشاره کرده است:

جنگ برای پیروزی دنیایی جنگی بی معنی است

خادم ولی (دوست خدا) بودن هدفی متعالی است

دعا می کنیم خداوند آن حرارت عشقی را که به سلطان یاوز عطا
کرد، به ما بندگان ضعیف و فقیر خود نیز عطا کند. ما در دعا و نماز خود
برای انسان کامل، سلطان العارفين محمود سمیع رمضان اغلو (خدایش
غریق رحمت گرداند)، که با خیرخواهی معنوی خود موهبت های
عظیمی به ما بخشید، رحمت خداوند را طلب می کنیم.

همچنین به درگاه خداوند برای شفا و عمر طولانی جانشین این ولی
بزرگ، موسی توپباش افندی، دعا می کنیم.^{۱۲}



۱۲. استاد موسی توپباش افندی در زمان نگارش این اوراق بیمار بود و در سال 1999 درگذشت.

استقامت در راه خدا

استقامت (محکم ایستادن) از نظر لغوی به معنی حرکت مداوم، جسورانه و یکنواخت به سمت هدف است. « در واژه شناسی عرفانی استقامت » توانایی حفظ خلوص و معصومیت روح (همان گونه که خلق شده ایم) و محافظت آن از هر گونه آسیب و تخریب « معنا شده است.

با مراقبت از حیات معنوی قلب، قلب هر چه بیشتر به سمت معنویت پیش رود، نفس بیشتر تربیت می شود؛ تا این که به اخلاق محمدیه [اخلاق حضرت محمد (صلوات و رحمت خدا بر او)] دست می یابد. در اینجا اسرار کم کم برای او فاش می شود. خداوند متعال هدف اصلی او شده و ما سوی یا هر چیز غیر از خدا برای او بی اهمیت می شود. مومن در این حال به جایی می رسد که می تواند به شهود الهی دست یابد.

برای این که معلوم شود رسیدن به این مقام تا چه اندازه دشوار است، پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) با وجودی که اساس خلقت و رحمت للعالمین بود در یک هشدار الهی مورد خطاب قرار گرفت که « ای پیامبر! همان گونه که مامور شده ای استقامت کن» (هود؛ ۱۱۲:۱۱). رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) که برای انجام ماموریت الهی

خود احساس مسئولیت شدیدی داشت فرمود: «سوره هود مرا پیر کرد». اصحاب پرسیدند «یا رسول الله! آیا داستان پیامبران شما را پیر کرد؟» پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) پاسخ داد: «این آیه که می فرماید «پس آن طور که به تو امر شد استقامت کن (هود ۱: ۱۱۲) مرا پیر کرد. پس از نزول این آیه آثار سفیدی در موهای رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) که پیش از آن کاملاً سیاه بود نمایان شد. مفسران این آیه را این گونه تفسیر می کنند:

ای پیامبر! تو باید با رفتار بر طبق اصول و اخلاقیات قرآنی الگوی درست کرداری باشی، به طوری که هیچ تردیدی درباره تو وجود نداشته باشد. نگران گفتار مشرکان و کافران نباش؛ آنان را به خداوند واگذار کن! همان گونه که به تو امر شده است در انجام وظایف شخصی و عمومی خود استوار باش و از راه راست منحرف نشو. با وجودی که ماندن در راه راست دشوار است، موانعی که در راه انجام این امر الهی وجود دارد تو را باز ندارد! پروردگار تو مددکارت خواهد بود.

عبدالله ابن عباس^{۱۳} در این زمینه می گوید: هیچ فرمان دیگری همانند این آیه از قرآن بر دوش پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) سنگینی نمی کرد. از طرف دیگر این آیه تمام مسلمانان را نیز مورد خطاب قرار می دهد. بنابراین آنچه که پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) را پیر کرد

۱۳. ابوالعباس عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله، محدث، مفسر، فقیه و مورخ صدر اسلام است. (م)

نگرانی او درباره امتش بود؛ زیرا این آیه در واقع همه مسلمانان را مورد خطاب قرار داده است. خداوند در آیات دیگر و از جمله آیه زیر صحت رفتار پیامبر را مورد تایید و تاکید قرار داده است :

«انك لمن المرسلين على صراط مستقيم»

که تو قطعاً از رسولان (خداوند) هستی . بر طریقی مستقیم
(یس ؛ ۳۶: ۳-۴).

بنابراین برای رسیدن به خداوند هیچ راه دیگری جز قرار داشتن در صراط مستقیم وجود ندارد؛ و هیچ فرمانی سخت تر از ثابت قدم بودن در صراط مستقیم نیست. به دلیل سختی این فرمان است که در نماز و در سوره فاتحه طلب هدایت به صراط مستقیم مرتباً تکرار می شود. تکرار این دعا در نماز ما را به راه راست هدایت کن (فاتحه؛ ۶: ۱) که هر روز توسط مسلمانان بارها تکرار می شود، نشان می دهد باقی ماندن در راه راست تا چه اندازه دشوار است.

در قرآن راه راست به عنوان راه خدا، راه درست، کتاب خدا، ایمان و موضوعات مرتبط با ایمان، اسلام و شریعت، راه پیامبر خدا محمد (ص) و یارانش، راه صالحان و شهدا، راه شادی دنیا و آخرت، راه بهشت و ... معرفی شده است. بنابراین راه مستقیم راه مردان برگزیده ای است که مورد لطف خداوند قرار گرفته اند. این افراد در وهله اول پیامبران، سپس صدیقین، شهدا و صالحین هستند؛ و همه کسانی که از این گروه ها تبعیت

کنند نیز اهل صراط مستقیم به شمار می روند. راه مستقیم راهی است که انسان را به الله می رساند. خداوند متعال می فرماید:

«راه همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست آگاه باش که [همه] کارها به خدا بازمی گردد» (شوری؛ ۴۲:۵۳).

ماندن در راه راست تنها از طریق عبادت و خدمت به خداوند میسر است.

«همانا خداوند پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را بپرستید (که) راه راست این است» (آل عمران؛ ۵۱: ۳)

«و هر کس به خدا تمسک جوید قطعاً به راه راست هدایت شده است» (آل عمران؛ ۱۰۱: ۳).

در سوره انعام راه راست این گونه تعریف شده است:

«بگو: بیایید تا آنچه خدا بر شما حرام کرده همه را بر شما بخوانم، و آن این که به هیچ وجه شرک به خدا نیاورید، و به پدر و مادر احسان کنید، و دیگر اولاد خود را از بیم فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی می دهیم، و دیگر به کارهای زشت آشکار و نهان نزدیک نشوید و نفسی را که خدا حرام کرده (محترم شمرده) جز به حق به قتل نرسانید. خدا شما را به این اندرزا سفارش نموده، باشد که تعقل کنید. و هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید جز به آن وجه که نیکوتر است تا آن که به حدّ رشد و کمال رسد. و به راستی و عدالت، کیل و وزن

را تمام بدهید. ما هیچ کس را جز به قدر توانایی او تکلیف نکرده‌ایم. و هر گاه سخنی گوئید به عدالت گرایید هر چند درباره خویشاوندان باشد، و به عهد خود وفا کنید. این است سفارش خدا به شما، باشد که متذکر و هوشمند شوید. و این است راه راست من، از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر که موجب تفرقه شما از راه اوست متابعت نکنید. این است سفارش خدا به شما، شاید پرهیزکار شوید.“ (انعام؛ ۱۵۱-۱۵۳)

بشر نمی تواند به درستی به راه مستقیم دست یابد مگر این که عشق به الله (محبت الله) را به عشق به هر چیز دیگری ترجیح دهد. انسان، برای رسیدن به این جایگاه، باید خداوند را آن گونه که شایسته است، بشناسد. بنابراین می توان گفت که راه راست معرفت الله (شناخت خداوند) است. هر کسی که به این شناخت دست یابد و زندگی خود را بر اساس آن برنامه ریزی کند، از پلیدی های درونی و آمال های شیطانی رها می شود. در این مرحله آنچه که قلب انسان را خشنود می سازد، نعمت های معنوی است؛ و این همان پاداشی است که به او داده می شود. پنجره ای از قلب انسان به دنیای معنویات گشوده می شود و جهان هستی برای او به کتابی مملو از خردمندی و حکمت تبدیل می شود.

روزی ابوسعید الخرز، شیطان را در خواب دید و تلاش کرد او را با عصایش بزند. ابلیس به او گفت: من از عصای تو نمی ترسم زیرا عصا را می شود دید. آنچه مرا می ترساند انوار درخشان علم معنویت است

که از آسمان قلب عارفان برمی خیزد و ماسوی را می سوزاند و نابود می کند».

تلاش مرید در راه عرفان اگر با راستی و صداقت (که همان صراط مستقیم است) همراه نباشد، تلاشی بیهوده است؛ و هیچ فایده ای برای او نخواهد داشت. به همین دلیل است که استقامت و ثبات قدم در راه خدا را بزرگترین معجزه می دانند. در یک تعریف دیگر «صراط مستقیم» عبارتست از حفظ تعادل و میانه روی در همه اعمال و دوری از افراط و تفریط (مثل مصرف خیلی زیاد و یا خیلی کم)، ثبات قدم در راه درست، و اطاعت از اوامر الهی همان طور که دستور داده شده است.

رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) به مومنان دستور می دهد میانه رو باشند. باید دانست که پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) در تمام زندگی خود بر اساس این قانون و با توجه به محدودیت های بشری زیست؛ تا الگوی سایرین باشد. زندگی او بهترین سرمشق برای عبادت خداوند، رعایت حقوق اعضای خانواده و سایر تعاملات اجتماعی بود. رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) هر کاری را در جای خود انجام می داد؛ و به امت خود نحوه برنامه ریزی را می آموخت. کنار گذاشتن برخی از تعالیم پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) و نادیده گرفتن برخی از وظایف و پیروی از بقیه دستورات به شکل افراطی یک روش ناپسند است. ما باید به گونه ای زندگی کنیم که با هنجارهای ارائه شده توسط پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) مطابقت داشته باشد نه با تمایلات ذهنی خودمان.



استاد بزرگ عرفان عبدالخلیق قودجانی این نکته را به روشنی توضیح داده است. روزی از او پرسیده شد: «آیا ما باید آنچه را که نفس مان می خواهد انجام دهیم یا آنچه را که نفس نمی پسندد؟» شیخ پاسخ داد: « تمایز بین این دو بسیار سخت است. نفس معمولا انسان را در تشخیص این که آیا تمایل او الهی است یا شیطانی فریب می دهد. به این دلیل کافی است از دستورات الهی تبعیت کرده و از منهیات او بپرهیزیم. این بندگی واقعی است.» خداوند می فرماید:

”بگو این است راه من که من و هر کس پیروی ام کرد با
بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم و منزّه است خدا و من از
مشرکان نیستم» (یوسف؛ ۱۰۸: ۱۲)

در طول تاریخ ، هرگاه مردم بنده قدرت مادی و تمایلات نفسانی بودند، عده ای از افراد پرهیزگار به عنوان پیامبر برای هدایت مردم مبعوث شدند. این انسان های برجسته که الگوی جوامع خود بودند سه وظیفه به عهده داشتند: (۱) آیات الهی را تلاوت کرده و آنها را انتشار دهند. (۲) کتاب و حکمت را آموزش دهند. (۳) طینت و طبیعت انسان ها را تطهیر کنند؛ به عبارت دیگر، آنان را به راه راست (استقامت) هدایت کنند.

این زنجیره مقدس رسالت که از حضرت آدم (ع) شروع شد، و با خاتم پیامبران حضرت محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) به کمال رسید، مردم را به راه راست یا استقامت که مجموعه ای است از اعمال صالح و رفتار شایسته است دعوت می کردند.

برای این که یک رفتار عمل صالح به حساب آید داشتن دو ویژگی ضروری است:

۱) تعظیم لامرالله یا پیروی از اوامر الهی به درستی و با خضوع.

۲) شفقت لخلق الله یا عشق، رحمت و مهربانی با مخلوقات به خاطر خالق آنان.

به عبارت دیگر راستی و درستی عبارتست از عشق ورزیدن به رسول الله و تخلق به اخلاق و منش او، زندگی بر اساس هدایت معنوی قرآن و سنت و دوری از لذات دنیایی و درک اسرار بندگی. انسان برای این بتواند حقیقت و راستی را تشخیص دهد لازم است دنیای درون و باطن خود را کنترل کند. هر گونه انحراف و هر نیتی از انجام عمل به جز رضایت خداوند به معنی ناخالصی و عدم خلوص است؛ که عمل را کاملا بی ارزش می سازد؛ به همین دلیل است که عمل باید کاملا و تماما برای خداوند انجام شود.

حتی عمراین خطاب (رض) در زندگی خود نگران خلوص و راستی اعمال خود بود. او وقتی به قدرت رسید گفت:

«ای مردم اگر من از مسیر الهی منحرف شدم و خطایی انجام دادم شما چه می کنید؟»

یک عرب بدوی ایستاد و گفت:

« ای خلیفه نگران نباش! اگر مرتکب خطایی شدی تو را با همین شمشیرم به راه راست باز می گردانم! »

خلیفه از این پاسخ خشنود شد و گفت: « خدایا تو را سپاس مرا در جامعه ای قرار دادی که اگر از راه راست منحرف شوم آنان مرا باز می گردانند. »

پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) برای حفظ امنیت امت اسلامی تنها حدیفه را از کسانی که نشانه هایی از نفاق در دل داشتند، آگاه ساخت. عمر این موضوع را شنید؛ و لذا روزی از حدیفه پرسید: « ای حدیفه! به خاطر خدا به من بگو آیا نشانه ای از نفاق در من می بینی؟ » حدیفه پاسخ داد: « ای خلیفه، من می توانم ضمانت کنم که هیچ نشانه ای از نفاق در تو وجود ندارد. »

حسن بصری^{۱۴} به مرید خود طاووس که معلم حدیث بود، گفت: « ای طاووس! اگر آموزش حدیث باعث غرور تو می شود، تعلیم این مریدان را رها کن! »

امام محمدغزالی زمانی که به سیصد دانش آموز درس می داد نگران حال خود بود:

۱۴. حسن پسر یسار ملقب به ابو سعید و یا حسن بصری متولد سال ۲۱ هجری در مدینه و متوفی به سال ۱۱۰ هجری قمری در بصره به گفته منابع صوفیه یکی از اولین پیشگامان زهد و تصوف در اسلام است. (م)

«آیا من فقط به خاطر خدا درس می‌دهم یا خطر عشق به شهرت مرا
نابود می‌سازد؟»

غزالی پس از آن ثروت خود را توزیع کرد و تعلیم را کنار گذاشت؛
و در انزوا به سر برد. در نتیجه معنویت پیامبر (ص) در قلب او آشکار
شد و او به آرامش رسید. در نهایت او کاملاً به یک غزالی دیگر تبدیل
شد؛ و آنگاه بود که آموزش را از سر گرفت.

سلطان یاووز سلیم در بازگشت از لشکر کشی به مصر متوجه شد
مردم استانبول با شور و نشاط منتظر رسیدن او هستند. به همین دلیل، با
وجودی که بسیار به شهر نزدیک شده بود، با سپاه خود در دامنه تپه
های کاملیکا توقف کرد و وارد استانبول نشد. او نگران این بود که مبادا
مغلوب نفس خود شود؛ و به غلام خود حسن خان گفت:

«اینجا می‌مانیم تا هوا تاریک شود و مردم به خانه‌هایشان بازگردند
سپس وارد استانبول می‌شویم؛ نگذار استقبال مردم و غرور پیروزی ما را
به زمین بزنند!»

او در نهایت مخفیانه وارد شهر شد و از تحسین‌ها و تشویق‌های
مردم دوری کرد. همه این نمونه‌ها به ما می‌آموزد که در هر شرایطی
محکم در صراط مستقیم بایستیم و قلب خود را از هر گونه ناخالصی
پاک کنیم.

قلب غشایی است که نور الهی در آن جلوه گر شده است. ارزش
عبادت به پاکی قلب است. قرآن می‌فرماید:

راز عشق ورزیدن به خدا

« روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد، مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد» (شعرا؛ ۸۸-۸۹: ۲۶).

پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) هم می‌فرماید: «همانا خداوند به ظاهر و دارایی شما نگاه نمی‌کند، بلکه او به قلب و اعمال شما می‌نگرد (صحیح مسلم).

امید که خداوند به ما قدرت و میل استقامت در صراط مستقیم عطا فرماید.

آمین!



همراهی با صالحین و صدیقین

مرد غافلی بود که از دوستان خداوند نفرت داشت. او روزی از کنار خانقاهی عبور می کرد، که کنجکاو شد ببیند درون خانقاه چه می گذرد. پس پنهانی وارد شد و دید درویشان حلقه زده اند و به موعظه گوش می دهند. مرد غافل در دل آنان را تحقیر کرد و رفت.

او آن شب کابوس وحشتناکی دید. روز رستاخیز بود و خازنان جهنم او را به سمت جهنم می بردند. در همان لحظه شیخ خانقاه ظاهر شد و به خازنان گفت: «او را رها کنید؛ او دیروز در جمع ما بود.» خازنان گفتند: «او کافر است و جهنم جایگاه او است.» مرد ناگهان از خواب بیدار شد. آن روز صبح اولین کاری که آن مرد انجام داد این بود که به خانقاه رفت؛ و به اهل حکمت پیوست.

بر اساس حدیثی که انس بن مالک روایت کرده است، گروهی از فرشتگان در جستجوی اهل ذکر در زمین رفت و آمد می کنند. آنان هرگاه گروهی از ذاکرین را بیابند گرد آنان حلقه می زنند و می گویند: «پرورگارا این بندگان کتاب تو را می خوانند، پیامبرت را می ستایند و حوائج دنیا و آخرت خود را از تو می خواهند.» خداوند می فرماید:

«شاهد باشید که من همه آنان را بخشودم.»

فرشتگان می گویند: ”پروردگارا، فلانی و فلانی اشتباها به این جمع وارد شده اند.» خداوند پاسخ می دهد:

«آنان (بندگان صالح و صدیق) چنانند که هرکه با آنان است، نافرمان نیست.»

این گونه اخبار مسلمانان را ترغیب می کند که با صدیقین و صلحا هم‌نشین شوند. در مسیر عرفان لازم است فرد همواره با صالحین و صدیقین نشست و برخاست کند تا از روح معنوی آنان بهره برده و دل را از ماسوی محافظت نماید.

برخلاف سایر ارگان های بدن، قلب بی اختیار عمل می کند و به سادگی از محیط اطراف تاثیر می پذیرد. قلب به راحتی رنگ و روی محیط اطراف را به خود می گیرد. تاثیر محیط ممکن است مثبت یا منفی باشد. اگر قلب آموزش صحیح نبیند و به سطح مطمئنی از کنترل نرسد، با خطرات جدی مواجه خواهد شد. کنترل عشق و نفرت تاثیر تعیین کننده ای بر صعود و سقوط معنوی دارد. در راه کمال معنوی و روحی بسیار مهم است که به آنچه شایسته محبت است عشق بورزیم؛ و از آنچه شایسته بیزاری است نفرت داشته باشیم.

هم نشینی با بندگان صالح و صادق خداوند و زندگی در حلقه آنان تاثیر بسیاری بر رشد معنوی دارد. میزان بهره مندی از این هم نشینی به



میزان عشق به معشوق بستگی دارد؛ و صرفاً هم نشینی با این گروه، بدون داشتن محبت به آنان، نتایج چندانی به بار نخواهد آورد.

قابل ذکر است که واژه های صحابه [یاران پیامبر(صلوات و رحمت خدا بر او)] و صحبه (هم نشینی) در عربی یک ریشه مشترک دارند. در واقع صحابه نمونه ای هستند از کسانی که با عشق فراوانی که به پیامبر (ص) داشتند و احترام فوق العاده ای که برای او قائل بودند، بیشترین بهره را از هم نشینی با آن حضرت بردند. برای درک این موضوع که آنان چگونه از نظر معنوی تا این اندازه صعود کردند، باید ببینیم تا چه اندازه برای رسول الله(صلوات و رحمت خدا بر او) احترام قائل بودند. یکی از صحابه می گوید: «ما به سخنان پیامبر(صلوات و رحمت خدا بر او) گوش می کردیم به گونه ای که اگر پرندگان روی سرمان می نشستند می ترسیدیم حرکت کنیم مبادا آنان بپرنند.»

پیامبر(صلوات و رحمت خدا بر او) قلوب تشنه صحابه را با باران رحمت و حکمت آبیاری می کرد. در نتیجه، به لطف هم نشینی با پیامبر، دانه های حکمت و علم از زمین قلب آنان سر برآورد. انعکاس عشق و معنویت پیامبر در دل آنان باعث شد افرادی که پیش از آن، در زمان جاهلیت، دختران خود را زنده به گور می کردند و از هیچ رفتار بی رحمانه دیگری ابا نداشتند، شخصیت هایی کاملاً جدید و نرمخو بیابند؛ به طوری که بی رحمی و وحشیگری جای خود را به عطوفت، نرمی، ایثارگری و حساسیت نسبت به مشکلات دیگران داد. آنان همواره از الگوی زندگی پیامبر(صلوات و رحمت خدا بر او) سرمشق می گرفتند.



روایت های زندگی باتقوای آنان راه راست را برای همیشه به انسان نشان می دهد. خداوند تعالی در آیه های زیر صحابه را می ستاید:

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری
از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنودند و
برای آنان باغهایی آماده کرده که از زیر (درختان) آن نهرها روان است
همیشه در آن جاودانه اند این است همان کامیابی بزرگ (توبه، ۹:۱۰۰)

زیبایی موعظه ها و صحبه ها (گفتگوها و هم نشینی ها) ی مومنان
ناشی از زیبایی صحبه های پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) است. این
نور پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) است که در کلام دانشمندان و
دوستان الله منعکس می شود. مسلمانان باید نسبت به اهمیت این هم نشینی
ها هوشیار باشند، زیرا این جمع ها هم چون باغ هایی از بهشت است که
در آن چشم ها و قلب ها در عشق الله اشک می ریزند. ما باید در چنین
حلقه هایی حضور یابیم؛ و تلاش کنیم با مومنان پرهیزکار (صالح) و
راستگو (صدیق) همنشین و همراه باشیم. این تنها راه است که می تواند
سلامت روحی ما را ارتقا دهد؛ و قلب ما را از بهترین ها انباشته سازد.

اگر مومنی بخواهد روند رشد معنوی خود را از تاثیرات منفی حفظ
کند باید از شرکت در جمع گناهکاران و غافلان پرهیزد. بادی که بر



یک لاشه یا زمین لجن زار می وزد، بوی مشمئز کننده آن را، در هر جا که بوزد، منتشر می سازد. شیخ عبیدالله احرار^{۱۵} در همین زمینه به پیروان خود هشدار داد که: «هم نشینی با گناهکاران باعث تیرگی، ویرانی و بی تفاوتی قلب می شود.»

روزی ابویزید بسطامی^{۱۶} در قلب خود احساس رنجوری و نگرانی کرد. او نمی توانست ذهن خود را متمرکز کند؛ لذا از دوستان حلقه خود پرسید: «آیا در این جمع غریبه ای (گناهکاری) هست؟» دوستانش به اطراف نگاه کردند اما نتوانستند غریبه ای را بیابند. ابویزید اصرار کرد: «با دقت نگاه کنید. آن قسمت را که عصاها در آنجا نگهداری می شوند نگاه کنید، ردپای یک گناهکار در این جمع دیده می شود. اگر غیر از این بود من این همه احساس ناراحتی و غمگینی نمی کردم.» آنان یکبار دیگر همه جا را جست و جو کردند و عصای یک گناهکار را یافتند. آنها عصا را دور انداختند. بایزید آرامش ذهنی خود را بازیافت و نشاط روحی او بازگشت.

در یک واقعه دیگر، عبیدالله احرار به یکی از دوستان نزدیک خود گفت: «من احساس بدی نسبت به تو دارم. فکر می کنم لباس یک غریبه را پوشیده ای.» دوستش با تعجب گفت: «درست است.» و سپس لباس خود را عوض کرد و بازگشت.

۱۵. خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار، عارف نامی طریقت نقشبندیه در فراروداست. (م)

۱۶. ابویزید بسطامی معروف به بایزید بسطامی بزرگترین عارف قرن سوم هجری و از

بزرگان اهل تصرف ۱۶۱-۲۳۴. (م)



نمونه متفاوتی از این جریان را می توان در داستان حضرت یوسف (ع) و پدرش یعقوب (علیه السلام) یافت. یعقوب (ع) یوسف (ع) را، به این دلیل که صفات خود را در او می دید، بیش از سایر کودکانش دوست می داشت. عشق او به فرزند به قدری شدید بود که وقتی لباس حضرت یوسف (ع) به سمت او فرستاده شد، هیچکس جز یعقوب (ع) بوی او را استشمام نکرد.

اگر شرایط روحی دوستان الله در ذات اشیای مادی نفوذ می کند، پس باید به دقت مراقب قلب، که قطعا و بی تردید حساس تر از اشیای مادی است، باشیم. چهره های برجسته راه عرفان می گویند:

حتی موجودات بی جان تحت تاثیر اعمال و اخلاق مردم قرار دارند. نماز خواندن در جایی که انواع گناه انجام می شود با نماز خواندن در مکانی که اعمال صالح انجام می شود بسیار متفاوت است. به همین دلیل پاداش نمازگزاردن در کعبه بسیار بیش از پاداش نمازی است که در سایر مکان ها اقامه می شود.

در این زمینه می توانیم نمونه دیگری از زندگی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) ارائه کنیم. روزی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) در حین عبور از وادی محسّر، که مکانی است بین عرفات و مزدلفه، ناگهان سرعت خود را زیاد کرد. اصحاب تعجب کردند و پرسیدند: ”یا

رسول الله! چرا ناگهان شروع به دویدن کردید؟» پیامبر (ص) پاسخ داد:
 «خداوند تعالی ابرهه و سپاهش را در این مکان نابود کرد.»

روز دیگر پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) از جنگ تبوک باز می گشت. اصحاب بسیار خسته بودند و می خواستند کمی استراحت کنند. آنان در جایی که زمانی محل سکونت قوم ثمود بود، توقف کردند. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) فرمود: «خداوند تبارک و تعالی قوم ثمود را در این منطقه نابود ساخت. از این محل هیچ آبی ننوشید؛ مبادا آنان بر شما تاثیر گذارند.» اصحاب گفتند: «یا رسول الله ما خمیره ایمان را با این آب درست کردیم و مشک هایمان را از آن پر کردیم.» پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) دستور داد: «خمیرها را به شترها بدهند؛ و مشک های آب را خالی کنند.» (بخاری انبیا، ۱۷) این داستان و احادیث مشابه آن نشان می دهد که حتی اشیای بی جان از حوادث خوب و بدی که در اطراف آنها رخ می دهد تاثیر می پذیرند.

به همین ترتیب دوستان الله رحمت های معنوی، عشق و نیروی درونی خود را به مردم اطراف خود انتقال می دهند. نور قلب آنان به سایرین منتقل می شود. نباید فراموش کنیم همانطور که اشیای مادی بر یکدیگر اثر گذارند، حالت های معنوی نیز، درست به همان شکل که نسیم صبحگاهی رایحه گل های بهاری را در هر جا که بوزد منتشر می سازد، بر سایرین تاثیر می گذارند؛ و قلب، در اثر همنشینی با نیکان، به اندازه قابلیت تاثیرپذیری خود از حکمت و حقیقت انباشته می شود. بنابراین ما باید حداکثر تلاش خود را به کار گیریم تا از این کمال معنوی



متعالی صدیقین و صالحین بهره ببریم. خداوند تعالی در این زمینه می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ »

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و با راستان باشید»

(توبه-۱۱۹)

برای برخورداری از تکامل معنوی باید با کسانی که در گفتار و رفتار خود صادقند و در عشق و وفاداری به خداوند صداقت دارند، هم‌نشین شد. اگر این دوستان الله را دوست داشته باشیم، راحت تر می‌توانیم به جایگاه معنوی که آنان یافته‌اند دست یابیم. روزی شخصی از ابویزید پرسید: «به من پندی بده که مرا به خداوند نزدیکتر سازد.» ابویزید پاسخ داد: «دوستان خدا را دوست بدار و آنان نیز تورا دوست بدارند. تلاش کن جایی در قلب آنان پیدا کنی. چرا که خداوند در هر روز سیصد و شصت بار به قلب دوستان خود می‌نگرد. اگر نام شما را در قلب یکی از آنان بیابد شمارا خواهد بخشود.»

به همین دلیل در آموزش‌های عرفانی راه سلوک از طریق «رابطه» پیوندی معنوی بین مرید و مرشد ایجاد می‌شود. وقتی مرید این پیوند را با دوست الله (کسی که او را به عنوان الگو پذیرفته است) برقرار می‌سازد، همواره به مرشد خود عشق می‌ورزد و از او تبعیت می‌کند. مرید از طریق رابطه به وابستگی کامل به مرشد خود دست می‌یابد؛ و از تمام بهره‌های معنوی او بهره‌مند می‌شود.

رابطه به همراه شدت عشق، حساسیت معنوی زیادی در قلب ایجاد می‌کند. مرید از طریق این حساسیت در مسیر «همانند سازی» (آیینه) با مرشد پیش می‌رود.

عاشق از طریق عشق و پیوند معنوی خود را در معشوق محو می‌سازد. جلال الدین رومی این حالت را به این گونه وصف می‌کند:

وقتی رود به دریا می‌رسد دریا می‌شود. او دیگر رود نیست. نانی که ما می‌خوریم در شکم ما حل شده و به بخشی از وجود ما تبدیل می‌شود. به همین ترتیب، عاشق به اندازه عشق خود در معشوق فنا می‌شود^{۱۷}

رومی این حالت فنا را این گونه وصف می‌کند:

عشق در رگ و پوست من، همچون خون جاری است، مرا از خود بی‌خود کرده و وجودم را از محبت لبریز ساخته است. دوست من سراسر وجود من را فرا گرفته، آنچه از من باقی مانده تنها نام من است و باقی همه او^{۱۸}...

این حالت را در تصوف و عرفان فنا فی الله و بقا با الله، محو شدن در الله و اتحاد و پیوستگی دائم با او، می‌نامند. اما عشق ورزیدن به الله بدون

۱۷. سیل چون آمد به دریا بحر گشتدانه چون آمد به مزرع گشت گشت چون تعلق یافت نان با بوالبشرنان مرده زنده گشت و با خبر

ای خنک آن مرد کز خود رسته شد در وجود زنده ای پیوسته شد (م)

۱۸. عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست

اجزای وجود من همه دوست گرفت نامی است زمن بر من و باقی همه اوست (م)

انجام فعالیت های معنوی لازم کار ساده ای نیست. قلب باید آمادگی لازم برای تحمل چنین جایگاه عظیمی را پیدا کند. ابوبکر (رض) پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) را بسیار دوست می داشت. وقتی ابوبکر تمامی ثروت و دارایی خود را بخشید، پیامبر او را ستود. ابوبکر گفت: «یا رسول الله، جان، مال و همه زندگی من فدای شما.» رومی در ارتباط با بی ارزش بودن مال و جان در راه معشوق می گوید: «طلا چیست، زندگی چیست، مروارید و جواهرات چه ارزشی دارند اگر در راه محبوب خرج نشوند.»^{۱۹}

روایت شده از ابوبکر که بر منبر گفت: «حتی در حین شست و شو و نظافت از خداوند شرم می کند. به خاطر این عشق فراوان او بود که پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) در بستر مرگ فرمود: «همه درها به جز در خانه ابوبکر را ببندید.»^{۲۰}

شیخ سعدی شیرازی تاثیر متقابل همنشینی را اینگونه شرح می دهد:

سگ اصحاب کهف به دلیل هم نشینی با آنان ارزش یافت. این موضوع حتی در قرآن بیان شده و بخشی از تاریخ است. در حالی که بسیاری از همسران انبیا (ع) با وجود هم نشینی با پیامبران به گناهکاران و کفار پیوستند!^{۲۱}

۱۹. چه محل دارد به پیش این عشیق لعل و یاقوت و زمرد یا عقیق (م)

۲۰. برخی افراد در آن زمان در اختصاصی به سمت مسجد داشتند و پیامبر (ص) از آنها خواست که آن درها را ببندند به جز در خانه ابوبکر که به خاطر مقام والای او باز ماند.»

۲۱. با بدان یار گشت همسر لوط خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد(م)

شیخ سعدی به شکلی کنایه دار و استعاری پیامدهای «همانند و یکی شدن» را در نتیجه هم نشینی با صالحین و صدیقین در داستان زیر شرح می دهد: مردی به حمام رفت. یکی از دوستان گلی خوشبوی به او داد تا خود را تمییز کند. عطر خوش گل در حمام پخش شد و مرد از گل پرسید: «بوی تو را دوست دارم. بگو چه هستی تو؟ مشکى یا عبیری؟»

گل گفت: «من نه مشکم و نه عبیر، فقط یک مشت خاک معمولی هستم. اما مدتی زیر بوته گلی نشستم و با گلاب آن خود را شستم. عطر من از آن گل است.»

همانطور که این تمثیل به خوبی نشان می دهد ما باید خاضعانه و صادقانه خود را تسلیم دوستان خداوند کنیم؛ در این صورت می توانیم، همانطور که ماه نور خورشید را منعکس می سازد، نور الهی که در قلب آنان رخنه کرده است را منعکس سازیم.

پروردگارا ما را با کسانی که خود را صادقانه و خالصانه وقف تو کرده اند هم نشین ساز. به ما نعمت هایی را که به دوستان و هم نشینان پیامبر عطا کرده ای ارزانی دار.

آمین!



اخلاص

اخلاص به معنی محافظت از قلب در مقابل اندیشیدن درباره علایق و وابستگی های دنیوی در هنگام انجام وظایف الهی است. میوه اخلاص احسان است - پرستیدن به گونه ای که گویا او را می بینیم و زندگی کردن با علم به این که خداوند در همه حال اعمال ما را می بیند. داستان زیر را امام قریشی نقل کرده است:

عمر بن لیث یکی از فرماندهان سپاه خراسان بود. پس از مرگش یکی از زاهدان او را در خواب دید. او از فرمانده لشکر پرسید: «خداوند چگونه با تو رفتار کرده است؟»

- «الله همه گناهان مرا بخشوده است.»

- «چرا خداوند همه گناهانت را بخشود؟»

عمر پاسخ داد: «روزی به قله یک تپه بلند رفتم و از آن بالا به سپاه خود نگاه کردم. از قدرت و تعداد زیاد سپاه خشنود شدم و با خود گفتم کاش با این سپاه مجهز در جنگ های پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) همراه او بودم و به رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) در سختی ها مدد می رساندم؛ و جانم را در راه او فدا می کردم. خداوند متعال به

خاطر این احساس خالصانه به من پاداشی عظیم داد؛ و همه گناهان مرا بخشود.»

این واقعه نمونه خوبی است از این که احساسات و اعمال خالصانه چگونه پاداش داده می شوند؛ حتی اگر قصد مومن در واقعیت به انجام نرسیده باشد!

در این ارتباط پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) می فرماید: نیت مومن ارزشمندتر از عمل اوست. ارزش عمل به نیت خوبی است که در ورای آن قرار دارد.

اگر پشت یک عمل خوب یک نیت خوب قرار نداشته باشد، آن عمل صالح پذیرفته نمی شود. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) می فرماید:

« اعمال بر اساس نیت ها مورد قضاوت قرار می گیرند. پاداش اعمال به قصد و نیتی که در ورای انجام آن قرار دارد، بستگی دارد؛ و هر کس پاداش خود را بر اساس نیتی که داشته است دریافت می کند. بنابراین هر کس به خاطر خدا و رسولش مهاجرت کند، مهاجرتش برای خدا و رسول خواهد بود؛ و هر کس برای نفع دنیایی یا برای ازدواج با زنی مهاجرت کند مهاجرت او به خاطر نیتی است که از آن هجرت دارد.»

بنابراین ما باید همیشه در هنگام عمل مراقب نیت خود باشیم. همواره باید هدف ما از انجام عمل جلب رضایت خداوند باشد. این کیفیت را در واژه شناسی اسلامی اخلاص می نامند. اعمال همانند جسم و نیت همانند



روح هستند. اگر روح بیمار باشد، جسم نیز بیمار خواهد بود. نماز و سایر اعمال مذهبی، اگر با نیت خالصانه همراه نباشند، نه تنها هیچ نفعی برای فرد ندارند؛ بلکه فقط باعث خستگی او می شوند. از طرف دیگر اگر هدف شخصی خشنودی خداوند باشد، حتی معمولی ترین و جزئی ترین اعمال او را خداوند متعال پاداش می دهد.

بشر در بسیاری از ویژگی های خود با سایر مخلوقات مشترک است؛ با این تفاوت که او می تواند خود را از خودخواهی نفس و تسلط غرایز حیوانی نجات دهد. انسان می تواند بر تمایلات اولیه خود تسلط یافته و به این ترتیب برتری خدادادی خود نسبت به سایر خلایق را به ظهور برساند. وقتی انسان به این مقام رسید همه اعمال دنیوی نظیر خواب، خوراک، آشامیدن، فرزند آوری و همه اعمال دیگر او به اطاعت محض از خداوند تبدیل می شوند؛ و در نتیجه در دادگاه الهی شایسته پاداش خواهند بود.

بنابراین مومن باید قلب خود را از نیات خودخواهانه پاک و تطهیر سازد؛ و تنها به فکر جلب رضایت خداوند باشد. اخلاص باعث می شود مومن هرچه بیشتر به خداوند نزدیک شود.

میوه اخلاص مقام احسان است. احسان یعنی پرستش خداوند به گونه ای که گویا او را می بینی و طوری عمل کنی که گویا در محضر او هستی و همواره او را نزد خود احساس می کنی. خداوند در مورد هر عمل از اخلاص آن می پرسد:

« ما این کتاب را بر تو به حق فرستادیم پس خدای را پرستش کن در حالی که دین را برای او خالص گردانیده باشی. آگاه باشید که دین خالص برای خداست » (زمر؛ ۳-۲-۳۹)

« بگو که من خود مأمورم که تنها خدا را پرستش کنم و دین را برای او خالص گردانم » (زمر؛ ۱۱:۳۹)

وقتی ابلیس از درگاه خداوند رانده شد گفت :

« گفت پروردگارا به سبب آنکه مرا گمراه ساختی من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساختمگر بندگان خالص تو از میان آنان را » (هجر؛ ۳۹-۴۰:۱۵).

همان طور که این آیه نشان می‌دهد شیطان نمی‌تواند مومنانی که اعمال و عباداتشان تنها برای رضای خداوند است را تحت تاثیر قرار دهد. غیر از این گروه سایر مومنان همواره در معرض خطر قرار دارند. آیه زیر این حقیقت را بیان می‌کند:

« فرمود این راهی است راست به سوی من. در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند » (هجر، ۴۱-۴۲:۱۵)

در سوره اسرا نیز این واقعیت تکرار شده است:

« تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان من نخواهی یافت



و همین قدر کافی است که پروردگارت (ولّی و) حافظ

آنها باشد» (اسراء؛ ۶۵: ۱۷)

خداوند متعال در یک حدیث قدسی می فرماید: «اخلاص یکی از اسرار الهی من است که به بندگانی عطا می کنم که دوستشان دارم. نه هیچ فرشته ای می تواند آن را فاش سازد و نه هیچ شیطانی می تواند آن را کشف کند. (تاج، ۱ و ۴۳).

این حدیث نشان می دهد مومن اگر عشق به الله را در قلب و دل داشته باشد، با خلوص رفتار می کند. عبارت «بنده ای که من او را دوست دارم» در حدیث فوق نشان می دهد که عشق پیش شرط اخلاص است. مومنان باید عشق به الله را در راس همه محبت های دیگر در قلب خود قرار دهند. چنین عشقی خالصانه خواهد بود. اگر عشق با خلوص همراه نباشد آن گونه که نخشابی در داستان زیر بیان می کند باعث نابودی عاشق خواهد شد:

« روزی مرد جوانی در خانه دختر پادشاه را زد و به او گفت که عاشق اوست. دختر پادشاه گفت هزار درهم بگیر و برو و دیگر مزاحم نشو. اما مرد جوان هر روز به این کار ادامه می داد و به در خانه دختر پادشاه می رفت و اظهار عشق و علاقه می کرد. دختر پادشاه دو هزار درهم به او پیشنهاد کرد. در نهایت مرد جوان پذیرفت ده هزار درهم بگیرد و از عشق خود دست بردارد. قصد واقعی دختر پادشاه آزمودن اخلاص جوان در عشق خود بود. لذا پرسید: «این چه عشقی است که

پول را بر آن ترجیح می دهی؟ آیا می دانی مجازات ترجیح دادن چیزی بر من چیست؟ سپس به سربازان خود دستور داد آن جوان، که در عشق خود خالص نبود، را به قتل برسانند.»

یکی از مریدان نخشابی با شنیدن این داستان از حال رفت و بیهوش شد. او پس از این که حالش بهبود یافت به دوستانش گفت: « دوستان من ببینید عشق ناخالص در این دنیا چه مجازاتی دارد. حال تصور کنید مجازات کسانی که ادعا می کنند عاشق الله هستند و هر چیز جزئی را به او ترجیح می دهند، در سرای آخرت چگونه خواهد بود؟»

این داستان درس مهمی درباره اهمیت اخلاص به ما می دهد. جلال الدین رومی درباره اخلاص می گوید:

« ارزش مرد را آنچه که در زندگی به دنبال آن است تعیین

می کند. ۲۲ »

اخلاص ضروری ترین شرط قبولی همه عبادت ها است. قرآن کریم می فرماید: تنها مخلصین نجات خواهند یافت.

« قطعاً مجازات دردناکی را خواهید چشید و جز به کردارتان مجازات نمی شوید مگر بندگان خاص خداوند برای آنان روزی جسمانی و روحانی بهشتی معین است و از

بی ززر همیان و کیسه ابتر است
قدر جان از پرتو جانان بود (م)

۲۲. قیمت همیان و کیسه از زر است
همچنان که قدر تن از جان بود



میوه‌های گوناگون بهره خواهند برد، و هم آن‌ها بزرگوار و
محترمند.» (صافات؛ ۴۲-۳۸:۳۷).

«ای اهل ایمان، شما (ایمان) خود را محکم نگاه دارید، که
اگر همه عالم گمراه شوند و شما به راه هدایت باشید زیانی از
آن‌ها به شما نرسد. بازگشت همه شما به سوی خداست و همه
شما را به آن چه کردید آگاه می‌سازد» (مانده؛ ۱۰۵:۵)

مولانا رومی کسانی را که بدون اخلاص نماز می‌خوانند مورد
خطاب قرار داده می‌گوید:

در سجده صورت خود را (با دقت و توجه زیاد) خم کنید
و معنای «سبحان ربی العظیم و بحمده» را درک کنید. با قلب
خود رکوع کنید نه فقط با سر خود^{۲۳}.

همان گونه که رومی تأکید می‌کند، مهم آن است که ما در مقابل
خداوند با قلبی آکنده از اخلاص سر تعظیم فرود آوریم. نماز اگر با
بیماری روحی مانند نفاق همراه باشد ارزشی نخواهد داشت. خداوند
متعال چنین عبادتی را ملامت می‌کند:

«وای بر نمازگزاران آنان که در نماز خود سهل‌انگاری

می‌کنند» (ماعون؛ ۵-۴:۱۰۴)

معنی سبحان ربی دانایی (م)

۲۳. در سجودت کاش روگردانی



اخلاص به این معنی است که مراقب باشیم در هنگام عمل هیچ چیزی را با خدا شریک قرار ندهیم - در عبادت خود خالص باشیم و وقتی کاری را به خاطر خداوند انجام می دهیم، هیچ قصد و نیت دنیایی برای انجام آن نداشته باشیم. بنابراین می توانیم بگوییم اعمال صالح همان عمل خالصانه و عملی است که عاری از نیت های آلوده و ناپاک باشد؛ مثل شیر خالصی که از میان خون و نجاسات خارج می شود:

«و در وجود چهارپایان، برای شما (درسهایی) عبرتی است: از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم!» (نحل؛ ۶۶: ۱۶).

مفسران در تفسیر آیه فوق می گویند اخلاص به معنی طهارت از نیات و مقاصد و نگرانی های دنیایی و توجه خالصانه به الله است؛ درست مثل شیر که عاری از هر گونه خون و کثافات و اضافات است.

جنید بغدادی^{۲۴} خلوص را طهارت اعمال از هر گونه تظاهر و ریا توصیف می کند؛ اما در حلقه عارفان ادعای خلوص رفتار پسندیده ای به شمار نمی آید. به گفته یکی از دوستان خدا «ادعای خلوص به معنای ناخالصی است.»

خداوند به حضرت موسی (ع) فرمود هفتاد نفر از مومنان پرهیزگار قوم را برگزیند. وقتی موسی (ع) پیام خداوند را به قوم خود رساند سه نفر

۲۴. شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی، صوفی مشهور معروف به سید الطایفه، پدرش محمد بن جنید قوایری بغدادی بود. (م)

که خود را خالص و وارسته می دانستند پیش آمدند. پس وحی آمد که: ای موسی این سه نفر از بین تمام مخلوقات از من دورتر هستند؛ چرا که ادعای تقوا و خلوص دارند.

روزی از حضرت عیسی مسیح (ع) درباره معنی عمل خالص سوال شد. حضرت پاسخ داد: « این که عمل را تنها به خاطر خداوند، و نه به خاطر هیچ پاداش دنیوی، انجام دهی.»

بزرگترین دشمن اخلاص نفاق، تظاهر و خودنمایی - عمل کردن برای کسب منافع دنیوی به جای رضای خداوند است. انجام عمل به دلیلی غیر از رضای حق شرک مخفی است. داستان زیر شرح مهمی در زمینه پیامدهای منفی نفاق و خودنمایی است:

روایت شده است در زمان حکمرانی سلیمان ابن یسار مردم در اطراف ابوهریره حلقه زده بودند. ناتیل که یکی از اهالی سوریه بود گفت: «ای شیخ، برای ما حدیثی از پیامبر خدا نقل کن که خودت آن را شنیده ای. ابوهریره گفت: «از رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) شنیدم که فرمود اولین افرادی که پرونده آنان در روز قیامت مورد قضاوت قرار می گیرد شهدا هستند. از شهید خواسته می شود نعمت های خدا را برشمارد و او نعمت هایی که خداوند به او داده بود را نام می برد؛ و اقرار می کند که در زندگی از آنها استفاده کرده است. (سپس) خداوند می فرماید تو در ازای این نعمت ها چه کردی؟ شهید پاسخ می دهد: « برای تو جنگیدم تا شهید شدم.» خداوند می فرماید: «دروغ می گویی!

تو جنگیدی تا بگویند چه جنگجوی دلاوری بود، و همین را در مورد تو گفتند.» سپس حکم درباره او اجرا شده و با صورت به جهنم پرتاب می شود. سپس فردی را خواهند آورد که دانش اندوخته و آن را به دیگران آموخته و قرآن را تلاوت می کرده است. خداوند از او می خواهد نعمت های الهی را برشمارد. او نیز این کار را انجام می دهد و اقرار می کند در طول زندگی خود از این نعمت ها بهره برده است. خداوند می پرسد: در مقابل این نعمت هایی که به تو دادم چه کردی؟ بنده عالم می گوید: «برای رضای تو کسب علم کردم و آن را نشر دادم و قرآن تلاوت کردم.» خداوند می فرماید: «دروغ می گویی! تو دانش اندوختی که دانشمندت بنامند و قرآن تلاوت کردی که بگویند او قاری قرآن است و همین هم شد.» سپس حکم درباره او اجرا می شود و با صورت در آتش انداخته خواهد شد.

پس از آن مردی آورده می شود که خداوند به او مال و ثروت زیادی بخشیده بود. خداوند از او هم می خواهد نعمت های الهی را برشمارد. او نیز نعمت ها را بیان کرده و اقرار می کند در طول زندگی از آنها استفاده کرده است. الله تعالی از او می پرسد در مقابل این نعمت ها چه کرده است؟ بنده پاسخ می دهد: «من مال را در همان راهی که تو فرموده بودی خرج کردم.» خداوند می فرماید: «دروغ می گویی! تو این کار را کردی تا درباره ات گفته شود انسان بخشنده ای است و همین را درباره ات گفتند.» سپس حکم درباره او نیز جاری شده و با صورت به جهنم انداخته خواهد شد.

در اسلام بعضی از اعمال بسیار ارزشمند و پسندیده هستند. جنگ برای دین خدا، یادگیری احکام دین و تعلیم آنها، انفاق به فقیران از جمله این اعمال است. اما این حدیث مشخصا به ما می آموزد که هیچ عملی بدون اخلاص در بارگاه الهی پذیرفته نیست؛ حتی اگر در ظاهر بسیار ارزشمند باشد.

ایمان تنها به حرف نیست، بلکه اعمال فرد است که ایمان او را نشان می دهد. مرد یا زن مومن قلبا از اوامر الهی اطاعت می کند؛ و بدون هیچ شکایتی از نواهی او اجتناب می کند. او خداوند را بر هر چیز دیگری ترجیح می دهد. کسانی که دنیا و منافع دنیوی را به خداوند ترجیح می دهند، منافقند. آنان از اسلام به عنوان پوششی برای رفتار خبیثانه خود و فریب دادن مومنان استفاده می کنند. برای چنین مردمی نفس خدایشان است. خداوند درباره این گروه می فرماید:

«آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش
قرار داده و خداوند او را (با آگاه بر اینکه شایسته هدایت
نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش
پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از
خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید» (جائیه؛ ۲۳: ۴۵).

این آیه به ما می آموزد وقتی انسان بنده خدا شد تمایلات نفسانی او

باید محو شود.

اخلاص برای دوستان خدا معنای عمیقی دارد. خلوص یعنی ترجیح دادن خداوند بر هر چیز دیگر. ابویزید بسطامی روزی این آیه قرآن را شنید «بعضی از شما به دنبال این دنیا و برخی به دنبال آخرتید» (آل عمران؛ ۱۵۲: ۳). ابویزید بشدت گریست و گفت: «این کلام نشانه اندوه خداوند برای ما است. او می فرماید برخی این جهان و برخی آخرت را برگزیده اند. کجایند افرادی که تنها من و خشنودی من را برگزیده باشند؟»

عبادت اندک خالصانه بهتر از عبادت فراوانی است که بدون اخلاص و قصد نیکو باشد. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) می فرماید: «اعمال خود را خالصانه انجام دهید. (اگر این گونه رفتار کنید) حتی اعمال بسیار کم نیز کافی خواهد بود.» او همچنین فرمود: «خداوند به جسم و ثروت شما نگاه نمی کند؛ او به قلب شما می نگرد (تا خلوص تان را ببیند).» خداوند متعال در آیه زیر می فرماید که او انسان را خلق کرد تا کیفیت اعمال او را بیازماید:

«آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید
که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید، و او شکست ناپذیر و
بخشنده است.» (ملک؛ ۲: ۶۲).

البته مهمترین ویژگی عمل خالص میزان خلوص در انجام آن است. خداوند به شیوه های مختلف میزان خلوص انسان را می آزماید. گاهی اوقات مومنان به خاطر ایمان و اعتقادشان مورد شکنجه و آزار قرار می

گیرند. اگر از ایمان خود دست برندارند و ثابت قدم باشند اخلاص و ایمان خود به الله را ثابت خواهند کرد.

«الم. آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف این که گفتند ما ایمان (به خدا) آورده‌ایم رهشان کنند و هیچ امتحانشان نکنند؟ و محققاً ما اممی را که پیش از اینان بودند به امتحان و آزمایش آوردیم، و همانا خدا دروغگویان و راستگویان را کاملاً می‌شناسد. (عنکبوت؛ ۳-۱: ۲۹).

اما باید مراقب سوء برداشت‌ها از معنای اخلاص، بویژه در هنگام خودداری از انجام عمل به خاطر ترس از ریا و خودنمایی، باشیم. گاهی اوقات شیطان انسان را از انجام عمل صالح، به این بهانه که خالص نیست، باز می‌دارد؛ و به این ترتیب مانع انجام اعمال صالح می‌شود. گاهی اوقات ممکن است احساس کنیم اعمال ما فاقد خلوص بوده و برای تظاهر و خودنمایی است؛ اما به جای خودداری از انجام این اعمال باید تلاش کنیم نیت خود را اصلاح کنیم. مسیر اخلاص یک راه آسان و هموار نیست. مشکلات و سختی‌های زیادی در این راه وجود دارد. در این راه باید با نفس و تمایلات نفسانی مبارزه کرد. ما می‌توانیم گام به گام مراحل خلوص را تا بالاترین مرحله طی کنیم. در این راه لازم است تصمیم جدی و عزم راسخ داشته و برای رسیدن به این جایگاه به دنبال امداد الهی باشیم. برای رسیدن به این هدف باید به نکات زیر توجه داشت:

(۱) با یاد خدا و تکرار نام او باید تلاش کنیم حضور خداوند را در همه حال حس کنیم. در هنگام انجام عمل باید بدانیم خداوند ما را می بیند.

(۲) باید ارتباطی معنوی با پیامبر و سایر انسان های صالحی که راه پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) را پیموده اند داشته باشیم. از طریق این ارتباط معنوی سعی کنیم انرژی معنوی آنان، که در اصطلاح عرفانی تجلی فیض نامیده می شود، را کسب کنیم.

(۳) ما باید در صحنه (مجالس و عظم و گفتگو درباره اسلام) شرکت کنیم. در این مجالس باید سعی کنیم از شیرینی برادری دینی بهره ببریم. همچنین باید بیاموزیم چگونه مصالح خود را فدای مصالح خواهران و برادرانمان کنیم.

(۴) باید به همه بشریت خدمت کنیم، و همه مردم را به خاطر خداوند دوست داشته باشیم.

(۵) باید تنها غذایی را بخوریم که از راه حلال (روش هایی که در اسلام مجاز است) به دست آمده است. با مصرف غذایی که از راه حرام به دست آمده قلب نمی تواند هیچ ارتباطی با بندگی خالصانه خداوند به دست آورد.

نکته مهم این که با انجام این کارها باید زیبایی اسلام را در قلب خود حس کنیم و به واقعیت خلوص در اعمالمان دست یابیم. این روزها یافتن انسان مخلص بسیار سخت است. مردم اغلب به دنبال منافع مادی هستند؛

راز عشق ورزیدن به خدا

و انسان را موجودی می دانند که باید به دنبال تامین مادیات خود باشد.
امیدواریم خداوند در راه رسیدن به خلوص به ما کمک کند.



بیم و امید

«آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده‌اند، (مجازات و) هلاک می‌کنی؟!» (اعراف؛ ۱۵۵: ۷)

زندگی انسان در مسیری بین بیم و امید پیش می‌رود. مومن باید در حالتی بین خوف و رجا زندگی کند؛ چرا که داشتن بیم افراطی باعث ناامیدی و در نقطه مقابل، امید بیش از حد باعث اعتماد به نفس و اطمینان غیر واقعی می‌شود. به همین دلیل اطمینان محض به بخشاینده‌گی خداوند یا ناامیدی از بخشایش او در اسلام حرام است. یک مومن واقعی و کامل کسی است که بین این دو وضعیت در حالت تعادل باشد. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«آنان بستر خود را ترک می‌کنند و خواب را رها می‌

سازند و با بیم و امید خدای خود را می‌خوانند و از آنچه

روزی آن‌ها کرده‌ایم انفاق می‌کنند». (سجده؛ ۱۶: ۳۲).

ناامیدی از لطف خداوند نادیده گرفتن رحمت و در نهایت به معنی

نادیده گرفتن بخشایش، قدرت بی‌منتهی و جلال اوست. در نقطه مقابل



، اطمینان محض به بخشاینده‌گی خداوند نیز به نادیده گرفتن قهاریت خداوند و بی توجهی به جباریت او منجر خواهد شد.

به طور خلاصه انسان مومن باید نه آنقدر از خدا بترسد که باعث ناامیدی او شود، و نه آنقدر امیدوار باشد که از انجام وظایف خود سرباز زند. حوادث غیر مترقبه، نظیر زلزله ای که اخیراً در ترکیه روی داد (زلزله سال ۱۹۹۹ باعث مرگ هزاران نفر در ترکیه شد)، ممکن است باعث شوند گاهی اوقات حفظ این تعادل بسیار سخت باشد. مومن باید به گونه ای باشد که اگر بگویند: تنها یک نفر می تواند وارد بهشت شود «از خود بپرسد: «ممکن است این یک نفر من باشم؟» یا هر گاه گفته شود تنها یک نفر وارد جهنم می شود! نگران باشد که «نکند آن یک نفر من باشم!»

خداوند متعال به بندگان هشدار می دهد و از طریق بلاهای آسمانی و زمینی به آنان می آموزد که همواره به یاد خداوند باشند؛ و خود را از بلاهایی که ممکن است گریبانگیر آنان شود، حفظ کنند. این بی خردی محض است که فکر کنیم بلاها و مصیبت ها به شکلی اتفاقی و تصادفی رخ می دهند. مرگ و جراحت هزاران نفر و آوارگی هزاران نفر دیگر در پی این مصیبت ها پوچ و بی هدف نیست. اگر این طور فکر کنیم نخواهیم توانست هدف منطقی زندگی، مرگ و برنامه های الهی را درک کنیم؛ و آنها را به شکلی عاقلانه توضیح دهیم. این مصیبت ها جلوه ای از عظمت الهی و قدرت بیکران خالق است. رومی در این زمینه می گوید:

« دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم محدود و فانی است. آنچه اهمیت دارد یک دنیای جاودان و نامتناهی است. مراقب باشید جلوه های فریبنده و زودگذر دنیایی شما را از جهان بیکران و جاودان آخرت غافل نسازد. این دنیا اگرچه در مقابل چشمان شما بسیار وسیع و مهم جلوه می کند، بیاندهشید که در مقایسه با قدرت الهی ذره ای بیش نیست. ببینید چگونه یک زمین لرزه، یک سیل و یا گردباد دنیا را به نابودی می کشاند!^{۲۵}»

بارها شاهد بوده ایم که هزاران نفر در سراسر جهان در اثر یک زلزله ناگهان جان خود را از دست داده اند. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) این مرگ های دست جمعی را نشانه ای از روز رستاخیز معرفی کرده است. تمام این وقایع درس های زیادی برای ما دارند. بنابراین این سانحه (زلزله سال ۱۹۹۹ در ترکیه) را باید از یک دیگه متافیزیکی بررسی کرد؛ نه این که آن را صرفاً به عوامل خارجی نسبت داد. باید مراقب باشیم بررسی این سانحه از دید فلسفه مادی و ماتریالیستی به جای معیارهای اسلامی ما را به خطا و بیراهه نیاندازد. باید سعی کنیم در ورای این سوانح دست خداوند را ببینیم.

۲۵. گر جهان پیشت بزرگ و بی بنیست
 این جهان خود حبس جان های شماسست
 این جهان محدود و آن خود بی حد است
- پیش قدرت ذره ای می دان که نیست
 هین دوید آنسو که صحرای شماسست
 نقش و صورت پیش آن معنی سد است
- خاک چه بود تا حشیش او شوی؟
 چیست صورت تا چنین مجنون شوی
 ملک و مال تو بلای جان توست (م)
- گاو که بود تا تو ریش او شوی؟
 زر و نقره چیست تا مفتون شوی
 این سرا و باغ تو زندان توست

ذره ذره جهان هستی - از کوچکترین ذرات میکروسکوپی تا کهکشان ها و جهان بیکران ماورای آن - بر اساس نظم الهی برنامه ریزی شده اند. از خورشید عالم تاب و سایر اجرام فضایی گرفته تا کوچکترین ذرات اتم و اشعه های نامرئی همه چیز در مسیری خارج از تصور و درک ما و بر اساس برنامه و نظم الهی در گردش است. حتی یک کافر نمی تواند تصور کند سرعت خورشید کم یا زیاد شود، یا یک شبانه روز در زمین بیشتر و یا کمتر از ۲۴ ساعت باشد. قلب آنان تشخیص می دهد و در دل به قدرت لایزال الهی اعتقاد دارند؛ اگرچه به خاطر افتادن در دام تمایلات نفسانی قانون زیربنایی «نظم الهی» را «قانون طبیعت» می نامند و آن را منشاء قدرت می دانند. با این همه، این اصول و قوانین الهی (ادات الله) هستند که جهان هستی را اداره می کنند.

دنیا، دنیای اسباب و علل است. خداوند، به عنوان خالق همه اسباب و علل (مسبب الاسباب) برای هر چیزی علتی قرار داده است. اگر الوهیت بدون هیچ علتی و بدون واسطه جلوه کند، هیچ کس توان تحمل تجلی او را نخواهد داشت؛ همچنین اگر اصل علت و معلولی در میان نباشد، هیچ توجیهی برای آزمایش عمل انسان ها وجود نخواهد داشت. بنابراین دانشمندان و انسان های متفکر به خالق اسباب و علل توجه دارند؛ و فقط به خود علت ها بسنده نمی کنند. کسانی که دست خداوند را نادیده می گیرند فقط به علت های مادی توجه دارند؛ و در توضیح زمین لرزه صرفاً فعالیت های درون زمین را علت می دانند.

خداوند برای متنبه ساختن کافران و ظالمان حوادث «طبیعی» را به یک شکنجه روحی و جسمی مبدل می سازد. او ویژگی های مثبت عناصر طبیعی مانند آتش، آب و باد را به قدرتی نابود کننده مبدل می سازد. ندیدن میل و اراده الهی در ورای وقایعی که در طبیعت رخ می دهد نوعی کوری معنوی است. رومی هشدار می دهد:

« فراموش نکنید که این دنیا مثل تکه ای کاه است در مقایسه با قدرت الهی. خداوند گاه آن را بالا می برد و گاه فرو می نشاند، آن را قوی می سازد و یا می شکنند و به راست و چپ می کشاند. این کاه گاه به یک باغ گل تبدیل می شود و گاه به یک بوته خار^{۲۶}.»

خداوند می خواست که دنیا زمینه آزمایش بندگان باشد. او شکوه و جلال و جمال و زیبایی خود را مکمل یکدیگر قرار داد. عبادت های خالصانه، انفاق و اعمال صالح جلوه زیبایی و مهربانی خداوند و اعمال حرام و بداخلاقی ها جلوه خشم خداوندی است. علاوه بر اسباب و علت ها، تجلی قهر خداوند نیز زمینه ای است برای آزمایش صبوری بندگان و تسلیم آنان در مقابل اراده خداوندی. بنابراین خداوند بندگان خود را به روش های مختلف می آزمایشد. قرآن در این زمینه می فرماید:

۲۶. این جهان چون خس به دست باد غیب
 گه به بحرش می برد گاهیش بر
 گه بلندش می کند گاهیش پست
 گه بمینش می برد گاهی یسار
 عاجزی پیشه گرفت از داد غیب
 گاه خشکش می کند گاهیش تر
 گه درستش می کند گاهی شکست
 گه گلستانش کند گاهیش خار (م)

« و البته شما را به پاره‌ای از سختی‌ها چون ترس و
گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت بیازماییم، و
صابران را بشارت و مژده بده» (بقره؛ ۱۵۵: ۲).

حتی پیامبران با وجودی که معصوم از گناه و لغزش بودند، آزمایش
های سختی را پشت سر گذاشتند. آزمایش حضرت ایوب (ع) بسیار قابل
توجه است: خداوند ابتدا او را با گرفتن مال و اموال آزمود؛ گوسفندان
او در اثر سیل نابود شدند و محصولات زراعی او را باد شدید خشک
کرد؛ همه فرزندان ایوب (ع) در یک زلزله کشته شدند. بعد از همه این
آزمایش‌ها خداوند ایوب (ع) را به یک بیماری شدید مبتلا کرد؛ اما او
همچنان ثابت قدم ماند و با اعتماد کامل به خداوند آرامش خود را حفظ
کرد. او بدون هیچ شکایتی خود را تسلیم امر الهی کرده بود.

در نتیجه این همه صبوری و مطیع بودن خداوند بیماری و مشکلات
او را برطرف کرد؛ خانواده اش را به او بازگرداند و زندگی‌ای بهتر از
قبل برایش مهیا کرد. این مثال نشان می‌دهد ممکن است در برخی از
سوانح کودکان بی‌گناه و یا انسان‌های خالص و مومن جان خود را از
دست بدهند؛ اما این مصیبت‌ها ممکن است سبب بخشوده شدن گناهان
آنان شود. پیامبر اسلام حضرت محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) در
این رابطه فرمود: «وقتی خداوند جایگاهی را برای بنده‌ای رقم زده باشد،
و این بنده نتواند با اعمال خود به این جایگاه دست یابد، خداوند آزمون
ها و بلاهایی را در سر راه او قرار می‌دهد. سپس به او صبر و بردباری می
دهد تا به آن جایگاه برسد. در پیشگاه الهی بنده جایگاهی دارد که تنها از

طریق پرستش و عبادات نمی تواند به این جایگاه برسد. برای رسیدن به این مکانات خداوند بنده را به اموری مبتلا می سازد که خوشایند او نیست (مصیبت ها و بلاها). (مسند ابوعلی، صحیح ابن هیان).

حضرت موسی (ع) در مسیر حرکت خود به سمت کوه سینا شخصی را دید. این شخص به موسی (ع) گفت:

«ای کلیم الله (کسی که با خدا صحبت می کند) درخواستی دارم. لطفا وقتی به کوه سینا رسیدی برای من دعا کن.» موسی (ع) پرسید:

- «خواسته تو چیست؟ به من بگو تا آن را از خداوند طلب کنم.»

- «ای رسول خدا این رازی است بین من و خدا.»

موسی (ع) به کوه طور رسید و با خدا مناجات کرد؛ و از خداوند خواست تا حاجت آن مرد را برآورده سازد. خداوند فرمود دعای او هم اکنون به اجابت رسیده است. موسی (ع) در راه بازگشت، در جایی که آن مرد را ملاقات کرده بود، توقف کرد تا خبر خوش را به اطلاع او برساند؛ اما مشاهده کرد که حیوانات وحشی او را کشته اند. موسی (ع) از این واقعه شگفت زده شد و گفت: «پروردگارا! این چه رازی است؟ تو چگونه دعای او را اجابت کردی؟» خداوند ندا داد: «ای موسی، این بنده مقامی معنوی از من می خواست که با اعمال و تلاش خود نمی توانست به آن مقام دست یابد. پس او را دچار این مصیبت کردم و او را به مقامی که می خواست رساندم.»



روزی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) فرمود: ”هرگاه خداوند بنده ای را گرفتار رنج و مصیبتی می سازد یا می خواهد گناهان او را ببخشد، و یا این که او را به مقام عالی تری نائل سازد.“ (مسند احمد)

بنابراین، از یک طرف مشاهده قدرت بیکران خداوندی نباید منجر به ناامیدی شود، و از طرف دیگر مهربانی خداوند نباید باعث شود انسان با اعتماد محض نسبت به سرانجام نیک از وظایف خود سرباز زند.

قوانین الهی (سنت الله) و حوادثی نظیر زلزله، آتش سوزی، جنگ، طاعون، خشکسالی و از طرف دیگر رحمت و نعمت خداوندی متناسب با شرایط روحی و معنوی بندگان نازل می شوند. اگر اکثریت بندگان در مسیر مستقیم باشند، باران به عنوان رحمت و نعمت نازل می شود و شادی به دنبال دارد؛ و اگر اکثریت جامعه دچار هواهای نفسانی باشند، سیل، خشکسالی یا زلزله اجتناب ناپذیر خواهد بود. این حوادث ناخوشایند به دلیل گناهان و نافرمانی های مردم رخ می دهند. به عبارت دیگر حوادث طبیعی صرفاً پس از این که قلب های فاسد دچار لرزش معنوی می شوند، رخ می دهد. خداوند در قرآن می فرماید: ”خدا حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند“ (رعد؛ ۱۱: ۱۳)

قطعاً خداوند ستمگر نیست. در واقع این سوانح و مصایب به دلیل نافرمانی ها و ظلم های بندگان رخ می دهند؛ و مخالفت با قوانین و اصول مقدس الهی بدون تردید انتقام الهی را در پی خواهد داشت. خداوند در قرآن می فرماید: ”هیچ برگی از درخت نمی افتد مگر آن که او آگاه است

و نه هیچ دانه‌ای در زیر تاریکی‌های زمین و نه هیچ تر و خشکی، جز آن که در کتابی مبین مسطور است. “(انعام؛ ۵۹: ۶). منطقی نیست پذیریم در جایی که هیچ برگی بدون علم خداوند بر زمین نمی افتد، یک کشور به خودی خود بلرزد.

نمی توان انکار کرد که یک حادثه به دلیل برخی عوامل فیزیکی، همچون پایه های سست ساختمان ها، عملیات نامناسب افراد و غیره رخ می دهد، به همین ترتیب نمی توان انکار کرد که شرایط معنوی افراد و اعمال آنها - زشت یا زیبا- در به وقوع پیوستن یا انحراف مسیر زلزله نقش دارد. این خطای بزرگی است که تنها یک روی سکه را بینیم. متأسفانه جای بسی ناامیدی است که مشاهده می شود مردم غافل در هنگام وقوع سانحه به جای این که بیشتر متوجه خطاهای خود شده و احساس گناه و شرمساری نمایند، بیشتر علیه خداوند طغیان می کنند. رومی درباره چنین مردمی می گوید:

«بیچاره مردمی که به جای بهره گرفتن از هشدارهای الهی و جبران خطاهای خود آن را به زهری برای خود تبدیل می کنند. این به این دلیل است که خشم خداوند چشمان آنان را تیره تر می سازد. آنها نمی توانند بینند که جهنم در انتظار نابودی آنان است. چه شده است آنها را!»^{۲۷}

۲۷. انبیا گفتند آوه پند جان

ای دریا که دوا در رنجتان

ظلمت افزود این چراغ آن چشم را

سخت تر کرد ای سفیهان بندتان

گشت زهر قهر جان آهنجتان

چون خدا بگماشت پرده خشم را (م)

البته لازم است برای پیشگیری از سوانح آینده اقدامات لازم صورت گیرد. پس از انجام تمهیدات لازم مردم باید خود را تسلیم امر خداوند نمایند.

روزی عمر (رض) بسرعت از کنار دیوار لرزانی که در حال فروریختن بود عبور کرد. دوستش به او گفت: «ای امیر مومنان! آیا از آنچه که خداوند مقدر کرده است می گریزی؟» عمر پاسخ داد: «من از یک تقدیر خداوند بسوی تقدیر دیگر او می گریزم.»

مادی گرایان در قدرت اتخاذ تمهیدات مادی مبالغه می کنند؛ و گمان می کنند «اگر ساختمان ها به اندازه کافی محکم بودند این زلزله جان این همه انسان را نمی گرفت.» اما وقتی که همه چیز وابسته به اراده الهی باشد، اسباب واقعی بر همه احتیاطات و تمهیدات غلبه می کند؛ و خواست خداوند به هر قیمت که شده تجلی خواهد یافت. برای مثال یک زمین لرزه به جای این که بشدت ۷/۴ ریشتر رخ دهد، با شدت ۱۱/۴ ریشتر اتفاق خواهد افتاد. زمین لرزه کوبه نمونه خوبی از این دست است. ساختمان ها در کوبه به گونه ای ساخته شده بودند که در مقابل زلزله مقاوم باشند؛ با این حال متاسفانه، در هنگام وقوع زلزله، لوله های گاز منفجر شد و ناگهان آتش سوزی مهیبی اتفاق افتاد. شش هزار نفر در شعله های آتش جان باختند. بیست ثانیه لرزش زمین کافی بود تا ثروتی را که مردم در طول سال ها انباشته بودند نابود سازد.

ما به این دلیل که بنده خداییم موظفیم اقدامات لازم را برای مقابله با سوانح آینده انجام دهیم؛ اما باید دانست که این اقدامات تضمینی برای سرنوشت ما نیستند. اقدامات و تمهیدات تنها در صورتی که در راستای سرنوشت و قضا و قدر الهی باشند، نتیجه مثبت خواهند داشت. نمونه کافی نبودن بهره گیری از اقدامات لازم را می توان در رفتار متضاد قوم ثمود نسبت به قوم عاد مشاهده کرد. قوم ثمود نابودی قوم عاد را به علتی غیر از خشم خداوند، که به دلیل سرکشی آنان نسبت به خداوند روی داده بود، نسبت داده بودند. آنها می گفتند: « قوم عاد به این دلیل نابود شدند که ساختمان های محکمی نساخته و خانه هایشان را روی زمین نرم ساخته بودند. ما خانه هایمان را در دل صخره ها ساخته ایم و بنابراین هیچ حادثه طبیعی به ما آسیب نخواهد زد. » آنها با حفاری در دل صخره ها خانه های بسیار محکمی در مکان های مرتفع ساخته بودند.

با این حال قوم ثمود به دلیل گمراهی شان نابود شدند. یک صدای وحشتناک از زیر زمین خارج شد و آنها را نابود کرد. خداوند در آیه زیر می فرماید:

« و کسانی را که ستم ورزیده بودند آن بانگ [مرگبار]
فراگرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند . گویا هرگز در آن
[خانه ها] نبوده اند آگاه باشید که ثمودیان به پروردگارشان کفر

ورزیدند هان مرگ بر ثمود» (هود؛ ۶۸-۶۷: ۱۱)



واضح است که صرفاً ساختن ساختمان های محکم برای مقابله با سوانح طبیعی کافی نیست. همه آن رفتار و اعمالی که باعث خشم خداوند است نظیر نفاق، ناسپاسی، سرکشی و گناه تنبیه و مجازات خداوند را در پی خواهد داشت. وقتی دستورات اخلاقی در زمین و دریا نادیده گرفته می شوند، سوانح پشت سرهم اتفاق می افتد. این واقعیت در قرآن بیان شده است:

« فساد و پریشانی به کرده بد خود مردم در همه بر و بحر
زمین پدید آمد تا خدا هم کیفر بعضی اعمالشان را به آنها
بپشانند، باشد که) از گنه پشیمان شده و به درگاه خدا (باز
گردند. » (روم؛ ۴۱: ۳۰)

مجازاتاتی که در آیه فوق توصیف شده تنها بخشی از تنبیه گنهکاران است. به طور ضمنی گفته شده است که مجازات اصلی در جهان آخرت خواهد بود. همچنین گفته شده که این مجازات تنها یک هشدار است. بنابراین انسان باید بیش از پیش به خداوند پناه ببرد؛ و از او طلب بخشایش کند. چرا که خداوند می فرماید:

« ولی (ای پیامبر) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها
را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا
عذابشان نمی کند. » (انفال؛ ۳۳: ۸)

علاوه بر طلب عفو و اقامه دو رکعت نماز باید به رحمت خداوند پناه ببریم؛ چرا که خداوند می فرماید:



« ای اهل ایمان، از صبر و مقاومت کمک گیرید و به ذکر خدا و نماز توسل جوید که خدا با صابران است. » (بقره ۲:۱۵۳)

پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) فرمود: «اگر کسی به یک قربانی سانحه کمک کند و او را تسلی دهد، خداوند دو برابر به او پاداش می دهد.» (رموز الاحادیث). ما باید به خاطر داشته باشیم که ممکن بود ما به جای قربانیان باشیم و آنها می توانستند جای ما باشند. بنابراین باید به عنوان شکرگزاری از خداوند نسبت به آنان خیرخواه و نیکو کار باشیم؛ و برای کمک به بینوایان و آسیب دیدگان و مردم مصیبت زده در مناطق آسیب دیده تلاش کنیم؛ و تا جایی که می توانیم در کاهش درد و رنج و آلام آنان بکوشیم.

ما باید به دنبال فرصت هایی برای انجام اعمال صالح باشیم. آن طور که رومی می گوید:

« در چنین موردی به خداوند التماس کن! خداوند را ستایش کن و اشک بریز و اعمال صالح خود را افزایش بده! »^{۲۸}

گاهی اوقات زندگی به عنوان هدیه ای به ما برگردانیده می شود. در جریان یک سانحه که هزاران نفر کشته و یا زخمی شده اند، ما بسیار خوش شانس بوده ایم که به این دنیا بازگشته و یک بار دیگر مهلت یافته

۲۸. ایستاده پیش یزدان اشک ریز بر مثال راست خیز رستخیز (م)



ایم تا اعمال صالح خود را افزایش دهیم. بنابراین بهانه نخواهیم داشت که بگوییم «پروردگارا، ما را به دنیا بازگردان تا بتوانیم زندگی خود را وقف عبادت کنیم.» چنین سوانح هولناکی باید ما را از خواب بیدار کند. باید از این فرصت استفاده کنیم و با توجه به این ضرب المثل که «بمیر، پیش از آن که مرگ به سراغ تو آید» همواره به یاد مرگ باشیم و زندگی خود را جور دیگری برنامه ریزی کنیم. ما باید قلب خود را برای صبر، تسلیم، ثبات قدم و نماز و عبادت در آرامش و تسلیم کامل به خداوند تربیت کنیم.

آیه زیر زمانی را شرح می دهد که حضرت موسی (ع) در زمانی که کوه سینا در اثر زلزله لرزید به خدا پناه برد. این آیه درس مهمی به ما می دهد:

« موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید؛ و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت) و هلاک شدند، گفت: «پروردگارا! اگر می خواهی، می توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی! آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده اند، مجازات و (هلاک می کنی؟! این، جز آزمایش تو، چیز دیگری نیست؛ که هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی)، به وسیله آن گمراه می سازی؛ و هر کس را بخواهی) و شایسته بینی (، هدایت می کنی! تو ولی مایی، و ما را بیامرز، بر ما رحم کن، و تو بهترین آمرزندگان!.» (اعراف، ۱۵۵: ۷).



بنابراین می بینیم حتی پیامبران از آزمایش های الهی مستثنی نبودند. قلب آنان با مصیبت های جانکاه در زمینه تسلیم، شکرگزاری، ترس و عشق به الله آزموده شد. آنان همواره در حالتی بین خوف و رجا قرار داشتند؛ و انسان های برگزیده ای بودند که مورد تایید خداوند قرار گرفتند. همه ما باید بر اساس چهارچوب های الهی و در حالتی بین بیم و امید زندگی کنیم.

پروردگارا! جمعیت مسلمانان را از بلاها و مصیبت ها و خشم خود حفظ کن؛ و ما را از جمله بندگان خوشبختی قرار ده که با ترس (از خشم تو) و امید (به رحمت تو) رحمت الهی را دریافت کرده اند. به قلب ما آرامش عطا کن! روزهای سخت رنج و عذاب را در زندگی ما به شادی و رحمت مبدل ساز.

آمین!



غفلت

مسافری از بیابانی عبور می کرد که ناگهان با یک حیوان وحشی روبه رو شد و پا به فرار گذاشت. اما هرچه سریعتر می دوید می دید چیزی نمانده که حیوان به او برسد. بنابراین بدون اینکه کمی فکر کند به داخل چاهی پرید. همانطور که به داخل چاه سقوط می کرد شاخه ای که از دیوار چاه بیرون زده بود را گرفت. او از ترس جان محکم با دستانش به شاخه چسبیده بود. در ته چاه چند مار دهانشان را باز کرده و منتظر افتادن او بودند. مسافر سر خود را بالا کرد و ناگهان دید دو موش سفید و سیاه در حال جویدن بن شاخه هستند. به قدری ترسیده بود که چیزی نمانده بود بیهوش شود. ناگهان در نزدیکی خود کندوی عسلی را در دیوار چاه دید، با خود گفت: «بگذار کمی از این عسل بخورم؛ چنین عسلی را جای دیگری نمی توانم پیدا کنم.»

مرد آنچنان از دیدن عسل خوشحال شده بود که فراموش کرد چه خطری او را تهدید می کند؛ و غافل از همه چیز شروع به خوردن عسل کرد. او مثل شتر مرغی بود که در مواجهه با خطر سر خود را در زمین فرو می برد؛ و چون خود چیزی نمی بیند، گمان می کند مخفی شده است. مزه شیرین عسل چشمان مرد را کور کرده بود؛ به طوری که به



جای تلاش برای بیرون آمدن از چاه، در حالی که دو موش به سرعت شاخه را می جویدند، همچنان به خوردن عسل ادامه می داد؛ و از طعم شیرین آن لذت می برد. چیزی نگذشت که مسافر بیچاره سقوط کرد و طعمه مارها شد.

در این داستان، چاه نماد مصیبت ها و زندگی دنیایی است. مارها نماد صفات زشت و شیطانی، عسل نماد لذت های دنیایی، موش سیاه و سفید نماد گذشت شب و روز و آن مسافر نمادی از ما - یک انسان غافل معمولی - است.

شاخه نماد طول عمر انسان است که وقتی موش های زمان آن را می جووند به اتمام می رسد؛ و کل داستان تمثیلی برای جایگاه بشر است که برای ماموریتی به این دنیا فرستاده شده، اما به لذات زورگذر دنیایی و نفسانی سرگرم شده و ماموریت خود را فراموش کرده است.

رستگاری انسان در طهارت از شرارت ها و صفات ناخوشایند و استفاده بهینه از زمانی است که در اختیار اوست. انسان به این دلیل خلق شد که خود را بشناسد.

هر موجودی در روی زمین تنها در صورتی شادی واقعی را درک خواهد کرد که مطابق با طبیعت واقعی خود زندگی کند؛ و طبیعتا انسان که اشرف مخلوقات این جهان است، نیز تنها از طریق درک و شناخت علت وجودی خود و زندگی مطابق با اراده خداوندی موفق و رستگار خواهد شد. زندگی اگر در راهی غیر از راه خدا صرف شود، در غفلت



از خود واقعی فرد، یک زندگی فلاکت بار و پوچ خواهد بود. فردی که این گونه روزگار می گذراند را غافل می نامند. غافل استعاره ای است برای انسانی که از طبیعت و سرشت حقیقی، جایگاه، حکمت و هدف زندگی و مرگ خود ناآگاه است. به سختی می توان تصور کرد که یک انسان هوشمند و عاقل نخواهد رمز و راز سفر انسان از جهان غیب به این دنیا، امتحانات الهی و سپس مرگ را بفهمد.

درک معنای واقعی انسانیت، زندگی و مرگ تنها در صورتی امکان پذیر است که انسان از غافلین نباشد؛ و دوری از غفلت تنها از طریق داشتن استدلال صحیح و قلبی که از نظر معنوی گشاده باشد، امکان پذیر است. امیال طبیعی انسان نظیر اهمال و سهل انگاری، شهوت، غرور، طمع، حسادت، اسراف و ولخرجی و خشم از جلوه های مخرب غفلتند. تخلق به چنین ویژگی هایی و غرق شدن در منجلاب آنها بزرگترین گمراهی است. به خاطر این توهمات و وابستگی انسان به نفس (خود نازله) است که گناهان مانع هوشیاری و آگاهی او از حقیقت می شوند. این گناهان به شرافت انسان آسیب می رسانند؛ روح او را کدر می سازند و او را به سمت انکار خالق سوق می دهند. قرآن خطاب به چنین افرادی می فرماید:

«وای بر آنان که قلبهایی سخت در برابر ذکر خدا دارند!»

آنها در گمراهی آشکاری هستند! « (زمر؛ ۲۲: ۳۹)



در واقع هرگاه اخلاقیات در قلب یک نفر تضعیف شود، توانایی درک حقیقت و تعمق معنوی نیز در او کاهش می یابد. چنین فردی نمی تواند استقامت و درستی (راه مستقیم) را درک کند. کسی که غرق در گناهان می شود، گناهان خود را نمی بیند. انسان های غافل، تحت تاثیر نفس، به آسیبی که به خود وارد می سازند توجه ندارند؛ چرا که نسبت به درک حقیقت کور و کر هستند. کسی که انگشتش زخمی است می تواند بدون هیچ احساس ناراحتی غذا بخورد؛ اما کسانی که در کنار او بر سر یک سفره نشسته اند، به خاطر منظره ناخوشایند زخم او، نمی توانند از خوردن غذا لذت ببرند. غافلان نیز به همین شکل درک نمی کنند چه آسیبی به اطرافیان خود وارد می سازند. آنان مثل یک سرباز زره پوشیده در پوششی از غفلت احاطه شده و نسبت به حقیقت و همه معنویات نابینا و ناشنوايند. خداوند این افراد را « کر، کور و لال» (بقره؛ ۱۸: ۲) توصیف می کند.

رومی داستانی جالبی را از یک مرد ناشنوی غافل نقل می کند که به عیادت همسایه بیمار خود رفته بود. قصد این مرد از ملاقات همسایه یک قصد خیرخواهانه نبود، بلکه می خواست سایرین ببینند که او به عیادت مریض رفته است. از طرف دیگر بیمار نیز مرد غافلی بود که با اولین اشتباه عیادت کننده، بدون اینکه هیچ تردیدی به خود راه دهد، شروع به اتهام زدن به او کرد. داستان از این قرار است:

یکی از دوستان خردمند مرد ناشنوا به او گفت:



« میدانی که همسایه ات بیمار است؟ »

مرد نادان با شنیدن این خبر پیش خود فکر کرد که چگونه همسایه اش را ملاقات کند.

« اگر به دیدن همسایه بروم با این گوش سنگینم چگونه بفهمم چه می گوید؟ » سپس با خود گفت:

« وقتی کسی بیمار است صدایش ضعیف می شود. پس من نمی توانم هیچ یک از سخنان او را بشنوم. »

مرد با این حال تصمیم گرفت به دیدن همسایه برود. او پیش خود می اندیشید:

« من هیچ چاره ای ندارم و باید به دیدن او بروم، به هر حال او همسایه من است، در غیر این صورت همه مرا به خاطر عیادت نکردن از همسایه سرزنش خواهند کرد؛ و کسی برایم احترام قائل نخواهد بود. »

پس نقشه ای کشید: « وقتی او را دیدم به حرکت لبهای او نگاه می کنم و سعی می کنم بفهمم چه می گوید. نخواهم گذاشت بفهمد من نمی شنوم. به هر حال او به خاطر بیماری و درد متوجه ناشنوایی من نخواهد شد. »

ابتدا می گویم: « حالت چطور است همسایه عزیز؟ »

او احتمالاً پاسخ خواهد داد: « خوبم. »

سپس خواهم گفت: « خدا را شکر. »



بعد می پرسم: «امروز چه خورده ای؟»
 او احتمالا پاسخ خواهد داد: «سوپ و آب میوه.»
 من می گویم: «نوش جان.»
 سپس می پرسم: «کدام دکتر قرار است تورا معاینه کند؟»
 او می گوید: «فلانی و فلانی»
 سپس حرف های دلگرم کننده می زنم تا روحیه اش خوب شود:
 تو مرد خوش شانسی هستی. چه خوب که این دکتر را خبر کردی. اگر
 او بیاید همه چیز روبه راه خواهد شد.»
 مرد ناشنوی بیچاره با این افکار رفت تا همسایه اش را عیادت کند.
 او ابتدا همانطور که تصمیم گرفته بود پرسید: «حالت چطور است
 همسایه؟»
 همسایه در حالی که از درد به خود می پیچید جواب داد: «حالم
 خیلی بد است. دارم می میرم.»
 مرد ناشنوا که پاسخ بیمار را نشنیده بود بلافاصله پاسخ داد: «خدا را
 شکر.»
 مرد بیمار از این پاسخ جا خورد و عمیقا آزرده خاطر شد. او که
 نمی داست همسایه هیچ یک از حرف های او را نشنیده است با خودفکر
 کرد:



« همسایه ام می خواهد که من بمیرم.»

مرد ناشنوا بی خبر از همه جا سوال دوم خود را پرسید: « غذا چه خورده ای؟»

همسایه با ناراحتی پاسخ داد: « زهر مار»

ناشنوا گفت: « نوش جانم.»

بیمار عصبانی شد.

مرد ناشنوا گفت: « کدام پزشک قرار است به ملاقات تو بیاید؟»

بیمار که به شدت عصبانی شده بود فریاد زد: « انتظار داری چه کسی به ملاقات من بیاید؟ عزرائیل!»

اما مرد ناشنوا هیچ یک از سخنان همسایه بیمار خود را نشنیده بود؛ و نمی توانست علت ناراحتی او را بفهمد. پس گفت:

« تو مرد خوشبختی هستی؛ این دکتر هرکجا برود شفا می دهد. خوشحال باش که او به دیدنت می آید.»

سپس در حالی که به خاطر انجام وظیفه خشنود بود خداحافظی کرد و رفت. او همانطور که خانه همسایه را ترک می کرد اندیشید:

« چه خوب شد که به عیادت همسایه رفتم! هم احترام و آبروی خود را حفظ کردم هم مرد غمزده ای را خوشحال کردم.»



مرد با وجودی که با ملاقات خود از همسایه باعث ناراحتی و آزار او شده بود، فکر می کرد کار مفیدی انجام داده است. درحالی که همسایه بیمار به او بد و بیراه می گفت:

« حالا فهمیدم که این به اصطلاح همسایه دشمن جانی من است !
چطور او را تا حالا نشناخته بودم.»

او پشت سر مرد ناشنوا او را نفرین می کرد و می گفت:

« انسان از بیمار به خاطر خدا عیادت می کند تا او را تسلی دهد. او به خاطر خدا نیامده بود، بلکه آمده بود تا مردم او را ببینند. او نیامده بود از سر خیرخواهی احوال مرا پرسد، بلکه از سر دشمنی آمده بود مرا اذیت کند و از یک مرد بیمار انتقام بگیرد. او می خواست با دیدن بیچارگی و ضعف من قلب خودش را تسلی دهد! اما من از وقتی که او همسایه ام بوده است آزاری به او نرسانده ام.»

رومی این داستان را شرح می دهد:

« مرد ناشنوا فردی را با نیت شاد کردن آزار داد. او با سخنان موهوم و ساختگی خود قلب همسایه اش را آتش زد. او که دوست خود را با نفاق ملاقات کرده بود گناه بزرگی مرتکب شد.»

همسایگی و دوستی این دو، به این دلیل که مرد ناشنوا از روی حدس و گمان حرف زده بود به هم خورد.»

از طرف دیگر خشم بر مرد بیمار غلبه کرد و نتوانست صبوری کند. به این ترتیب او خود را از پاداش الهی محروم ساخت. او هیچ تلاشی نکرد قصد و نیت همسایه خود را بفهمد و لذا از دست او عصبانی شد و او را نفرین کرد!

بسیاری از مردم ممکن است در شرایط مشابهی قرار گیرند؛ و اعمال و عبادات خود را نه برای رضای خداوند، بلکه به خاطر خود انجام دهند. آنان با این گونه عبادت کردن تلاش می کنند بهشت را به دست آورند.»

«عبادات آنان وسیله ای است برای مخفی کردن گناهان و شرک به خداوند. عبادت به خاطر هر چیز دیگری جز خداوند، یک گناه پنهان است. نمازی که برای خودنمایی و ریا انجام شود، اگرچه ظاهری خالصانه داشته باشد، به دلیل شریک قرار دادن برای خدا باعث غبارگرفتنی و کدورت می شود. درست همانطور که آب، با یک قطره نجاست ناپاک می شود، عبادتی نیز که با قلبی مریض انجام شود طهارت خود را از دست می دهد.»

برداشت مرد ناشنوا از رفتار همسایه بیمار خود و و سخنانی که به دلیل بی توجهی و غفلت بین آن دو رد و بدل شد، ما را به یاد مردمی می اندازد که در مقابل اخلاقیات ناشنوا هستند. امروزه رفتار انسان های غافلی که برای بستن مدارس مذهبی و تعطیلی دوره های قرآنی رقابت

می کنند را نمی توان با هیچ منطقی توضیح داد.^{۲۹} رفتار ارگان هایی که نسبت به اعتراضات عمومی به این مقررات جدید بی توجه هستند بهترین نمونه غفلت است. آن کسانی که ناآگاهانه به لذات دنیوی دل بسته اند، از به دست آوردن این بهره های فانی شاد می شوند. آنان گرچه تصور می کنند زندگی این جهان می تواند بهشت باشد، اما قطعاً کسانی که این زیبایی های معنوی را به غارت می برند، در قیامت حساب پس خواهند داد.

رومی غفلت، یعنی دل بستگی به علایق و ثروت های مادی را این گونه توصیف می کند:

« خوردن و آشامیدن غذاها و نوشیدنی های خوشمزه این دنیا مثل خوردن و آشامیدن در رویا است. وقتی بیدار شدید دوباره احساس گرسنگی و تشنگی می کنید! غذایی که در رویا خورده اید هیچ فایده ای برای شما نداشته است. دنیا مثل یک رویای محض است. دنیا و نعمت های آن مثل این است که در خواب چیزی را به کسی بدهند؛ وقتی بیدار می شود از آنچه که در خواب گرفته است اثری نیست. این دنیا از شادی های زودگذری تشکیل شده که در رویا به ما داده شده است.»

خداوند در قرآن می فرماید:

۲۹. نویسنده به تعطیلی دبیرستان های مذهبی و مشکلاتی که مقررات جدید برای یادگیری قرآن در سال های اخیر در ترکیه ایجاد شده است اشاره می کند.

« آیا می‌نگری آن را که هوای نفسش را خدای خود قرار

داده؟» (جائیه، ۴۵:۲۳)

در داستان بالا ممکن است «گوش‌های» ظاهری سخنان و حروف را بشنوند؛ و «چشم‌های» ظاهری ببینند. اما گوش‌های درونی که باید اسرار و صداها را بشنوند و چشم‌های درونی که قرار است اسرار الهی را مشاهده کنند، چه؟ ناشنوایی قلب و نابینایی چشم‌ها باعث می‌شود یک انسان غافل هم در این دنیا و هم در جهان آخرت بدبخت باشد. حضرت یونس (ع) روزی به جبرئیل (ع) گفت:

« می‌توانی کسی را در این دنیا به من نشان دهی که بیش از همه خداوند را عبادت می‌کند؟»

جبرئیل شخصی را به او نشان داد که دست و پای او از بیخ قطع و چشمانش نابینا بود.

مرد می‌گفت: « خدای من! کسی جز تو آنچه را که با این دست و پا به دست آورده‌ام به من نداده است؛ و کسی جز تو مرا از آنچه مرا از آن نجات داده‌ای، نجات نداده است. خدای من، تنها یک خواسته دیگر از تو دارم، اینکه به تو برسم.»

وقتی قلب فقط به خاطر خدا بتپد، نیت‌ها و رفتار کاملاً تغییر می‌کنند. بنابراین برای رهایی از غفلت باید قلب را خالص و نفس را پاک کنیم؛ قلب خود را از هرچیز جز یاد خداوند خالی کنیم و به دنبال تجلی حکمت و رحمت در این جهان باشیم.

در غیر این صورت قادر نخواهیم بود خود را از غفلت نجات دهیم، و در دنیا آخرت محروم خواهیم ماند. ما باید تا جایی که می توانیم همواره متوجه خالق و علت آفرینش خود باشیم؛ و با تفکر و تعمق (مراقبه) خود را با قرآن و سنت وفق دهیم.

انسان باید همواره با یاد خالق خود زندگی کند؛ و خداوند را، که در طول زندگی این همه نعمت به او داده، گناهانش را بخشوده و همه اسرار او را می داند، پرستد. عبادت به یک زمان کوتاه محدود می شود، اما ایمان و عمل همیشگی است.

خداوند ما را در زمره کسانی قرار دهد که در صراط مستقیم حرکت می کنند و قلبی آکنده از معرفت دارند.

آمین!



زیبا دیدن مرگ

« زیبا دیدن مرگ نشانه سطحی از بلوغ است که در آن فرد توانایی آن را پیدا می کند که جنبه های منفی و ناخوشایند خود نازله (نفس) را خنثی ساخته و آن طور که در قانون» بمیر پیش از آن که مرگ به سراغت آید» توصیه شده به درجه یک انسان کامل ارتقا یابد.

در چنین جایگاهی فرد به خالق نزدیک تر شده و تمام تمایلات و امیال جسمانی جذابیت خود را از دست می دهند. شخص در این حالت از عبادت، مهربانی نسبت به مردم و رفتار اخلاقی لذت می برد؛ و روح بتدریج به خالق خود نزدیکتر می شود. به این دلیل است که رومی درباره زمانی که هنوز نزدیکی به خداوند را تجربه نکرده بود می گوید: « من نابالغ بودم» و درباره زمانی که لذت معنوی را تجربه کرده می نویسد: « من رسیدم» و درباره دوره ای که اسرار جهان خلقت برای او مانند کتابی فاش شد می گوید: « سوختم»^{۳۰}.

این حالت ها تجلی تلاش در راه الله است. اگرچه راه های رسیدن به خداوند «به تعداد نفس های تمام مخلوقات» است، اما موثرترین مسیر، راه

۳۰. حاصل عمرم سه سخن بیش نیست خام بدم، پخته شدم، سوختم (م)

فقر و فنا است. فقر و فنا به معنی خارج شدن از خود و ماسوی « هر چیز غیر از خداوند» - از قلب و روح در نتیجه عشق الهی است. این مکانت نتیجه زیبا دیدن مرگ است که منجر به وحدت دائمی با الله و فنای در او می شود.

رسیدن به چنین جایگاه والایی تنها در صورتی امکان پذیر است که انسان مکانت های زیر، که برای همگان ارزشمند است، را داشته باشد:

(الف) توبه (بازگشت)

انسان اغلب به دلیل غفلت، هوس های جنسی، تکبر، خشم، تنفر، حرص، حسادت و افراط مرتکب گناه می شود. این تمایلات موانعی هستند که انسان را از خالق خویش دور می سازند. اگر انسان به واقع خود آگاه شد، سنگینی بار گناهان را احساس می کند؛ به گونه ای که پس از هر گناه ندای درونی به او نهیب می زند، و قلب با اشک ریختن و احساس شرم و پشیمانی آرامش می یابد. این افسوس و پشیمانی همان توبه یا بازگشت اختیاری به سمت خداوند است؛ پیش از آن که فرد با مرگ ناگزیر به سوی خالق خود رهسپار شود. به عبارت دیگر توبه یعنی کنار زدن موانع بین خدا و انسان از طریق احساس پشیمانی و ندامت.

توبه نخستین و ضروری ترین گام برای بازگشت به خداوند است؛ زیرا گناهان موانعی هستند که لطافت قلب و توجه او به خداوند را کاهش می دهند؛ درست مانند یک تصویر مبهم در آینه ای کثیف. برای این که بتوان انعکاس جسم را در آینه کثیف به خوبی مشاهده کرد

لازم است با دستمالی تمیز کثیفی و غبار را از روی آینه زدود. به همین ترتیب برای بازگشت به خدا باید با توبه قلب را از همه گناہانی که باعث زنگار گرفتگی آن شده اند تطهیر نمود. به همین دلیل نخستین گام سلوک در تمام شاخه های تصوف و عرفان طلب بخشایش از خداوند و استغفار است. می توان گفت این گام همان کلمه «لا» است در اقرار به یگانگی خداوند - لا اله الا الله - هیچ خدایی جز الله نیست. به عبارت دیگر ابتدا باید تمام تیرگی ها را از قلب زدود؛ و آن را برای اهداف واقعی آماده ساخت.

بنابراین برای عبادت های خالصانه ابتدا طلب بخشایش از خداوند ضروری است. رومی می گوید: «با قلبی سرشار از پشیمانی و چشمانی اشکبار از خداوند طلب بخشایش کنید، زیرا گل ها در زمین مرطوب جوانه می زنند.»

ب) زهد

زهد یعنی رها کردن قلب از وابستگی به تجملات، لذت ها، مال و مقام دنیایی. در واقع مرگ تمام این وابستگی ها را در یک لحظه از بین می برد. اساس زهد این است که فرد قادر باشد زندگی و دارایی خود را با اختیار، پیش از مرگ، رها کند. انسان در فاصله بین تولد تا مرگ قادر نخواهد بود از توهمات دنیوی رها شده و به دنیای واقعیت ها دست یابد؛ مگر این که نسبت به دنیا و جهان پس از مرگ یک درک واقعی پیدا کرده و رفتار خود را بر اساس این درک تنظیم نماید. حکیمی این دنیا

را محکی برای سنجش خرد افراد توصیف کرده است. به این ترتیب که دنیا برای انسان عاقل سیر بدایه یا «درس گرفتن» از رازهای نهایی الله و برای انسان بی خرد مکانی برای «خوردن و هیجانان و شهوات» است. اگر فرد نتواند تمایلات نفسانی و دنیایی خود را کنترل کند، دچار اضطراب و سرگردانی شده و درنهایت نابود می شود.

(ج) توکل (اعتماد به خداوند)

توکل به این معنی است که بنده به خدای خود پناه ببرد و پیش از مرگ خود را تسلیم او نماید. اعتماد و تسلیم بودن به اراده خداوند به این معنی نیست که فرد اسباب و علل را کنار بگذارد، بلکه به این معنا است که انسان بفهمد و بداند اگر اسباب و علل مطابق خواست و اراده خداوند نباشد، هر تلاشی بیهوده خواهد بود. مرگ مفهوم واقعی ارتباط بین تقدیر و اسباب و علل را نشان می دهد. خداوند می فرماید: «و هر که بر خدا توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد» (طلاق، ۳: ۶۵)

به عبارت دیگر توکل برای کسی که قلبی مملو از عشق به خداوند دارد، به معنای اعتماد و تسلیم بودن به خداوند است. خداوند از موسی (ع) درباره عصایی که در دستش بود پرسید و گفت: «آن را بیانداز» زیرا عصا با اعتماد به نفسی که به موسی (ع) می داد مانع اعتماد واقعی به خداوند بود. خداوند مجددا فرمود: «اگر ایمان دارید تنها به خداوند

توکل کنید» (مائده؛ ۲۳: ۵)

منظور از توکل بی احتیاطی و تلاش نکردن نیست، بلکه به این معنی است که انسان پس از این که اقدامات لازم را انجام داد، تسلیم امر خداوند باشد.

آتش حضرت ابراهیم (ع) را در نتیجه توکل و تسلیم او به اراده خداوند، نسوزاند. وقتی حضرت ابراهیم (ع) نشان داد که حقیقتاً به خداوند توکل دارد، خداوند به آتش امر کرد: «برای او سرد و امن شو»؛ زیرا همان گونه که گفتیم توکل به معنی تفویض اختیاری امور به خداوند قبل از فرارسیدن مرگ است. رومی با خطاب قرار دادن توکل و تسلیم روزمره ما به خداوند می گوید:

« بنگر آیا توکل ابراهیمی در تو هست یا نه! آتش تنها
کسانی را می شناسد و آنان را نمی سوزاند که خود را همانند
ابراهیم (ع) کاملاً تسلیم خداوند کرده باشند.»^{۳۱}

د) قناعت

قناعت یعنی طلب نکردن چیزی بیش از مقدار نیاز. قطعاً مرگ با خود یک قناعت اجباری به همراه خواهد آورد. تنها درمان برای حسادت و حرص - خطرناک ترین صفات آدمی - کسب صفت رضایتمندی و قناعت است؛ زیرا گنجی که قناعت به قلب می دهد هیچگاه تمام نخواهد

۳۱. چونک موصوفی باوصاف جلیل
ز آتش امراض بگذر چون خلیل
گردد آتش بر تو هم برد و سلام (م) ای عناصر مر مزاجت را غلام

شد. پیامبر اکرم (صلوات و رحمت خدا بر او) می فرماید: «قناعت گنجی است که هیچگاه تمام نخواهد شد.» (بیهقی، الزهد الکبیر)

بنابراین معیار واقعی ثروت، قناعت و راضی بودن به قسمت الهی است. قناعت یعنی حسادت نداشتن به آنچه که دیگران دارند و ناراحت نشدن از این که دیگران بیشتر دارند. تنها با قناعت می توان لذت شادی واقعی را چشید.

یکی از اصول ایمان این است که روزی توسط روزی رسان مقدر شده است. اگر این موضوع مورد توجه قرار گیرد خواهیم دید حرص کورکورانه و طمع نه تنها زشت، بلکه غیر منطقی است. با این حال بعضی از مردم، با وجودی که می بینند کسانی که سود می برند و کسانی که مصرف می کنند معمولاً انسان های متفاوتی هستند، نمی توانند طمع کور ثروتمند شدن را کنار بگذارند. این افراد دچار نهایت خودبینی و خودپسندی هستند. برای آنان ثروت به معنی داشتن قدرت برای خود و دیگران است؛ و همواره از این که تحسین و توجه حسودان را به خود جلب می کنند لذت می برند.

قناعت تنها داروی الهی است که می تواند تمام این بیماری ها را درمان کند. تنها با قدرت قناعت می توان از تمام مصائبی که در صورت داشتن ثروت زیاد گریبانگیر انسان می شود، نجات یافت. لازم به ذکر است که قناعت داشتن تنها به امور مادی محدود نمی شود، بلکه انسان

باید میل خود به جلب توجه و تحسین دیگران، که در اثر قدرت ناشی از ثروت ایجاد می شود، را نیز کنترل کند.

به طور خلاصه، انسان باید بداند ثروت واقعی متعلق به خداوند و بشر تنها یک صندوق دار است. حضرت علی به کسانی که مرگ را فراموش می کنند می فرماید: «اغلب مردم ثروت می اندوزند تا وارثان خود را وادار به جنگ کنند.»

ه) عزلت (گوشه گیری یا انزوا):

عزلت در آموزش های عرفانی یکی از گام های ضروری برای رسیدن به والاترین جایگاه است. اما عزلت به معنای کناره گیری از تمام روابط اجتماعی نیست؛ زیرا انسان می تواند با انزوای درونی در میان جمعیت نیز عزلت نشین باشند. عزلت عبارت است از کناره گیری قلب و دل از تمایلات دنیوی و توجه به خداوند.

ممکن است بعضی از زاهدان با کناره گیری حقیقی از مردم گوشه انزوا اختیار کنند، اما به دلیل تعداد اندک این گونه افراد این نوع گوشه نشینی زندگی اجتماعی را مختل نمی کند. این نوع انزوا در موارد خاصی اتفاق می افتد. به طور کلی عزلت در آموزش ها و تعالیم دینی به معنی کناره گیری از زندگی جمعی نیست؛ بلکه به معنی انزوا و گوشه گیری در عین بودن با مردم است؛ به عبارت دیگر با خدا بودن حتی در بین انبوه مردم. به بیان دیگر عزلت یعنی کناره گیری، یعنی ترک تمام تعلقات دنیوی پیش از رجعت به سوی قبر و در تجلیات معنوی خداگونه بودن.

به طور خلاصه عزلت یعنی داوطلبانه و از روی اختیار به خدا پیوستن، در حالی که مرگ یک عزلت اجباری است.

(و ذکر:

فوران نعمت های الهی (فیض) به میزان محبت (عشق الهی) فرد بستگی دارد. انسان به همان اندازه که در ذهن و قلب خود به یاد خداوند است، به محبت دست می یابد؛ زیرا ریشه دواندن عشق در قلب و ذهن تنها با یاد معشوق امکان پذیر است؛ و هر چه بیشتر به یاد الله باشیم بیشتر او را دوست خواهیم داشت.

لفظ جلاله (الله)، به عنوان منبع فیوضات الهی، موثرترین نام در بین سایر نام های خداوند است. به دلیل تاثیر این نام است که به سالک گفته می شود پس از یک دوره استغفار (توبه) لفظ جلال را مدام تکرار کند. یاد خداوند بسته به میزان کیفیت و کمیتی که دارد، به پرورش عشق به الله در قلب (محبت الله) کمک می کند. به عبارت دیگر، هر چه ذکری که گفته می شود خالصانه تر باشد تجلیات الهی بیشتر خواهد بود.

اگر یاد خداوند در قلب ریشه بدواند، میزان عبودیت بنده کامل تر خواهد شد. قرآن کریم می فرماید:

«همانا با یاد خدا دلها آرامش می یابد» (رعد؛ ۲۸: ۱۳)

اگر لفظ جلال نتواند در قلب جایگیر شود، انسان در دام تعلقات مادی و تمایلات نفسانی اسیر می ماند. در یک آیه دیگر خداوند می فرماید:

« آیا ندیدی حال آن کس را که هوای نفسش را خدای خود ساخته؟ آیا تو حافظ و نگهبان او (از هلاکت) توانی شد؟
(فرقان؛ ۴۳: ۲۵)

اخلاق نیک، اعمال صالح و نشاط معنوی از قلبی سرچشمه می گیرند که سرشار از معنویت است؛ و انسان با دست یافتن به این ویژگی ها است که اشرف مخلوقات خواهد شد. از طرف دیگر، کفر، شرک، اعمال ناشایست، شهوت و تردید ناشی از قلب مملو از نفسانیاتی است که در نهایت کنترل قلب را به دست می گیرند. در اینجا است که قلب نسبت به هدف خلقت نابینا می شود؛ و انسان در این صورت گاه تا اسفل السافلین (مرتبۀ پست ترین خلائق) نزول می کند.

نظامی سرانجام کسانی که تحت کنترل نفس هستند را این گونه توصیف می کند: « لذت های دنیایی مانند خاراندن یک مشت است. خاراندن ابتدا احساس خوبی می دهد، اما در نهایت دست را زخم می کند.»^{۳۲} جنید بغدادی با تاکید بر اهمیت زندگی معنوی جلوه ای از «زیبا دیدن مرگ» و قانون «بمیر پیش از آن که مرگ به سراغت آید» را این

خوشی های جهان چون خارش دست
به آخر دست بر دست آتش افتد
به اول مستی و آخر خمار است (م)

۳۲. نظر کردم ز روی تجربت هست
به اول دست را خارش خوش افتد
همیدون جام گیتی خوشگوار است

گونه توصیف می کند: "خداوند تو را از خودت می گیرد و سپس تو را با خودش احیا می کند."

(ز) توجه (میل درونی)

توجه یعنی بی توجهی به ندای همه جاذبه ها به جز ندای الله. انسان در هنگام مرگ به ناچار چنین حالتی را تجربه می کند. یک انسان پرهیزگار به واقع نمی تواند هیچ دوست، هدف و میلی به جز خداوند داشته باشد، و حتی برای یک لحظه نمی تواند از حضور او غافل شود. در لحظه مرگ همه آنچه که انسان غافل در این دنیا به آن دل بسته بود، به اجبار از او گرفته می شود. پس چه بهتر که انسان وقتی هنوز زنده است رو به سوی خدا کرده و خود را تسلیم رضای او کند.

(ح) صبر

منظور از صبر این است که در هنگام وقوع حوادث ناخوشایند و رنج آور، ضمن تلاش برای تغییر شرایط به رضای خداوند راضی باشیم. توجه دارید که به هنگام مرگ و در قبر انسان به ناچار باید نسبت به ترک تمام تمایلات دنیایی صبور باشد. در هنگام مواجهه با مسائلی که نیاز به صبوری دارند لازم است بعضی از اخلاقیات مانند بخشندگی، نرمش، تواضع، نجابت، رضایت، دلسوزی، رحمت، مهربانی و شکیبایی رعایت شود. بسیار مهم است که در مقابله با آنچه که انسان را از رضای خداوند دور می سازد صبور باشیم. قرآن به ما امر می کند که:



« و تو خود از وحی خدای که بر تو می‌رسد پیروی کن و
راه صبر پیش گیر تا وقتی که خدا (میان تو و مخالفانت) حکم
کند و او بهترین حکمفرمایان عالم است. » (یونس؛ ۱۰۹: ۱۰)

صبر سپر بزرگی در برابر مشکلات است. مرگ پایان وابستگی‌های
شدید دنیایی است؛ و قبر جایگاه صبر اجباری تا روز قیامت و رستاخیز.

ط) مراقبه

مراقبه به این معنی است که شخص قدرت و توانمندی خود را کنار
بگذارد؛ درست مثل زمانی که مرگ اتفاق می‌افتد. به عبارت دقیق‌تر
مراقبه یعنی کناره‌گیری از گناه به گونه‌ای که فرد همواره این احساس
را داشته باشد که یک نفر او را زیر نظر دارد؛ زیرا هیچ چیز در جهان
آفرینش از حیثه قدرت الهی خارج نیست.

هیچ کس و هیچ چیز را از مرگ و روز رستاخیز گریزی نیست.
هستی و غیر هستی، زندگی و مرگ همیشه با یکدیگر در ارتباطند. در
هر لحظه هزاران سلول در جسم انسان می‌میرند و هزاران سلول جدید
خلق می‌شوند. در هر لحظه هزاران کودک به دنیا می‌آیند و هزاران نفر
می‌میرند. در هر لحظه درحالی که بسیاری از انسان‌های غافل غرق در
لذات دنیایی‌اند، بسیاری از اهل تقوا، در حال تضرع و انابه به درگاه باری
تعالی به او پناه می‌برند. قبر، این آخرین جایگاه دنیایی در انتظار همگان
است. همه جای دنیا، تحت اختیار، اراده و قدرت و نظم الهی است. برای
این که انسان بتواند هرچه بیشتر بندگی کند، باید قبل از مرگ نسبت به



حضور و نظارت خداوند هوشیار باشد. انسان با تفکر و اندیشه می تواند جهتی خدایی بگیرد، همان گونه که در این گفتار خردمندانه آمده است: "هر کس خود را بشناسد، خدا را می شناسد."

(ی) رضا

رضا مرتبه ای است که در آن فرد خواهش ها و تمنیات خود را نادیده گرفته و مطابق رضایت خداوند زندگی می کند. انسان با مرگ به ناچار به چنین وضعیتی می رسد، و ناگزیر باید به رضایت خداوند تن دهد. رضا، کمال درک و شعور انسانی است که در نتیجه خالص سازی قلب و نفس ایجاد می شود؛ و انسان با رهایی از اسارت اشیای فانی و فریبنده خود را تسلیم خداوند می کند. انسان در این مکانت با شادی معنوی وصف ناپذیری زیبایی توصیف شده در عبارت زیر را درک می کند:

آنچه از تو به من برسد زیباست

چه یک گل زیبا باشد یا یک خار

چه شئل پادشاهی باشد یا کفن

خشم و محبت تو برای من به یک اندازه زیباست!

ک) یاد مرگ

دنیا مدرسه ایمان به این واقعیت است که مرگ یک انتقال اجباری است. رومی می گوید: "بمیر تا زنده شوی"^{۳۳}! حیات قلب تنها در صورتی امکان پذیر است که انسان لذات دنیوی را ترک کند. حضرت رسول (صلوات و رحمت خدا بر او) می فرماید: "همواره نابود کننده لذت ها - مرگ - را به یاد داشته باش." (نصایح، ترمذی، ابن ماجه)

یاد مرگ یعنی پیش از آن که مرگ علیرغم میل به سراغ تو آید، با اختیار و داوطلبانه آن را به یاد داشته باشی. بنابراین یاد مرگ یعنی آمادگی برای حضور در پیشگاه خداوند با کنار گذاشتن وابستگی های مادی. این گونه هوشیاری و تفکر به ایمان فرد بستگی دارد.

تمایلات دنیایی، امیدها و آرامش های زودگذر مثل برگ های درختند که روی قبر می ریزند. هر سنگ قبر یک راهنمای روشن است که با سکوت شیوای خود درباره مرگ سخن می گوید. یکی از دلایل ساختن آرامگاه ها و قبرستان ها در درون شهرها، نزدیک جاده ها و در حیاط مساجد یادآوری مرگ است.

کلمات و واژه ها قادر نیستند وحشت مرگ را توصیف کنند. مرگ همه توان انسان را از او می گیرد؛ تنها واکنش دنیا به مرگ اشک اندوه و ماتمی بی فایده است.

۳۳. بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید در این عشق چه مردید همه روح پذیرید (م)

اگر انسان داوطلبانه و با اختیار از نفسانیات کناره گیری کند، قطعا خداوند با لطف و رحمت خود او را احیا می کند. خداوند متعال می فرماید:

«آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران، اعمال زشتی که انجام می دادند، تزیین شده و زیبا جلوه کرده است.» (انعام؛ ۱۲۲: ۶)

بنده واقعی با رها کردن لذات دنیایی به کسانی می پیوندد که قلبشان احیا شده است. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) می فرماید: "از زیرکی مومن بپرهیزید، زیرا او با نور خداوند می نگردد." (ترمذی)

تمام آنچه که در بالا ذکر شد شرایطی است که انسان باید در زندگی معنوی خود رعایت کند، تا از این قانون که "بمیر پیش از آن که مرگ به سراغت آید" پیروی کرده باشد. مومنانی که تلاش می کنند از این حکم پیروی کنند، به مقدار تلاش و ثبات قدمی که دارند در این مسیر پیشرفت می کنند. یک تلاش خالصانه همراه با حمایت و مدد الهی باعث نشاط مومن می شود.

این دنیا یک سراب فریبنده و سرای آخرت زندگی جاوید است. مرگ روز قضاوت شخصی فرد است. بیایید پیش از فرارسیدن روز حساب از خواب غفلت بیدار شویم؛ تا دچار حسرت و اندوه نشویم. این

یک واقعیت اجتناب ناپذیر است که همه مخلوقات فانی در یک زمان و مکان نامعلوم فرشته مرگ را ملاقات می کنند. هیچ جایی برای گریز از مرگ وجود ندارد. با توجه به آیه زیر نوع بشر باید عطوفت و رحمت خداوند را تنها پناهگاه خود بداند:

«پس به سوی خدا بگریزید، که من از سوی او برای

شما بیم‌دهنده‌ای آشکارم!» (ذاریات؛ ۵۰: ۵۱)

اگر انسان تنها تحت فرمان عقل دنیایی زندگی کند، آن طور که گویی فقط به این دنیا اعتقاد دارد، قبر برای او یک گذرگاه تاریک خواهد بود. ترس از مرگ او را همچون دردی، که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست، فرا خواهد گرفت. اما اگر اصول یاد شده در بالا را به کار گیرد، و از خود دنیوی عبور کرده و به فرشته ای که در درونش قرارداده شده رو کند، مرگ برای او به گذرگاهی برای اتصال به خداوند تبدیل خواهد شد. بنابراین، مرگ، که در اغلب مردم با ترس و وحشت همراه است، به اشتیاق پیوستن به «بالاترین دوست (رفیق الاعلی)» تبدیل می شود. این نوع مرگ، آن طور که رومی، یکی از بزرگترین عارفان، می گوید همچون «شب عروسی»^{۳۴} لذت بخش خواهد بود. ترس از یک واقعیت هولناک به چیزی زیبا تبدیل خواهد شد. تنها راه برای رسیدن

۳۴. به روز مرگ چه تابوت من روان باشد
برای من تو مگری و مگوی دریغ دریغ
جنازه ام جو ببینی مگو فراق فراق
مرا به گور سپاری مگو وداع وداع
گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
به دام دیو درافتی دریغ آن باشد
مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
که گور پرده جمعیت جنان باشد (م)

به جایگاه "زیبا دیدن مرگ" این است که با تبعیت از آنچه که ذکر شد معنویت خود را افزایش دهیم. بهترین تعبیر در آیه زیر بیان شده است:

«و دائم به پرستش خدای خود مشغول باش تا یقین) ساعت

مرگ و هنگام لقای ما) بر تو فرا رسد. « (حجر؛ ۹۹: ۱۵)

که یعنی تا آخرین نفس بنده خوب و صالح او باش. آن کسانی که می توانند پیش از آن که مرگ به سراغشان آید به پروردگارشان رجوع کنند چقدر خوشبخت خواهند بود.

پروردگارا، ما را از خواب غفلت بیدار کن و ما را نسبت به اهمیت "مردن پیش از مرگ" هوشیار کن.

آمین!



رزق

ابوهازم گفت: "من دنیا را در دو چیز یافتم: اول رزق و روزی خودم و دوم رزق و روزی دیگران. روزی من، مرا خواهد یافت حتی اگر سوار باد شوم و به دوردست ها پرواز کنم؛ و اگر سعی کنم روزی فرد دیگری را بگیرم، اگر سوار بر بادها در پی او روان شوم هرگز نخواهم توانست."

محرومیت، فقر و عدم توانایی برای امرار معاش و یافتن رزق و روزی از جمله نگرانی هایی است که ذهن انسان را به خود مشغول ساخته و حتی گاهی او را بشدت دچار استرس می کند. معاش (رزق) جزء مهمی از برنامه سرنوشت انسان است؛ و روزی هر کس از همان مرحله شکل گیری او در رحم مادر تامین شده و تا پایان مرگ مطابق با آنچه که مقدر است در اختیار او قرار می گیرد. به عبارت دیگر، زمان مرگ زمانی است که سهم ما از روزی پایان می یابد.

روزی تمام خلایق از پیش برنامه ریزی شده و از مقدار مقرر نه کمتر می شود و نه بیشتر. تلاش برای بدست آوردن رزق و روزی (توسل بالاسباب) تنها در صورتی نتیجه بخش خواهد بود که از پیش توسط خداوند مقدر شده باشد. آیه زیر این موضوع را به روشنی بیان می کند:

« وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا
وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ »

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر
خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند؛ همه اینها
در کتاب آشکاری ثبت است! (هود؛ ۶: ۱۱).

خداوند به هر یک از افراد خلایق سهم روزی آنان را اعطا می‌کند؛
به همین دلیل دوستان خداوند حتی در آواز بلبل بر شاخه گل شکرگزاری
از نعمت‌های خداوند را می‌شنوند. آیه زیر بیان می‌کند که چگونه
خداوند متعال حتی روزی مجروحان و ناتوانان و کسانی که قادر نیستند
به درستی روزی خود را کسب کنند را فراهم می‌کند:

« كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا
وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ »

چه بسا جنبنده‌ای که قدرت حمل روزی خود را ندارد،
خداوند او و شما را روزی می‌دهد؛ و او شنوا و داناست. (عنکبوت

؛ ۶۰: ۲۹)

نکته مهم این است که بدانیم توزیع روزی در جهان متفاوت است.
این تفاوت باعث ایجاد نظم و هماهنگی در جامعه می‌شود؛ و نباید منجر
به تفرقه و نزاع شود. قرآن نشان می‌دهد که تمام دارایی‌های دنیایی در

نهایت از آن خداوند است؛ و بر اساس علم و حکمت الهی، که ما آن را قضا و قدر می نامیم، توزیع شده است.

مومنان باید ایمان داشته باشند که تفاوت در توزیع روزی به نفع آنان است. اگر نظم زندگی براساس توانایی ضعیف انسان، که درک او محدود به تمایلات، حرص ها و محدودیت ها است، شکل می گرفت در این صورت در جهان هرج و مرج و آشفتگی ایجاد می شد. خداوند می فرماید:

« أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ »

آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند)؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است! (زخرف؛ ۳۲: ۴۳).

توزیع روزی در بین خلایق جهان یکی از نشانه های قدرت بی نهایت خداوند است. در هر لحظه از روز سفره روزی برای تمام مخلوقات، از پرنده درحال پرواز گرفته تا ماهی در عمق دریا گسترده است. علاوه بر این یک موجود نمی تواند خود را با غذایی که برای موجود دیگر آفریده شده تغذیه کند. به عبارت دیگر، غذای مورد نیاز مخلوقات بسته به محیط

های متفاوت و نیاز آنان متنوع است. این تقسیم روزی - که به تعداد مخلوقات جهان آفرینش نامحدود است، و هر یک به شکلی متفاوت تغذیه می شوند - تجلی نهایی حکمت و قدرت خداوند است. به همین ترتیب در آیه دیگری از قرآن آمده است:

« أَوْلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ »

آیا آنها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می‌سازد؟! در این، آیات و نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می‌آورند (زمر؛ ۵۲: ۳۹)

رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) در این رابطه می‌فرماید: "هرگاه یکی از شما به کسی بالاتر از خود نگاه می‌کند، پس به زیر دست خود نیز بنگرد. این کار لازم است تا نعمت خدا را ناچیز نشمارید." (بخاری، مسلم، ترمذی)

بنابراین شور و نشاط زندگی ما بسته به این است که باور کنیم آن مقدار از روزی که برای ما فراهم شده بهترین است. بسیاری از حوادث در نگاه اول برای ما مایه بدبختی است اما پیامد آن واقعا رضایتبخش است؛ درست مثل فقری که ما را به بهشت می‌رساند. به همین ترتیب وقایع بسیاری هستند که در ظاهر رضایتبخش اما نتایج آنها غمبار و ناامید کننده اند؛ مانند ثروتی که در راه خیر مصرف نشده و تنها برای ارضای تمایلات بی ارزش هزینه شود. خداوند می‌فرماید:

« كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ
عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى »

از این رزق حلال و پاکیزه که نصیبتان کردیم تناول کنید
و در آن طغیان و سرکشی مکنید و گرنه مستحق غضب و خشم
من می‌شوید، و هر کس مستوجب خشم من گردید همانا خوار
و هلاک خواهد شد. (طه؛ ۸۱: ۲۰)

بنابراین راه دست یافتن به شادی جاودان و بی منتها راضی بودن به
روزی مقدر شده از سوی خداوند است. از آن جا که آفریدگار روزی
انسان را پیش از خلقت او مقدر فرموده است، انسان باید کاملاً مطیع امر
خداوند باشد؛ تا بتواند از روزی که برای او مقدر شده لذت ببرد و طعم
ایمان به سرنوشت را بچشد. در یک حدیث قدسی بیان شده است:

خداوند تعالی به فرشته موکل روزی امر کرده است که "اگر بنده
مرا دیدی که تمام هم و غم خود را متوجه جهان آخرت کرده است،
نعمتهای دنیا و آخرت را برای او ضمانت کن! هرگاه بنده مرا دیدی که
با رعایت انصاف (بدون انحراف از مسیر مستقیم) به دنبال کسب روزی
است با او به خوبی رفتار کن و راهش را هموار ساز. (نوادرالاصول)

این حدیث به وضوح نشان می‌دهد که وقتی بنده ای تمام هم و غم
خود را صرفاً متوجه خداوند می‌کند، از دستورات او تبعیت می‌کند،
خداوند را تنها به خاطر خداوند عبادت می‌کند و یک مومن خالص و
واقعی است نعمت های زمین و آسمان برای او تضمین شده است. خداوند



متعال سخاوتمندانه اسباب و عللی فراهم می آورد که این افراد به روزی خود دست می یابند. این واقعیت در آیه زیر بیان شده است:

« وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ »

و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد. (طلاق؛ ۳-۲: ۶۵)

علاوه بر این پیامبر اکرم (صلوات و رحمت خدا بر او) می فرماید: «اگر فقط به خداوند ایمان داشته باشید، او همان طور که به پرندگان روزی می رساند، رزق و روزی شما را نیز عطا خواهد کرد. پرندگان هر صبح با شکم خالی از لانه خارج می شوند و شامگاه سیر به لانه باز می گردند». (ترمذی، ابن ماجه)

تنها تعداد بسیار اندکی از جانواران، مانند مورچه، در تابستان برای زمستان خود غذا ذخیره می کنند. این یک واقعیت آشکار است که سایر حیوانات، با وجودی که غذا انباشته نمی کنند، می توانند از شرایط سخت و طاقت فرسای زمستان جان سالم به در برند؛ و به امنیت و آرامش بهار دست یابند. چگونه ممکن است آفریدگار روزی مخلوقاتش را، در این نظم کاملی که تحت الوهیت و قدرت او شکل گرفته، فراموش کند؟ اما از طرف دیگر باید دانست تنبلی، بخل، حسادت و جلوگیری از فرزند آوری به خاطر روزی این دنیا رفتار نادرست و قابل سرزنشی است.

همان طور که در بالا گفته شد اسلام به ما می آموزد که سهم هر کس از روزی از پیش مقدر شده و هیچگاه نه کم می شود و نه زیاد. خداوندی که خالق همه آفرینش است، برای هر موجودی اسباب زندگی را تضمین کرده و مقدار کافی رزق و روزی برای دوره زندگی او مشخص نموده است. هر لحظه از زندگی انسان، هر دم و بازدم او و هر لقمه ای که بلعیده می شود، کاملاً در صفحه تقدیر ثبت شده و برای فرزندان (ذریه) آدم (ع) رمز گذاری شده است. اما در عین حال به مومنان توصیه شده برای کسب روزی خود تلاش کنند. بنابراین اطاعت از اوامر الهی و تلاش برای روزی جزء وظایف ما است. به عبارت دیگر توزیع روزی مقدر به پیش شرطی بستگی دارد و آن تلاش ما است. یک ضرب المثل معروف ترکی می گوید "اقدامات لازم را اتخاذ کن تا به اشتباه تقدیر را سرزنش نکنی." خداوند متعال ما را با استعدادهای الهی نظیر اراده، ریسک پذیری، مسئولیت پذیری، صبوری، قدرت تشخیص و بصیرت مجهز کرده است. نادیده گرفتن و استفاده نکردن از این استعدادها در واقع عصیان در مقابل خداوند است.

محافظت از خود در مواجهه با خطر در طبیعت امری غریزی است. به همین دلیل است که در هنگام بیماری با پزشک مشورت می کنیم و دارو می خوریم؛ یا از یک آتش سوزی مهیب یا از زلزله می گریزیم. تلاش برای کسب روزی یک فرمان الهی برای محافظت از خطر است؛ و با اعتقاد به تقدیر و سرنوشت مغایرت ندارد. اگر چنین بود الزام بندگان به حرکت برای امرار معاش معنایی نداشت. بی توجهی به قوانین و اسباب

و علل عصیان در برابر خداوند و گناهی بزرگ است. قرآن کریم می فرماید:

« وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى »

و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست

(نجم؛ ۳۹: ۵۳)

پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) فرمود: «برای مرد بهتر است که ریسمان خود را بردارد و برای جمع کردن هیزم به بیابان رود تا این که به مردم التماس کند، حال چه مردم آنچه را که می خواهد به او بدهند یا نه.» (بخاری)

ابن فراسیس می گوید روزی پدرش از رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) پرسید: «ای رسول خدا آیا من می توانم آنچه را که لازم دارم از مردم بخواهم؟» پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) پاسخ داد: «از هیچکس تقاضا نکن؛ و اگر روزی مجبور شدی از بندگان صالح طلب کن.» (نصایح، ابوداوود، ابن ماجه) علاوه بر آنچه گفتیم، خداوند مخلوقات خود را وسیله کسب روزی یکدیگر قرار داده است. جستجو برای یافتن فقرا، تلاش برای رفع نیازهای آنان و بخشیدن بخشی از آنچه که خداوند به ما عطا کرده است به آنان، از اعمال نیکی است که بسیار به آن سفارش شده است. روایت شده که جبرئیل (ع) گفت: «اگر من در زمره آدمیان بودم این سه چیز را بیش از هر چیز دیگری دوست داشتم: راهنمایی کسانی که راهشان را گم کرده اند، عشق به کسانی که در عین

فقر عبادت می کنند، و کمک به مردم بینوایی که از فرزندان بسیاری مراقبت می کنند.

غذای حلال

نکته مهم دیگر در این زمینه غذای حلال است که از راه مشروع به دست آمده باشد - این یکی از بزرگترین عواملی است که فرد را به کمال می رساند.

روزی سهل ابن توستری گوسفندی را به مردی فروخت. مدتی بعد مرد آن گوسفند را به توستری بازگرداند و گفت:

"این گوسفند را پس بگیر، زیرا علف نمی خورد." توستری گفت:
"چگونه این را فهمیدی؟"

- "او را به مرتعی بردم تا چرا کند! اما او حتی یک گاز به علف
ها نزد."

توستری پاسخ داد: "دوست من! احتمالاً خطایی از تو سرزده است. حیوانات ما عادت ندارند چیزی را که متعلق به دیگری است بخورند. برو به او گاهی را بده که از آن خودت است." مرد کاری را که به او گفته شده بود انجام داد و گوسفند شروع به خوردن کرد.

حساسیت مسلمانان نسبت به خوردن غذای حلال روزگاری حتی بر حیوانات آنان نیز اثر گذاشته بود.

کسب روزی حلال، نور زندگی، مایه نشاط قلب و اساس عبادت و یکی از عوامل مهم و اساسی برای رسیدن به آرامش قلبی است. در مقابل، روزی حرام سمی است که زندگی فرد را به نابودی می کشاند؛ و قلب او را می سوزاند و دلسرد می کند. حقارت در دنیا و آخرت، خواری و مصیبت پیامدهای کسب روزی از راه های نامشروع است.

مال و ثروت و تغذیه حلال وسیله ای برای کسب رضایت خداوند و درآمدها و غذاهای حرام اسباب پشیمانی و تاسف برای کسانی است که از آن استفاده می کنند. اگر مال و فرزندان به جای این که در خدمت خداوند باشند، انسان را به خود مشغول سازند تنها نتیجه آن ناراحتی و پشیمانی است. رومی با مثال زیر این موضوع را شرح می دهد: "آب درون کشتی آن را غرق می کند، اما آب زیر کشتی آن را بالا می برد. حضرت سلیمان (ع) به این دلیل که عشق دنیا را از دل بیرون کرد، خود را فقیر خواند و همنشین فقرا شد.^{۳۵} خداوند در قرآن می فرماید:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ »

ای مردم شما همگی نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است

که بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است! (فاطر؛ ۱۵: ۳۵)

آب اندر زیر کشتی پستی است
زان سلیمان خویش جز مسکین نخواند

۳۵. آب در کشتی هلاک کشتی است
چون که مال و ملک را از دل براند

به همین دلیل است که پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) درباره اموالی که فقط به خاطر خدا و مذهب به دست می آیند فرمود: "چه خوبند اموالی که در راه نیک مصرف شوند."

عمر ابن خطاب (رض) دعا می کرد که: "خدایا، به نیکوکاران ما اموال فراوانی عطا کن! زیرا آنان به فقرای ما کمک می کنند."

از طرف دیگر مال حرامی که از راه نامشروع به دست آمده را نمی توان به مصرف صدقه و زکات (بخشش اختیاری و اجباری) رساند. مال حرام هم در این دنیا و هم در جهان آخرت مایه رسوایی است؛ و لقمه حلال، حکمت و معرفت انسان را افزایش می دهد، و عشق و اشتیاق به خداوند را در دل زیاد می کند.

درست همان طور که غیر ممکن است بتوان از زمینی که در آن گندم کاشته شده است جو برداشت کرد، غیر ممکن است بتوان با جسمی که از غذای حرام تغذیه شده به کمال معنوی دست یافت. اگر جسم با غذای حلال، که به انسان توانایی شناخت خداوند را می دهد تغذیه نشود، کمال معنوی قلب و خشوع در هنگام عبادت قابل یافتن نخواهد بود.

به این حدیث قدسی با دقت بیاندیشید: من شرم دارم از کسانی محاسبه کنم که از غذای حرام چشم پوشی کرده اند."

بنابراین کسب روزی حلال و از راه مشروع از واجبات است. تنها غذای حلال این قدرت را دارد که مردم را در راه راست نگه داشته، آنان را به حکمت الهی مجهز نماید و از زندان دنیا به نور الله هدایت کند.

همچنین باید توجه داشت مرز باریکی بین حلال و حرام وجود دارد؛ که انسان باید برای تشخیص آنها بسیار دقیق باشد. موارد مشکوک و شبهه ناک همچون ملک خصوصی خداوندند، و هر که در آن وارد شود نابود خواهد شد. رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) فرمود:

” حلال و حرام خداوند مشخص است، اما بین آن دو موارد مشکوکی است که اغلب مردم آن را نمی شناسند. هر کس خود را از این موارد شبهه ناک حفظ کند، دین و شرافت خود را نجات داده است؛ و هر که به این موارد مشکوک آلوده شود به حرام افکنده خواهد شد. او چون چوپانی است که گله خود را در نزدیکی مرتع فرد دیگری بچراند. هر آن این امکان وجود دارد که گله وارد آن چراگاه شود. آگاه باشید! هر پادشاهی یک مرتع خصوصی دارد و مرتع خصوصی خداوند در روی زمین آن چیزی است که حرام نامیده شده است.“

رومی توجه ما را به این واقعیت جلب می کند که غذای حلال قلب را از معنویت انوار الهی (نورانیت) انباشته می سازد:

هیچ غذایی شایسته انسان نیست مگر نور الهی. روح را نمی توان با هیچ چیز دیگری تغذیه کرد.

کم کم آب و غذای این دنیا را محدود کن؛ اینها غذای واقعی انسان

نیستند.

سعی کن با خوردن غذای آسمانی به کمال برسی. خود را برای لقمه ای از نور الهی آماده کن! از دستورات قرآن پیروی کن. «رزق الهی را جستجو کن.» (جمعه؛ ۱۰: ۲۶)

مراقب باش. جسم مطیع و متواضع نمی شود، بلکه در مقابل حق لجاجت می کند؛ مگر این که گرسنه باشد. تلاش برای غلبه بر جسم در حال سیری مثل تلاش برای خم کردن آهن سرد است.

نفس (خود نازله) مثل فرعون است که در سال های قحطی و خشکسالی به موسی (ع) التماس کرد.

اگر این خرده نان ها را کنار بگذاری، به روزی عالی و مطبوع دست خواهی یافت.

اگر خروارها از این غذای معنوی نوش جان کنی همچنان احساس گرسنگی خواهی کرد.

حتی اگر به قدر اقیانوسی از غذای معنوی بخوری، همچنان مانند کشتی شناور خواهی بود.

اشتهای شکم انسان را به کاهدان خواهد رساند، اما میل قلب او را به دشت هایی از گل و ریحان رهنمون خواهد شد

حیوانی که گاه و یونجه می خورد سرانجام قربانی خواهد شد، آن کسانی که با نورهق تغذیه می شوند به قرآن زنده تبدیل خواهند شد.

شکم را رها کن و به سوی قلب میل کن تا آرامش خدایی بیابی!

بدان که گرسنگی اساس همه درمان‌ها است. گرسنگی را با عزم و تصمیم همراه کن - آن را دست کم نگیر!

آنچه که در این دنیا هزینه می‌کنیم برای تامین معاش خود و خانواده مان است؛ اما در این مسیر باید بشدت از اسراف بپرهیزیم. فرصت‌ها و ثروت‌های دنیایی نعمت‌های محدودی هستند که خداوند آنها را به بندگانش عطا کرده و در قیامت درباره آنها از بندگانش بازخواست می‌کند. مصرف بی‌رویه و نابخردانه این نعمت‌ها، همانند آنچه که در جوامع سرمایه‌داری رخ داده است، زندگی نسل‌های آینده را با خطر مواجه می‌سازد. در بین تمام حیوانات و موجودات زنده تنها انسان است که هیچگاه راضی نمی‌شود. یک حیوان وحشی به گله گوسفندان حمله می‌کند تا شکم خود را تنها در آن لحظه سیر کند. او هیچگاه حیوان دیگری را با این فکر که "فردا آن دیگری را خواهم خورد" شکار نمی‌کند. چه بسا یک حیوان شکارچی پس از شکار یک گوسفند با سایر گوسفندان گله دوست شود؛ اما تمایلات انسان حد و اندازه ندارد. اولین چیزی که انسان را از حرص و آز بی‌پایان نجات می‌دهد این است که باور قلبی پیدا کند که روزی او هرچه که باشد، چه کم و چه زیاد، خواهد رسید. قرآن می‌فرماید:

« وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ »

و خزائن همه چیز، تنها نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه

معین آن را نازل نمی‌کنیم! (حجر؛ ۲۱: ۱۵)



در این آیه شرح داده شده است که تقسیم روزی با اراده الهی صورت می گیرد؛ و انسان هوشمند هرگز گرفتار حرص و طمع دنیایی نمی شود. این آیه همچنین بیان می کند که خداوند روزی را تقسیم کرده است. اگر آمل و آرزوهای پی در پی، که در اصطلاح عرفان " طول امل " نامیده می شوند، کنترل نشوند تا هنگام مرگ انسان را رها نخواهند کرد. نتیجه و پیامد این آمل و آرزوهای طولانی و تمام نشدنی خسران و ناامیدی است. طمع دنیایی عبارتست از میل بی پایان به ثروت های فانی این دنیا که درست مثل سایه ای که با غروب خورشید از بین می رود، تنها با مرگ پایان خواهد یافت.

گناهان قلب را تاریک ساخته و آن را در برابر واقعیات ناشنوا می سازند. به عبارت دیگر گناه حساسیت قلب را نسبت به حقایق الهی کاهش می دهد، و از بین می برد. در این ارتباط یکی از دلایل بیماری قلب مصرف غذای حرام است. روایت شده است که دعای شخصی که غذای حرام مصرف کرده است، تا چهل روز اجابت نمی شود. علت این است که چهل روز طول می کشد تا چرخه تغذیه در بدن کامل شود. این روایت تاثیرات ناخوشایند غذای حرام را در سلامت معنوی قلب نشان می دهد.

بنابراین کسب روزی از راه حرام یک سم معنوی برای بدن است؛ که مانع چشیدن لذت عبادت می شود.

ما باید مراقب باشیم سرمایه زندگی خود را در کجا مصرف می کنیم. باید تلاش کنیم سرمایه محدود نفس هایمان را در امور نیک دنیوی سرمایه گذاری کنیم. ما باید چون مسافران حق و حقیقت باشیم که امور فانی دنیا را ترک کرده و به بی نهایت رو می کنند. آن کسانی که راه درست را به راهی که منجر به تباهی انسان می شود، ترجیح می دهند.

بارالها! رزق حلال و طیب نصیب ما بفرما و به ما توفیق انجام اعمال صالح عنایت کن.

آمین!



نور و ظلمت

خداوند متعال به انسان هوش و شعور عطا کرد تا از درون تضادها، حقایق را درک کند. ما می‌توانیم خوبی را در مقایسه با بدی، زشتی را در مقایسه با زیبایی، راستی را در مقایسه با نادرستی و نور را در مقایسه با ظلمت بشناسیم. بنابراین شعور انسان برای شناسایی اشیاء و مفاهیم بر اساس تضادها عمل می‌کند. ما تنها در صورتی می‌توانیم زیبایی و ارزش اعتقاد به خداوند (ایمان) را درک کنیم که زشتی کفر را دریابیم.

قرآن نوع بشر را به نور ایمان هدایت می‌کند؛ و او را از ظلمت کفر بر حذر می‌دارد. خداوند خود را به دو طریق نشان می‌دهد: اول از راه تجلی در جهان آفرینش و دیگری از راه تجلی در قرآن. این دو مکمل یکدیگرند. جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم قرآنی است بی کلام، و قرآن جهانی است لغوی و کلامی. جهان انباشته است از اسرارهای معنوی عظمت خداوند و جلوه‌های قدرت او؛ و انسان‌ها اساس این دو تجلی خداوندند. خداوند جایگاه رفیع انسان را در این حدیث قدسی این گونه

بیان می‌کند:



« بنده ی من! تورا برای خودم خلق کردم و همه جهان را برای تو. حق من بر تو این است که آنچه را که برای تو خلق کردم، تو را به خود مشغول و از من غافل نسازد؛ زیرا تو برای من خلق شدی (نه برای امور دنیایی).»

اهل معرفت، با توجه به این حدیث، انسان را یک عالم صغیر و اساس آفرینش می دانند. انسان به واسطه طبیعت خود هم به خیر و هم به شر گرایش دارد. در وجود انسان نور و ظلمت در کنار یکدیگر قرار دارند. وظیفه انسان این است که نگذارد نور ایمان به وسیله ظلمت کفر پوشیده شود. قرآن به مومنان امر می کند برای پیروزی نور بر ظلمت، هم به تنهایی هم در سطح اجتماع تلاش کنند تا جامعه از تباهی نجات یابد. قرآن می فرماید:

« آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دلهایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوشه‌های شنوایی که با آن ندای حق را بشنوند؟! چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دلهایی که در سینه‌هاست کور می‌شود. » (حج؛ ۲۲:۴۶).

هم چنین دل‌های غافل را مورد خطاب قرار می دهد و می گوید:

« آیا آنها در قرآن تدبر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل

نهاده شده است؟! » (محمد؛ ۲۴:۴۷)

کسانی که صفحات قرآن و اسرار جهان را می خوانند و درک می کنند، می توانند تجلی خداوند را به نسبت طهارت روح خود در جهان

درون و بیرون مشاهده کنند. متأسفانه امروزه بشر بسیار غافلانه رفتار می‌کند؛ و به دلیل بی توجهی و محبت و وابستگی به علائق شخصی از حقایق معنوی دور افتاده است. انسان‌ها منافع مادی، نظیر ثروت و موقعیت دنیایی، را در اولویت قرار داده، نور هدایت الهی را رها کرده و به ظلمت نفس رو کرده اند. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«خداوند نور آسمان‌ها و زمین است» (نور:۳۵)

بر این اساس کسانی که راه خداوند را ترک کرده اند در ظلمت مانده و به دلیل رها کردن نور قرآن نابینا شده اند.

می‌توان نتیجه گرفت که خداوند از ما می‌خواهد در تمام مراحل و چالش‌های زندگی در سطح شخصی و اجتماعی، اقتصادی، جسمی و روحی و فعالیت‌های خیریه از نور الهی تبعیت کنیم.

اگر در جایگاه یک قانونگذار بر مردم قدرت داریم، یا اگر در دولت پست و مقامی داریم، همواره باید مطابق با نور الهی، که ما را به الله رهنمون می‌شود، رفتار کنیم. رفتار غیر اخلاقی انسان از قبیل جهالت، تبلی، ستمگری و کفر روح را ظلمانی می‌سازد. بعضی از این تیرگی‌ها بر زندگی شخصی و برخی بر زندگی اجتماعی انسان اثر می‌گذارند. قرآن نقطه مقابل این ویژگی‌ها - کسب دانش و علم، سخت‌کوشی، عمل به عدالت و ایمان به دنیای پس از مرگ را به عنوان نور الهی معرفی می‌کند. پیامبران ماهیت واقعی ظلمت و نیز کلیدهای صحیح رفتار بر

اساس نور الهی - که در نهایت منجر به خشنودی پروردگار خواهد شد - را به بشریت نشان داده اند.

خداوند هرگز انسان را بی بهره از نور هدایت قرار نداده است. بزرگترین نوری که به بشر عطا شده نور قرآن و نور رسالت پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) است. تاریخ شاهد است که ظلمت جهالت (دوران قبل از اسلام) با نور پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) کنار رفت. برای جلوگیری از بازگشت به ظلمت جهالت، باید تابع نور قرآن و رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) باشیم. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

« حال که چنین است، به خدا و رسول او و نوری که نازل

کرده ایم ایمان بیاورید؛ و بدانید خدا به آنچه انجام می دهد

آگاه است! » (تغابن: ۶۴)

کسانی که مطابق با نور قرآن زندگی نمی کنند، در ظلمت به سر می برند. ما باید خود و خانواده مان را از این تاریکی حفظ کنیم. اولین گام این است که به کودکان آموزش دهیم چگونه بر اساس اصول قرآنی زندگی کنند. به علاوه باید به آنان اصول اسلام و قواعد ایمان را بیاموزیم. باید تمام روش های نیک اسلام را به آنان یاد دهیم. آموزش کودکان صرفاً در خانواده تکمیل نخواهد شد؛ برای این کار باید از افراد شایسته و کاردان، مانند امامان جماعت مسجد یا آموزگاران مدارس دینی، کمک بگیریم.



آموزش در جهت تکامل انسان فرآیند بسیار مهمی است. این کار مانند قراردادن بذره‌های سالم در زمین‌های حاصلخیز است؛ که در نهایت باعث شکوفایی میوه‌های ایمان و زندگی به سبک قرآنی خواهد شد. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) با توجه به این موضوع می‌فرماید باید کودکان را تشویق کنیم پس از هفت سالگی نماز روزانه خود را اقامه کنند؛ تا پرستش خداوند در آنها عادت شود. این حدیث نشان می‌دهد آموزش مذهبی باید از سال‌های اولیه زندگی آغاز شود. نصایح و آموزش‌های خالصانه که به کودک داده می‌شود، همچون حکاکی بر روی سنگ است. اگر عشق به خدا و پیامبرش در این دل‌های کوچک حکاکی شود، ثمرات آن در تمام طول عمر ادامه خواهد داشت.

ابوبکر ورق، یکی از دوستان خدا، پسرش را به مدرسه‌ای فرستاد تا قرآن بیاموزد. روزی پسر با چهره‌ای رنگ پریده به خانه بازگشت. ابوبکر از او پرسید چه اتفاقی افتاده است؟ پسر پاسخ داد: "پدر امروز در مدرسه این آیه را یاد گرفتیم: "شما (نیز) اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب الهی) برکنار می‌دارید؟! در آن روز که کودکان را پیر می‌کند." (مزمّل؛ ۱۷: ۷۳) وقتی در معنی این آیه و هشدار می‌دهد که در آن وجود دارد، دقت کردم در درون خود احساس هیبت عظیمی کردم و از ترس بر خود لرزیدم."

مدت زیادی نگذشت که پسر از دنیا رفت. ابوبکر مرتب بر سر قبر او می‌رفت و بر حال خود تاسف می‌خورد و گریه می‌کرد؛ و می‌گفت:

”من بارها این کلام خدا را تلاوت کرده بودم . من چه قدر بدبختم که نتوانستم مانند پسر معنای عمیق این آیه را درک کنم.“

قرآن به واقع اقیانوس عظیمی است که در قلب های بی آرایش نفوذ می کند. تلاوت قرآن - این آخرین وحی الهی - بهترین راه برای پرستش خداوند است. تلاوت قرآن به اندازه ای اهمیت دارد که اگر کسی سوره ای از آن را در نماز نخواند، نمازش صحیح نخواهد بود.

سایر واجبات نماز مانند قیام و سجده را می توان در صورت بروز مشکل انجام نداد؛ اما تلاوت قرآن را در هیچ شرایطی نمی توان ترک کرد. با این حال، مسلمان نباید قرآن را بدون تفکر و با عجله تلاوت کند. به این آیه قرآن توجه کنید:

«و قرآن را با دقت و تأمل بخوان» (مزمّل؛ ۴:۷۳)

قرآن هم چنین ما را سفارش می کند که به کلام خدا با دقت گوش کنیم:

« هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش

باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید! » (اعراف؛ ۴:۷)

سکوت در هنگام تلاوت قرآن باعث می شود انسان معنای آن را درک کند؛ و درک آیات الهی منجر به یقین شده و در نهایت باعث جلب رحمت خداوند می شود. رفتار پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) در این زمینه نیز الگوی خوبی است. او از عبدالله ابن مسعود خواست

قرآن تلاوت کند؛ و خود در نهایت احترام و شیفتگی معنوی، در حالی که چشمانش پر از اشک بود به تلاوت او گوش می کرد.

همچنین این سعادت بزرگی برای والدین است که به تلاوت کودکانشان، که قرآن را با صدایی خوش و تلفظ صحیح تلاوت می کنند، گوش دهند. خواندن کلام خدا باعث خواهد شد کودکان در بزرگسالی مسلمانانی باتقوا شوند.

عشق و احترام به والدین یک غریزه طبیعی و از آن قویتر عشق به فرزندان است. این عشق به قدری ریشه دار و محکم است که می تواند همه احساسات دیگر را تحت الشعاع قرار دهد. با این حال قرآن به ما هشدار می دهد مبادا در وظیفه خود نسبت به فرزندان کوتاهی کنیم. اگر والدین کودکان خود را مطابق با اصول دینی پرورش دهند، فرزندان برای آنان نعمتی از سوی خداوند خواهند بود؛ در غیر این صورت به یک مصیبت و فتنه تبدیل خواهند شد. پیامبر خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) به والدینی که با آموزش قرآن وظیفه خود نسبت به فرزندان را کامل می کنند، مژده می دهد:

«والدین کسانی که قرآن می خوانند با تاج هایی از نور
زینت داده و با شئل هایی از نور پوشانده می شوند.» (ابوداؤد،
احمد، الحکیم)

یکی از آرزوهای هر زن و شوهری داشتن فرزند است؛ اما اگر همسران بدانند پرورش فرزندان مطابق با اصول اسلام چه آثاری دارد

بیشتر در این زمینه تفکر می کنند و با احساس مسئولیت بیشتری نسبت به فرزندآوری می اندیشند. پرورش فرزندان به شیوه اسلامی در واقع اطاعت از اراده الهی است؛ زیرا خداوند انسان را خلق کرد تا او را بپرستند. اگر کسی حداکثر تلاش خود را به کار ببرد، حتی مشکلات دنیایی نظیر تامین معاش خانواده نیز برای او عبادت محسوب شده و کفاره گناهانش خواهد بود. کودکان سپر بین والدین و آتش دوزخند؛ که می توانند آنها را از آتش برهانند. فرزندان ما گرانباترین سرمایه و بزرگترین نعمتی هستند که خداوند به ما ارزانی داشته است؛ بنابراین باید آنان را از انواع خطرات و بویژه خطرات معنوی و روحی محافظت کنیم. حتی حیوانات با تمام توان خود از توله ها و جوجه هایشان محافظت می کنند. مرغ، که معمولا حیوان ترسویی است، وقتی خطری جوجه هایش را تهدید می کند، با شجاعتی غیر عادی و غیر قابل باور از آنها دفاع می کند.

ممکن است سوال شود چگونه می توانیم کودکانمان را از آسیب حفظ کنیم؟ آیا برای مثال اگر بهترین مواد غذایی را برایشان تهیه کنیم، از آنها محافظت کرده ایم؟ رژیم غذایی سالم حقیقی که فرزندان ما به آن نیاز دارند غذای معنوی و کاشتن بذر عشق به خدا و رسول در قلب آنان است. در این صورت است که آنان به وظایف دینی خود با اشتیاق و میل عمل می کنند؛ در غیر این صورت نماز و عبادات خود را گاه و بیگاه و بدون میل و رضایت قلبی انجام می دهند. مایه تاسف است که برخی مسلمانان دین و قرآن را به فرزندانشان آموزش نمی دهند، و رابطه



آنان را با نور قرآن قطع می کنند. این بزرگترین ظلمتی است که آینده فرزندان ما را تهدید می کند.

همچنین باید در هنگام انتخاب همسر برای فرزندانمان بسیار دقیق باشیم. اولین ویژگی که برای عروس و داماد در نظر می گیریم باید پرورش دینی او باشد. خانواده هایی که برپایه اصول دینی شکل نمی گیرند، دیر یا زود گرفتار جدایی خواهند شد.

به طور خلاصه ما باید کودکان خود را از مشکلات درگیر جامعه امروزی، مانند دیر آمدن به خانه، هدر دادن وقت و پول، فیلم های غیر اخلاقی و غیره، حفظ کرده و در مقابل، قلب آنان را از عشق به خداوند، پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) و دوستان خداوند انباشته سازیم. قلب هایی که به این روش تطهیر یافته اند، با بهره گیری از کلام خداوند در قرآن و انجام داوطلبانه و با اشتیاق عبادات در راه معنویت پرورش می یابند. آنان با دقت و با علاقه بسیار به دستورات دینی عمل می کنند؛ نماز و عبادت بدون عشق ارزشی ندارد.

باید دانست که مشکلات جامعه تنها با سیستم اخلاقی اسلامی قابل برطرف شدن است. هرج و مرج و بزه کاری هایی نظیر دزدی، تجاوز و سایر بیماری های اجتماعی را می توان با تبعیت از قوانین اسلام به راحتی ریشه کن کرد. تمام این بزه ها را کسانی انجام می دهند که نمی توانند گرایز خود را کنترل کنند؛ و اصول اخلاقی اسلام بر کنترل افکار و رفتار افراد بنا شده است. مشکل بزرگ دیگر - خودخواهی و مادی گری -



را نیز می توان با اسلام درمان کرد. زیرا اسلام همواره مومنان را به نوع دوستی و توجه به دیگران امر می کند. مادی گری تنها زمانی بروز می کند که مذهب غایب باشد؛ زیرا مادی گری و ماتریالیسم یک فلسفه زندگی نیست، بلکه جلوه ای از زوال انسانیت است.

در جوامع امروزی عده بسیاری از بی ایمانان در قدرت هوش و استعداد خود مبالغه می کنند؛ یا به محدودیت حواس پنجگانه خود و مقدار توانایی این حواس آگاهی ندارند. آنها به این دلیل که توانایی درک حقایق دینی را ندارند، تلاش می کنند وجود خود را نفی کنند. قرآن به باورها و ذهنیت بی ایمانان درباره نفی ایمان و قدرت خداوند پاسخ می دهد:

«آیا انسان نمی داند که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم؟! و او چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که به مخاصمه آشکار با ما برخاست!» (یس؛ ۷۷: ۳۶)

این بی ایمانان تبعیت از اسلام را به این دلیل نمی پذیرند که قلبهایشان مرده است. اگر مومنی آنان را به اسلام دعوت کند می گویند: "ما در عصر علم و منطق و استدلال زندگی می کنیم و آنچه که شما می گویند داستان هایی از ادوار گذشته است؛ و چیزی جز پاره ای توهمات نیست." قرآن با اشاره به این ادعا می فرماید

«هنگامی که رسولان نشان دلایل روشنی برای آنان آوردند، به دانشی که خود داشتند خوشحال بودند و غیر آن را هیچ

می‌شمردند؛ ولی آنچه را از عذاب به تمسخر می‌گرفتند آنان
را فراگرفت!» (مومن؛ ۸۳: ۴۰)

مهمترین ثروتی که ما می‌توانیم برای فرزندانمان به ارث بگذاریم، تربیت آنان به شیوه‌ای است که بتوانند برای رستگاری در جهان آخرت بر شیطان غلبه کنند. باید آنان را به مدارس دینی بفرستیم. متأسفانه بسیاری از مدارس اسلامی در سراسر جهان به دلیل کمبود دانش آموز در معرض تعطیلی قرار گرفته‌اند. اغلب والدین در هنگام انتخاب مدرسه برای کودکانشان به تولید پول و ثروت اولویت می‌دهند، و تعداد اندکی از آنان تصمیم می‌گیرند کودکان خود را در مدارس دینی ثبت نام کنند؛ با وجودی که تنها در صورتی می‌توانیم بیماری‌های اجتماعی عصر خود، بیماری‌هایی مانند هرج و مرج، طلاق، افزایش جرم و جنایت و ... را درمان کنیم که کودکانمان آموزش‌های مناسب و صحیح دینی ببینند. قرآن تنها راه معالجه برای ما است؛ زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید:

«و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل

می‌کنیم؛ و ستمگران را جز خسران و زیان نمی‌افزاید.» (اسراء؛

۱۷:۸۲)

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«خزاین آسمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقان

نمی‌فهمند!» (منافقون؛ ۷: ۶۳)

بنابراین، در زمینه تربیت فرزندان، درست نیست که مادیات را در اولویت قرار دهیم؛ بلکه باید درباره سرنوشت کودکانمان در جهان آخرت نگران باشیم. این ضعف امت اسلامی است که بسیاری از آنان، به دلیل اهمیتی که به مسائل مادی می دهند، در مسئله آموزش کودکانشان از راه صحیح تبعیت نمی کنند. تاریخ گواه است کسانی که از راه پیامبران، و رسولان خداوند و صدیقین و صالحین تبعیت کرده اند، علاوه بر جلب رضایت خداوند، در مسائل مادی خود نیز موفق بوده اند.

پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) همچنین از اقوامی خبر داده است که به دلیل پیروی از قرآن ترفیع یافته و یا به دلیل کناره گیری از قرآن نابود شده اند. (مسلم، ابن ماحه)

این دنیا را می توان به میز شام بزرگی تشبیه کرد؛ که انواع غذاهای رنگارنگ و لذیذ روی آن چیده شده است. چنین میزی جلوه دو صفت رحمانیت و رحیمیت خداوند است. ما به این دنیا فرستاده شدیم و از این خوان گسترده نعمت های الهی استفاده می کنیم، اما نباید به این حقیقت مهم بی توجه باشیم که روزی این سفره را ترک می کنیم؛ و باید در مورد رفتار خود بر سر این میز پاسخگو باشیم. به عبارت دیگر، باید مقررات رفتار بر سر این سفره گسترده روزی را بپذیریم، و مطابق با آداب و رسوم میزبان - خداوند - رفتار کنیم. روش مودبانه این است که به اندازه و با روش صحیح از غذاهای روی میز استفاده کرده و زیاده روی نکنیم. خداوند مهربان از سر لطف و رحمت خود به همه بندگان این امکان را داده است تا جایی در کنار این میز داشته و از نعمت های آن



بهره ببرند؛ چه این بندگان مومن باشند، چه بی ایمان و کافر و چه منافق. اما سرانجام روزی همه ما در پیشگاه الهی مواخذه و محاسبه خواهیم شد؛ و براساس نوع رفتار و اعمالمان مجازات شده و یا پاداش خواهیم گرفت. پس باید قبل از این روز حسابرسی و قبل از رجوع به دنیای آخرت مراقب اعمال و رفتار خود باشیم.

روز قضاوت و رستاخیز یک روز عادی نیست؛ بلکه آن طور که قرآن توصیف می کند:

”ما از قهر پروردگار خود به روزی که از رنج و سختی آن رخسار خلق در هم و غمگین است می ترسیم « (انسان؛ ۱۰: ۷۶) و « آن روز انسان می گوید: راه فرار کجاست؟ « (قیامت؛ ۱۰: ۷۵).

خداوند با وجود رحمت بی منتهای خود، نسبت به رنج و عذاب آن روز به ما هشدار می دهد تا برای چنین روزی آماده باشیم:

”ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگهاست نگه دارید: آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند!“ (تحریم؛ ۶: ۶۶)

بهترین کلام، کلام خداوند و بهترین هدایت، هدایت پیامبر خدا، حضرت محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) است. بهترین ثروتی که انسان از والدین خود به ارث می برد علم قرآن و تعالیم الهی است.



امید که خداوند قلبی به ما عطا کند که در برابر او خاشع بوده و چنان عبادت کنیم که گویا او را می بینیم. امید که خداوند توان پیروی از قرآن و رسولش، که نقطه آغازین سفری است که مقصد آن بهشت و رضایت خداوند است، را به ما بدهد. امید که خداوند داشتن خلق و خوی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) را در جامعه ای سرشار از روح برادری اسلامی برای ما آسان سازد.

آمین!



احسان و مراقبه^{۳۶}

تصوف یا عرفان اسلامی بر این اساس استوار است که انسان همواره و در همه حال خود را در محضر خداوند حس کند. تنها آن دسته از بندگان خدا که اینچنین حسی دارند می توانند وظایف خود را نسبت به خداوند و مخلوقاتش به انجام برسانند. انسان ها در سایه این واقعیت که خداوند به آنها بسیار نزدیک است " ما از رگ گردن او به او نزدیکتریم" (ق؛ ۵۰: ۱۶) زندگی می کنند.

این نوع هوشیاری نسبت به نزدیکی خداوند به انسان، احسان نامیده می شود. انسان برای حفظ این هوشیاری باید همواره مراقبه داشته باشد؛ و هیچگاه فراموش نکند که همواره در حضور الله است و خداوند همه اعمال او را می بیند و از همه افکار و اندیشه هایش آگاه است. چنین حالتی مانند داشتن یک سپر محکم در مقابل گناه است و انسان در این شرایط نمی تواند مرتکب گناه شود؛ زیرا قلبش به او نهیب می زند که " وای خدای من."

۳۶. حضرت رسول اکرم (صلوات و رحمت خدا بر او) احسان را این گونه معنی کرده اند:

« احسان پرستش خداوند است به گونه ای که گویا او را می بینی. زیرا گرچه ممکن است تو نتوانی او را ببینی، اما یقیناً او تو را می بیند.»



انسان در زندگی روزمره خود اگر بداند دیگران او را می بینند از گناهان دوری می کند؛ حتی اگر آنان قادر به تنبیه و مجازات او نباشند. حال چطور ممکن است فردی که خود را به احسان و مراقبه عادت داده است برخلاف اراده و خواست خداوند قادر مطلق عمل نماید؟ در این زمینه یک نمونه از اصحاب پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) ذکر می شود:

یک شب خلیفه عمر طبق معمول در خیابان های مکه قدم می زد؛ که با شنیدن صحبت های دختری با مادرش توقف کرد. مادر به دخترش می گفت:

" دختر، به شیری که قرار است فردا بفروشیم آب اضافه کن." دختر پاسخ داد:

" مادر، مگر خلیفه رقیق کردن شیر را ممنوع نکرده است؟" مادر بر سر دخترش فریاد کشید:

" دختر، خلیفه از کجا می فهمد که ما به شیر آب اضافه کرده ایم؟" اما دختر که از خداوند می ترسید با خواسته مادرش موافقت نکرد و گفت:

" مادر، به فرض که خلیفه ما را نمی بیند، خداوند چه؟ آیا فکر می کنی او نیز ما را نمی بیند؟ مخفی کردن این قلب و کلاه برداری از مردم آسان است، اما امکان ندارد بتوانیم آن را از خداوند قادر که خالق و پروردگار و رب جهانیان است مخفی کنیم."



عمر از سخنان این دختر پرهیزگار که خالصانه از خداوند پروا داشت منقلب شد. او بقدری مجذوب این دختر شد که او را به همسری، پسرش که او نیز انسان پرهیزگاری بود، در آورد. "عمر ابن عبدالعزیز، که در تاریخ اسلام پنجمین خلیفه است، فرزند این دو انسان باتقوا است.

نکته مهم در اینجا این است که انسان باید با مراقبه زندگی کرده و همواره و در همه حال و در همه جا خود را در حضور الله ببیند. قرآن کریم می فرماید: «و هر جا باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست!» (حدید؛ ۴: ۵۷)

خداوند متعال همواره در هر حالتی با همه موجودات است. او به رفتار تمام مخلوقاتش آگاه است و آنها را می بیند. اگر انسان آن طور که باید، این واقعیت را بداند، به راحتی می تواند مسیر معنویت را بییماید. چنین فردی نگرانی های این زندگی زودگذر را فراموش کرده و تنها به زندگی معنوی علاقه مند خواهد شد. احساس با خدا بودن همواره انسان را در وضعیتی از هوشیاری قرار می دهد که به راحتی خود را از جیفه ها و نگرانی های بی ارزش دنیایی رها می کند.

یکی از دوستان خداوند می گوید: "هیچ مسافری در ایستگاه قطار به خواب نمی رود، مگر این که قطار را از دست می دهد. این جهان مثل ایستگاه قطار است به سمت آخرت. انسان باید بیدار باشد تا بتواند به موقع سوار قطار شود."



احساس نزدیکی به خداوند و درک شکوه و هیبت خداوندی به انسان آرامش می دهد. آیه زیر این نزدیکی را شرح می دهد:

« آیا نمی دانی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می داند؛ هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آنهاست، و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی کنند مگر اینکه خداوند ششمین آنهاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر اینکه او همراه آنهاست هر جا که باشند، سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می سازد، چرا که خداوند به هر چیزی داناست! » (مجادله؛ ۷: ۵۸)

عمر (رض) در زمان خلافت خود معاذ را برای انجام ماموریتی به قبیله بنی کلب فرستاد. هدف از این ماموریت آن بود که وجوه واجب پرداخته شود، کالاها تحویل داده شده و زکاتی که از ثروتمندان برای فقرا جمع آوری شده بود، توزیع شود.

معاذ همواره ماموریت های خود را به خوبی انجام می داد و داستان های خوبی از نحوه رفتار خود برای جلب رضایت مردم بیان می کرد. آنچه که او در هنگام بازگشت از این ماموریت ها به همراه داشت، تنها تکه پارچه ای بود که با آن سر و صورتش را از آفتاب و گرد و خاک حفظ می کرد.

روزی همسرش از او پرسید:



"انتظار این است که افرادی مثل تو که به چنین ماموریت هایی می روند حقوقی دریافت کنند؛ و نیز برای خانواده خود چیزی به سوغات ببرند. سوغات تو برای ما چیست؟" معاذ پاسخ داد:

"همواره یک بازرس برای این که محاسبه کند چه می دهم و چه می گیرم، با من بود." همسرش ناراحت شد و گفت:

"پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) به تو اطمینان داشت، همین طور ابوبکر. حال که نوبت به عمر رسید او برای تو بازرس می فرستد؟ آیا او به تو اعتماد ندارد؟"

همسر عمر سخنان زن را شنید و به گوش عمر رساند. عمر معاذ را فرا خواند و با توییخ پرسید:

"چه می شنوم؟ چرا می گویی من بازرس با تو فرستادم. آیا فکر می کنی من به تو اعتماد ندارم؟" پاسخ معاذ عبرت انگیز بود:

"ای امیر مومنان! این فقط یک داستان بود که به همسرم گفتم. در واقع بازرسی که من درباره آن به همسرم گفتم شما نبودید، بلکه خداوند بود. من دوست ندارم در مقابل خدمتی که انجام می دهم مزدی برای خودم بردارم."

عمر که متوجه شده بود معاذ به مال و ثروت دنیا بی علاقه است منظور او را فهمید و از دارایی خود پاداشی به او داد و گفت:

"این هدیه را به همسرت بده و او را خوشحال کن."



درسی که از این داستان گرفته می شود این است که باید اساس زندگی خود را بر تقوا و هوشیاری قرار دهیم. کاملاً طبیعی است کسی که برای موسسات خیریه کار می کند برای کاری که انجام می دهد دستمزد دریافت کند؛ اما معاذ از ویژگی های اخلاقی والایی برخوردار بود. کسانی که برای امور خیریه کار می کنند می توانند در کنار کار برای این موسسات، مانند معاذ، برای گذران زندگی خود به شغل دیگری پردازند. چنین کسانی باید همواره به دقت مراقب و سوسه های نفس باشند؛ و این هشدار عمر را به خاطر داشته باشند که: قبل از این که در روز دادرسی به حساب تو رسیدگی کنند خودت از نفس خود حساب بکش.

حدیث زیر از پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) نیز اهمیت به یاد خدا بودن و تقوی دائمی را نشان می دهد:

”با گفتار بیهوده و فراموش کردن خداوند وقت خود را هدر نده، زیرا کلامی که انسان را از یاد خدا غافل می کند قلب را می میراند، و چنین کسی دورترین انسان ها به خداوند است.“ (ترمذی)

بنابراین همواره باید هوشیار باشیم و تقوی الهی را رعایت کنیم؛ چه پیش از طلوع آفتاب (سحر)، چه زمانی که برای نماز صبح بیدار می شویم (فجر) و چه در تمام روز. کسی که پیش از طلوع آفتاب و در طول روز برای رضایت پروردگارش تلاش می کند، به جایگاه رضایت خداوندی (مرضات الرب) دست می یابد. در این مکانت تمام زشتی ها از



قلب انسان زدوده می شود؛ مثل زمانی که خورشید از میان یک لنز روی شیئی متمرکز شده و آن را سوزاند. به جای این سرشت نازیبا و زشت، طبیعت و سرشت نیک از میان صفات الهی شعله می گیرد. این اتفاق تا آنجا پیش می رود که فرد قادر خواهد بود همچون خالق خویش به تمام مخلوقات عشق بورزد و نسبت به آنان رحمت، مهربانی و بخشایش داشته باشد. چنین فردی نفس نازله خود را کاملاً تحت کنترل دارد. او در هر نفسی علت وجود خود در این دنیا را درک می کند؛ همواره مراقبت می کند در دام شیطان نیافتد و قلبش در همه حال با خداوند است. در قرآن آمده است:

« و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می شود »

(انفال؛ ۲۴: ۸)

بندگان آنی که به این مکانت میرسند طعم اعتماد خود به خداوند را می چشند. آنان رب خود را مستقیماً و با علم حضوری، بدون هیچ واسطه ای، شناخته اند؛ و با این علم حضوری قادرند صفحات وجود و جهان آفرینش را بخوانند. آنان اسرار و حکمت آفرینش را درک می کنند. قرآن می فرماید:

« و از خدا بپرهیزید! و خداوند به شما تعلیم می دهد » (بقره؛

۲: ۲۸۲)

همین تقوا بود که یوسف پیامبر (ع) را از افتادن در دام زن زیبایی که تلاش کرد او را فریب دهد، محافظت کرد. او به واسطه احسان و مراقبه

خود از این دام نجات یافت. بنابراین تقوا و مراقبه باید در قلب انسان تثبیت شده و کنترل رفتار او را به دست گیرد. در این صورت است که انسان می تواند با پروردگارش به وحدت برسد؛ در غیر این صورت تنها شعار "مراقبه" و "تقوا" هیچ اثری بر روی قلب ندارد. احساس عشق باید از یک احساس فانی و زودگذر به یک حس درونی و ذاتی تبدیل شود؛ و چنین عشقی، اگر صرفاً به خداوند اختصاص یافت، بنده به مکانت و جایگاه متقین عروج می کند. در این مکانت دارایی های دنیایی برای انسان بی ارزش می شوند؛ و تنها در صورتی ارزشمند خواهند بود که برای بخشش و انفاق مورد استفاده قرار گیرند. اعمال نیک عشق به خداوند را در قلب پرورش می دهند و باعث خشنودی معشوق می شوند.

رودی که به دریا می ریزد در آن محو شده و تحت کنترل دریا قرار می گیرد، رود وقتی به دریا ریخت دیگر رود نیست. احسان نیز همین گونه است، احسان محو شدن انسان در خداوند و تجلی صفات رب در انسان است.

بنابراین، می توان گفت توجه و مراقبت اساس ایمان است، و صفاتی نظیر خلوص، تقوی و تکریم تمام عبادات و مراسم مذهبی تنها از طریق مراقبه امکان پذیر خواهد بود؛ زیرا با انجام هر عمل عبادی جوانه هایی در شاخه های خلوص پدیدار می شوند؛ این جوانه ها با تقوا شکوفا شده و با تکریم به بار می نشینند و میوه می دهند. بودن در صراط مستقیم به این معنی است که شخص حضور خداوند را در همه جا حس کرده و براساس آن رفتار نماید، حتی زمانی که در ظاهر تنها است؛ و این



احساس را داشته باشد که خداوند همواره ناظر اوست و او را می بیند. بنابراین هدف از برنامه ها و تمرین های عرفانی این است که قلب را به این جایگاه برساند. دوستان خداوند در طول زندگی خود شاگردان این کلاس بوده اند.

روزی مادر اویس قرنی از او پرسید:

"پسرم، تو چگونه می توانی تمام شب را عبادت کنی؟" قرنی پاسخ

داد:

"مادر عزیزم، من خداوند را با خشوع عبادت می کنم. قلب من چنان در تقوی وسعت می یابد که نه احساس خستگی می کنم و نه هیچیک از حواس جسمانی ام را درک می کنم. من اصلا احساس نمی کنم که شب طولانی است." مادرش پرسید:

"خشوع در عبادت به چه معنی است؟" اویس پاسخ داد:

"یعنی اگر نیزه در جسمت فرو رفت دردی حس نکنی."

یک ماجرای دیگر از تاریخ اسلام در این زمینه این است:

در جنگ بدر نیزه ای به پای حضرت علی فرو رفت. مردم تلاش می کردند نیزه را از پای حضرت خارج کنند، اما به دلیل شدت درد نمی توانستند این کار را انجام دهند. حضرت علی فرمود:



" بگذارید من مشغول نماز شوم آن گاه نیزه را خارج کنید. آنها همین کار را انجام دادند و در هنگام نماز توانستند نیزه را خارج کنند. وقتی نماز حضرت تمام شد از آنان پرسید:

" چه کار کردید؟" آنان پاسخ دادند:

" نیزه را خارج کردیم."

همان طور که این ماجرا نشان می دهد در هنگام نماز حضرت علی به دلیل زهد و تقوایی که داشت چنان دچار نشاط معنوی می شد که هیچ چیز از این دنیا حس نمی کرد. این یک نمونه واضح از مراقبه و تقوا است.

لذت بردن از نماز و خسته نشدن از آن تنها از طریق مراقبه امکان پذیر است. اگر چنین حسی در قلب نباشد، انسان خیلی زود از انجام عبادات خسته می شود. چنین انسانی اگر غنی و ثروتمند باشد، از دادن زکات امتناع می کند؛ زیرا از لذت ایمان بهره ای ندارد. بنابراین می توان نتیجه گرفت نمازی که با خلوص همراه است، زکاتی که از صمیم قلب و با رضایت کامل قلبی پرداخته می شود، روزه ای که با نشاط گرفته می شود، و حجتی که با عشق انجام می پذیرد، همه نتایج و پیامدهای احسان است.

تقوی و احسان تنها با یاد خداوند امکان پذیر است. یاد خداوند قلب و ذهن انسان را با خداوند پیوند می دهد؛ و چشمه های حکمت و خردمندی را در ذهن او پربار می سازد. به همین دلیل است که خداوند



زمانی که موسی (ع) و هارون (ع) را به دربار فرعون فرستاد به آنان فرمود:

« تو و برادرت با آیات من بروید، و در یاد من کوتاهی نکنید! » (طه؛ ۴۲: ۲۰)

در قرآن آیات بسیاری در ارتباط با یاد خداوند آمده است. آیه زیر برای نشان دادن اهمیت یاد خداوند و این که یاد خداوند به انسان آرامش می دهد، کافی است. قرآن کریم می فرماید:

« آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد! » (رعد؛

۱۳: ۲۸)

قلبی با یاد خداوند آرامش می یابد که صفات الهی را کسب کرده باشد. چنین دلی رازی را که در آیه زیر آمده درک کرده و نسبت به آن هوشیار است:

« در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید! » (شعرا؛ ۸۹-۸۸: ۲۶)

برای رسیدن به چنین جایگاهی باید بر مانع نفس غلبه کرد؛ و با یاد خداوند و با زهد و پرهیزگاری به بلوغ رسید.

دین را می توان به دو بعد اصلی خلاصه کرد: قانون و شریعت که مثل ستون های یک ساختمان است؛ و تقوی و پرهیزگاری که زینت این ستون ها هستند. عرفان و تصوف که این دو بعد را به یکدیگر نزدیک می

سازد وجود را بر اساس حکمت شرح می دهد و روزنه های معنویت را به واقعه معجزه معراج پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) می گشاید.

عرفان یعنی زندگی اسلامی با رعایت ارزش هایی چون خلوص، تقوی و پرهیزگاری، عشق و اطاعت؛ و به عبارت دیگر سهیم شدن در ۲۳ سال زندگی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) به عنوان فرستاده خدا. همان طور که قبلاً گفته شد عرفان یعنی عمل کردن مطابق این حکم الهی به مومنان آنجا که خطاب به پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) فرمود: "پس همان گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن" (هود؛ ۱۱۲: ۱۱). همان طور که قبلاً گفته شد این آیه موهای پیامبر (ص) را سفید کرد.

پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) در طول ۲۳ سال پس از اولین نزول قرآن رنج های زیادی را متحمل شد؛ در جنگ های زیادی شرکت کرد، روزهای زیادی گرسنه ماند، همسرش خدیجه و عمویش حمزه، که حامیان او در مقابل بت پرستان بودند، را از دست داد، شش فرزند پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) در طول حیات پیامبر از دنیا رفتند. او همه این رنج ها و مصائب را با خشوع کامل تحمل کرد، اما فرمود سوره هود و آیه فَاَسْتَقَمْتُ كَمَا أُمِرْتُ مَرَا پیر کرد. (ترمذی)

راه رسیدن به خداوند راهی طولانی و باریک و همراه با انبوه آزمایش ها و موانعی همچون هیجانانگیز و امیال نفسانی است. این راه مسئولیت های سنگینی به همراه دارد، آن چنان که موی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) زیر بار این مسئولیت سفید شد. دوستان خدا با



عباراتی نظیر " پروردگارا ما تو را آن گونه که شایسته است نشناختیم ...
" به ناتوانی خود در بندگی کامل خداوند در مواجهه با جلوه های بیکران
الهی اقرار می کنند.

با این وجود، ما موظفیم با رعایت تقوی و احسان همواره نسبت به
این نکته هوشیار باشیم که خداوند همیشه و در همه حال ما را می بیند؛
و پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) که نمونه تقوی و خیرخواهی بود
را سرمشق خود قرار دهیم. او چقدر صبور بود و ما چقدر صبر می کنیم؟
او چقدر بخشنده بود و ما چقدر؟ او تا چه اندازه به نماز، روزه، زکات
و اظهار و عرضه ایمان اهمیت می داد و ما چقدر؟ او چقدر در خدمت
به راه راست تلاش می کرد و ما چقدر؟ این ها سوالاتی هستند که باید
صادقانه به آنها پاسخ دهیم. به طور خلاصه باید زندگی خود را بر اساس
مقایسه با زندگی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او)، که بهترین سرمشق
راه راست برای بشریت و پیشرو و شفیع ما در دوجهان است، برنامه ریزی
کنیم.

برای رسیدن به جایگاه احسان و مراقبه باید با خالص کردن نفس،
قلب و دل را آماده سازیم که تحت کنترل ما باشد. ما باید از جمله کسانی
باشیم که در این آیه به آنها اشاره شده است:

« که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار

نکات زیر از جمله نکاتی هستند که باید با دقت مورد توجه قرار گیرند:

- تلاش برای کسب درآمد حلال؛
- در نظر گرفتن حقوق سایر انسان ها و همه مخلوقات خداوند؛
- اختصاص دادن ساعت های قبل از طلوع خورشید (سحر) به عبادت؛
- انجام آنچه که باعث خشنودی خداوند می شوند و ترک آنچه که ممنوع و حرام است؛
- به عهده گرفتن مسئولیت در خدمات اجتماعی؛
- زکات دادن به خاطر خدا؛
- همراهی و دوستی با افراد باتقوا و مخلص؛
- مداومت در تلاوت قرآن و عمل به آن؛
- انجام عبادات با حضور قلب کامل و از سر اخلاص؛
- دوری از اعمال خلاف اخلاق نظیر غیبت، خودخواهی، تکبر، اسراف، دروغگویی، حسادت، طمع، نفاق و ...؛
- به یاد داشتن مرگ و همواره در هر نفس به یاد خداوند بودن تا لحظه مرگ.



بدون شك حضرت محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) بهترین سرمشق برای ما در زندگی برای داشتن و کسب صفات احسان و مراقبه است. پس از او باید از وارثان پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) و اولیاء الله تبعیت کرد. محمد سمیع رمضان اغلو، که چند سال پیش دارفانی را وداع گفت، یکی از ارزشمندترین نمونه ها در این زمینه است. او تمام زندگی خود را در احسان و مراقبه به سر برد؛ و مریدانش را نیز به این راه راهنمایی کرد. یاد او را گرامی می داریم و از خداوند برای او رحمت و غفران طلب می کنیم.

امید که خداوند به ما کمک کند زندگی خود را بر اساس مراقبه و تقوی پی ریزی کنیم.

آمین!



حقیقت انسان

خداوند متعال همه چیز را در جهان در خدمت انسان قرار داده (جائیه ۱۳:۴۵) و در ضمن هشدار داده است که انسان نیز مسئولیت هایی دارد (قیامت ۳۶:۷۵). او با وضع قوانین الهی برای جهان آفرینش و نیز انسان، جریان کلی حیات را بر مبنای تعادل بین آزادی و اختیار و مسئولیت پذیری قرار داده است. خداوند در آیه زیر به انسان امر می کند که با جهان آفرینش هماهنگ باشد:

« و آسمان را برافراشت، و میزان و قانون (در آن) گذاشت، تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت منحرف نشوید) و وزن را بر اساس عدل برپا دارید و میزان را کم نگذارید! » (رحمن ۵۵-۷-۸)

کسانی که راز آفرینش ما را در این جهان نمی دانند، به این دلیل که در لذات مادی و زود گذر این جهان غرق شده اند، نمی توانند با این فرمان الهی و زیبایی هایی که خداوند متعال خلق کرده است هماهنگ باشند. این افراد با افتادن در دام غفلت و انکار زندگی خود را تباه می کنند.

این راز در حقیقت وجودی انسان، که با امیال متضاد نیک و بد مجهز شده است، قرار دارد. این تمایلات به عنوان وسیله ای برای آزمون های الهی در وجود انسان قرار داده شده اند؛ چراکه آزمایش الهی در صورتی امکان پذیر خواهد بود که امکان انتخاب، از بین صفاتی که به خیر یا شر گرایش دارند، وجود داشته باشد. برای غلبه صفات و تمایلات نیک بر شرارت ها تنها بهره هوشی و معنوی انسان کافی نخواهد بود. اگر چنین بود خداوند متعال حضرت آدم (ع) را اولین پیامبر بشر قرار نمی داد و حقایق الهی را به او عطا نمی کرد که او را به امنیت و آرامش این جهان و جهان آخرت رهنمون شود.

در واقع تمام استعداد های هوشی و معنوی بشر به راحتی به سمت خیر یا شر متمایل می شود. برای مثال، یکی از این استعداد ها ذهن منطقی است. ذهن منطقی مانند یک شمشیر دولبه است که می تواند رفتارهایی را انجام دهد که یا گناه است یا ثواب. بهترین جایگاه انسانی (احسن تقویم) تنها با استدلال به دست نمی آید. چه بسا ذهن منطقی و خرد گرا می تواند انسان را به مرتبه ای پایین تر از حیوانات نزول دهد. بنابراین لازم است انسان در استفاده از استدلال و منطق احتیاط کند؛ و در بهره گیری از خرد و منطق انسانی از هدایت وحی الهی و به عبارت دیگر تعالیم پیامبران تبعیت کند. اگر انسان اجازه دهد وحی الهی ذهن او را هدایت کند، به آرامش واقعی دست یافته و در غیر این صورت گمراه خواهد شد. بنابراین لازم است ذهن و عقل به سمت اراده خداوندی هدایت یابد.



در طول تاریخ انسان های مستکبر زیادی از قوه عقل و استدلال برای آسیب رساندن به هموعان خود استفاده کرده اند. آنان رفتار خود را با این منطق توجیه کرده اند که این رفتار بد منطقی ترین کاری است که باید انجام می شد. برای مثال وقتی هولاکوخان بغداد را تصرف و ۴۰۰۰۰۰ نفر را در دجله غرق کرد، وجدانش اصلا ناراحت نبود. پیش از آمدن اسلام، مردم مکه دختران خود را زنده به گور و فریادهای دلخراش آنان را در گلو خفه می کردند. آنان از کاری که می کردند هیچ احساس بدی نداشتند. آنان دختران خود را چنان در خاک می گذاشتند گویا درختی را می کارند؛ و استدلالشان این بود که زنده به گور کردن دختران حق قانونی آنان است.

همه این افراد عقل و احساس داشتند. با این حال، مانند چرخشی که بر خلاف جهت حرکت عقربه های ساعت می چرخد، آنان نیز در خلاف جهت حرکت کردند. این مثال ها نشان می دهد که انسان ها مخلوقاتی هستند که به راهنمایی و هدایت نیاز دارند. اگر این راهنمایی تحت هدایت پیامبران صورت نگیرد، استعداد های انسان باعث گمراهی او می شوند؛ و با فکر انجام کار درست او را به سوی ارتکاب جرم و گناه سوق می دهند. ذهن بدون راهنما مانند ابر تیره ای است که روی وجدان را می پوشاند و احساس عطف و مهربانی را در وجود انسان خفه می کند.

خداوند متعال پیامبران را فرستاد تا راه صحیح را بنمایانند و نشان دهند بشر، برای رسیدن به کمال، تا چه اندازه به آگاه شدن، راهنمایی و مسئولیت پذیری نیاز دارد. برای مثال، با نعمت اسلام و راهنمایی حضرت



محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) انسان های جنایتکار عصر جاهلیت، که دختران خود را زنده به گور می کردند، به انسان های رئوفی تبدیل شدند؛ که با مشاهده کوچکترین بی عدالتی اشک از چشمانشان جاری می شد.

خداوند متعال بعضی از انسان ها (همچون خلفا) را با ویژگی های خاص خلق کرده است. همانگونه که قبل از این ذکر شد او به انسان ها هم روح و هم نفس داده است، که این دو در نزاع دائمی به سر می برند. این همان آزمایش الهی است که شریف ترین مخلوقات، یعنی انسان را در جایگاهی بین پایین ترین مکانت (حیوان) و بالاترین مکانت (فرشتگان) قرار می دهد. انسان، بسته به نوع تلاش خود و مبارزه بین روح و نفس، جایگاه واقعی خود را پیدا می کند. بنابراین از میان تمام مخلوقات خداوند، انسان بیشترین نیاز را به پاک سازی (تزکیه) و کسب اخلاق نیک (تربیت) دارد. خداوند متعال در قرآن می فرماید زندگی بدون تزکیه و تعلیم و تربیت مانند زندگی حیوانات و حتی پست تر از آن است:

« به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها (عقلها) بی دارند که با آن اندیشه نمی کنند (و نمی فهمند)؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهتر! اینان

همان غافلانند» (اعراف، ۱۷۹:۷)

ضعف و قوت دو گانه بشر از جدال سخت او بین زندگی درونی و بیرونی سرچشمه می گیرد. انسان امانتی را پذیرفت که کوه ها از آن امتناع می کردند؛ زیرا از پذیرفتن مسئولیت آن هراس داشتند. پیروزی در این جدال ها و برخورد ها کار آسانی نیست. به همین دلیل است که انسان دارای خلقیاتی است که او را آنقدر بالا می برند که به خدا برسد، و در عین حال از رذایلی برخوردار است که او را تا بی نهایت از خداوند دور می سازد. افرادی که تربیت نشده و قلبشان به آرامش نرسیده باشد، ویژگی های حیوانی را درون خود می پروراند؛ بعضی از آن ها مانند روباه مکارند، برخی مانند کفتار درنده خو، برخی مانند مورچه سخت کوش و برخی مانند مار گزنده و سمی. برخی به طرزی دوست داشتنی به کمترین ها راضیند، بعضی نیز مانند زالو خون می مکند و بعضی وقتی از پشت به دوستانشان ضربه می زنند لبخند به لب دارند. همه این ها ویژگی های مختلف حیوانات است. هر انسانی که نتواند از بند نفس خود آزاد شود، و در نتیجه نتواند صفات نیک را در خود پرورش دهد، مغلوب صفات زشت خواهد شد. افراد ممکن است به نسبت های متفاوت برخی از صفات حیوانی را دارا باشند. شناسایی اینگونه افراد برای خردمند سخت نیست؛ زیرا رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون.

در این دنیا همه مردم، چه با صفات مثبت و چه با صفات منفی، در کنار یکدیگر زندگی می کنند. این نوع زندگی را می توان به زندگی آهوئی تشبیه کرد که در اصطبل در کنار حیوانات وحشی و درنده خو نگهداری می شود؛ و باید با آنها زندگی کند. گاهی اوقات یک انسان

خسیس در کنار فردی بخشنده و سخی، یک احمق در کنار یک خردمند و یک انسان لطیف و نازک دل در کنار یک انسان سنگدل زندگی می کند. افراد بخیل، بی رحمند. آنان از اینکه به کسی نفعی برسانند می ترسند و دوری می کنند. انسان های احمق و نادان نمی توانند خردمندان را درک کنند و افراد ستمکار می پندارند که منصفانه رفتار می کنند؛ اما اغلب از قدرت خود سواستفاده می کنند. انسان های فرشته خو در کنار مردم شیطان صفت زندگی می کنند. گروه اول تلاش می کنند حق را بشناسند و بندگان خوبی باشند، در حالی که گروه دوم و شیطان صفتان براساس غریزه زندگی می کنند؛ و خوشبختی را در خوردن، شهوت رانی و موقعیت بالای اجتماعی می دانند.

زندگی کردن در دنیایی انباشته از شخصیت های متضاد، آزمایش بزرگی برای انسان است؛ و ما موظفیم این آزمون را بگذرانیم و این درواقع هدف حقیقی ما در این جهان است. برای موفقیت در این آزمایش لازم است اخلاقیات نیک را پرورش داده و صفات بد را از خود دور کنیم. ما باید صفات اخلاقی و پسندیده را در وجود خود نهادینه و ریشه دار کنیم.

جسم انسان از خاک است و به خاک بازمی گردد. از آنجا که برخی از صفات و ویژگی های ما با سایر مخلوقات مشترک است، باید خود را با استفاده از تزکیه و تصفیه کنترل کنیم؛ در غیر این صورت هیچ راه گریزی از زشتی ها و خباثت نفس که روح را تضعیف میکند نخواهیم داشت. قرآن کریم می فرماید:

« و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را آفریده و منظم ساخته، سپس فجور و تقوا شر و خیرش را به او الهام کرده است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است! » (شمس، ۱۰-۷: ۹۱)

رومی مفاهیم درست و غلط را در تمثیل زیر این گونه شرح می دهد:

“ای مسافر حقیقت، آیا می خواهی بدانی حقیقت چیست؟ نه موسی مرده است و نه فرعون، آنان در تو زنده اند. آنان در تو نهانند. آنان در وجود تو همواره در حال نبردند. بنابراین در درون خود مراقب آنان باش.^{۳۷}”

رومی در جای دیگر می گوید:

“جسم خود را بیش از حد تغذیه نکن زیرا در نهایت قربانی خواهد بود که به زمین داده خواهد شد. تلاش کن روح را تغذیه کنی که به آسمان ها خواهد رفت و تکریم خواهد شد.

به جسمت اندکی غذا بده زیرا آنان که نفسشان را بیش از حد سیر می کنند بنده نفسند و آینده ناخوشایندی خواهند داشت

نور موسی نقد توست ای یار نیک

باید این دو خصم را در خویش جست

نور دیگر نیست دیگر شد سراج (م)

۳۷. ذکر موسی بهر روپوش است لیک

موسی و فرعون در هستی توست

تا قیامت هست از موسی نتاج

روح را با غذای معنوی تغذیه کن، به او تعمق، درک زیبا و غذای معنوی بده تا بتواند به جایگاهی که شایسته اوست برسد.^{۳۸}

نفسی که تربیت معنوی نداشته باشد مانند درختی است که ریشه هایش فاسد است. در چنین درختی می توان علائم فساد را در شاخه ها، برگ ها و میوه هایش مشاهده کرد. به همین ترتیب اگر قلب بیمار باشد، نشانه و علائم بیماری آن به شکل صفات بدی مانند تنفر، حسادت و تکبر آشکار خواهد شد. این صفات بد به نفس گره خورده اند. برای درمان این بیماری باید از دستورات خداوند پیروی کرد.

افراد با سطوح و ویژگی ها و صفات مختلف نیاز به الگویی دارند که او را مدل خود قرار داده و همانند او عمل کنند.



دل پرور دل به بالا می رود
زان که تن پرورد رسوا می رود
تا قوی گردد که آنجا می رود (م)

۳۸. تن پرور زان که قربانیست تن
چرب و شیرین کم کن این مردار را
چرب و شیرین ده ز حکمت روح را



ایثار

عبدالله بن جعفر (رض) در جریان یک سفر، در کنار یک نخلستان توقف کرد. نگهبان نخلستان یک برده سیاه پوست بود. در همان لحظه یک نفر سه قرص نان برای برده آورد. سگی نزدیک شد. برده سیاه پوست یک قرص نان به سگ داد. سگ آن را خورد. برده دومین قرص نان را نیز به او داد. سگ آن را هم خورد. برده سومین قرص نان را نیز به سگ داد و حیوان آن را هم خورد. عبدالله که شاهد ماجرا بود از آن برده پرسید: "دستمزد تو چیست؟"

برده پاسخ داد: "همان طور که دیدی دستمزد من سه قرص نان است."

عبدالله پرسید: "چرا همه آن را به این سگ دادی؟"

برده پاسخ داد: "معمولا این اطراف سگی وجود ندارد. این سگ احتمالا از راه دوری به اینجا آمده است، نمی توانستم بگذارم گرسنه بماند."

عبدالله پرسید: "پس امروز خودت چه می خوری؟"

برده پاسخ داد: "صبر می کنم. من خیلی روزها دستمزدم را به این مخلوق گرسنه خدا داده ام."

عبدالله گفت: "سبحان الله، مردم می گویند من خیلی سخاوتمندم. این برده از من سخاوتمند تر است."

او پس از این ماجرا آن باغ و آن برده را خرید، برده را آزاد کرد و باغ را به او بخشید. (این داستان در کیمیای سعادت امام محمد بن غزالی نقل شده است.)

اسلام، که انسان را به این گونه مهربانی ها و دلسوزی ها را تشویق می کند، زکات را واجب کرده تا از بروز کینه و حسادت ها پیشگیری کرده و برابری اجتماعی و محبت بین فقیر و غنی رونق یابد. علاوه بر این، بخشش های داوطلبانه و اختیاری یک وظیفه وجدانی است که برای ایجاد برادری اسلامی در سطوح بالاتر ترغیب شده است. بنابراین در اسلام، مومن با پیمودن قله های ایثار و نوع دوستی قلبی غنی دارد. پس از اقرار به یگانگی خداوند، هدف واقعی دین پرورش انسان های مهربان، دلسوز و نوع دوست و ایجاد صلح و آرامش در جامعه است. دست یابی به چنین جامعه ای تنها از راه احساسات نوع دوستانه ای که در قلب و دل انسان ها ریشه دوانده و به آنان این امکان را می دهد دستاوردهای خود را، علی رغم نیاز شخصی در اختیار دیگران قرار دهند، امکان پذیر خواهد بود. تنها چنین کسانی این توانایی را دارند که همه آنچه را دارند



در طبق اخلاص قرار داده و به دیگران ببخشند. این همان چیزی است که در عربی به آن ایثار گفت می شود

رحمت آتشی است که شعله های آن هیچگاه در قلب یک مسلمان خاموش نمی شود. در این دنیا، رحمت و مهربانی اساس انسانیت است که قلب ما را به وحدت با پروردگاران می رساند. یک مسلمان دلسوز، سخاوتمند، خاضع و خدمت رسان و در عین حال پزشک قلب ها است؛ که به روح دیگران حیات می بخشد. یک مومن دلسوز در همه حال، از صمیم قلب با عشقی خالصانه به هموعان خود خدمت می رساند؛ و منع و سرچشمه امید و ایمان برای اطرافیان خود است. مومن همیشه در خط اول تلاش برای صلح و آرامش بخشی به هموعان است. به همین ترتیب مومنان با سخنان، رفتار و حضور خود نقش سازنده ای در برطرف ساختن هرگونه رنج و درد و فقر و تنگدستی دارند. آنان، به این دلیل که اولین میوه درخت ایمان مهربانی و رحمانیت است، همواره در خدمت دردمندان، ناامیدان و بیچارگان هستند. ارزش ها و اخلاقیات با قرآن به کمال رسیده است؛ به همین دلیل است که وقتی قرآن را باز می کنیم اولین صفات الهی که با آن مواجه می شویم رحمان ترین و رحیم ترین است. پروردگار ما بشارت می دهد که او از بین مهربانان، مهربان ترین است؛ و به بندگانش فرمان می دهد صفات او را کسب کنند و خداگونه باشند. قلب مومن، که مملو از عشق الهی است، باید این عشق و محبت را به سوی تمام مخلوقات خداوند منعکس کند. نتیجه عشق به خداوند عشق و رحمت نسبت به مخلوقات است. عاشق خداوند از روی میل و

علاقه فداکاری می کند؛ و ایثار را وسیله ای برای نشان دادن میزان عشق خود به محبوب می داند.

بنابراین نیکی به مخلوقات نشانه عشق به خداوند است. صدقه انواع متفاوتی دارد. بالا ترین مرتبه بخشندگی، همانطور که قبلاً اشاره کردیم، ایثار است. در این مرتبه انسان نیاز دیگران را بر نیاز خود مقدم می دارد. ایثار بالاترین حد حساسیت نسبت به نیازهای هم نوعان است؛ و مومن واقعی موظف است در زندگی اجتماعی خود نیازهای اطرافیان را به نیازهای خود ترجیح دهد. رسیدن به چنین جایگاهی تنها در صورتی امکان پذیر است که فرد روح و قلب مهربانی داشته باشد؛ زیرا ایثار واقعی یعنی بخشیدن بدون ترس از فقر. کامل ترین و زیبا ترین نمونه ایثار را می توان در زندگی پیامبران و دوستان خدا مشاهده کرد. البته رسیدن به چنین مقامی کار هر کسی نیست؛ اما با توجه به این واقعیت که هر چه به این مقام نزدیک تر شویم، بیشتر مشمول رحمت الهی خواهیم شد، حتی کوچک ترین پیشرفت در مسیر ایثار یک دست آورد بزرگ است که نباید آن را دست کم گرفت.

بنا به روایت ابوهریره، مردی نزد پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) آمد و گفت: "ای رسول خدا من گرسنه ام." پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) فردی را نزد یکی از همسرانش فرستاد تا غذا بگیرد. اما ام المومنین پیغام داد: "قسم به خداوندی که تو را به رسالت فرستاد جز آب چیز دیگری در خانه نیست." پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) وقتی همین پاسخ را از سایر همسرانش شنید رو کرد به اصحاب و گفت: "چه کسی



امشب این فرد را مهمان می کند؟" یکی از انصار گفت: "یا رسول الله او میهمان من خواهد بود." و مرد فقیر را به منزل خود دعوت کرد. وقتی به خانه رسیدند مرد به همسرش گفت: "آیا چیزی برای خوردن داریم؟" زن پاسخ داد: "نه، تنها مقداری غذا برای کودکان داریم." صحابه گفت: "کودکان را به چیزی سرگرم کن، اگر غذا خواستند آنها را به رختخواب ببر و خوابشان کن. وقتی میهمان بر سر سفره آمد چراغ را خاموش کن. ما وانمود میکنیم مشغول خوردن غذاییم." هنگام شام همگی دور سفره نشستند. مهمان غذا خورد و گرسنگیش برطرف شد؛ درحالی که صاحب خانه وانمود می کرد غذا خورده است. از آنجا که نوری نبود میهمان نمی توانست بفهمد که میزبانش چیزی نمی خورد. آنها در گرسنگی خوابیدند. روز بعد صحابه نزد پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) رفت. رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) وقتی او را دید فرمود: "خداوند به خاطر کاری که دیشب برای مهمان انجام دادی بسیار از تو خوشنود است." (بخاری، مسلم)

شیخ محمود سمیع رمضان اغلو، که یکی از دوستان خداوند است، با این که در رشته حقوق تحصیل کرده بود، به دلیل ترس از تضييع حقوق مردم، وارد مشاغل عمومی و قضاوت نشد. او ترجیح داد در فروشگاههای در استانبول کتابدار باشد. او فاصله بین سفر تا کاراکوی را با قایق می پیمود؛ و از آنجا تا تحتکاله را، به جای اینکه سوار اتوبوس شود، پیاده طی می کرد. او با اینکار می توانست کرایه اتوبوس را برای امور خیریه صرفه جویی کند. این حد از حساسیت به محیط پیرامون و اخلاق مداری



شخصیت های بزرگ، سرمشق های زیبایی برای ماست. ما می توانیم با صرفه جویی های بسیار جزیی در زندگی شخصی، کاستن از تجملات زندگی و هزینه های روزمره از روش آنان تبعیت کرده و در صفات نیک و متعالی اخلاقی با آنان سهیم باشیم.

ایثار، در مرتبه ای بالاتر از سخاوت قرار دارد؛ زیرا سخاوت تنها شامل گذشتن از ثروتی است که شخص به آن نیاز ندارد؛ اما ایثار بخشیدن چیزی است که مورد نیاز خود فرد است. پاداش معنوی ایثار، به نسبت مقدار گذشتی که بنده دارد، متفاوت است. خداوند انصار را، که ثروت خود را به مهاجرین بخشیده و رفع نیازهای آنان را نسبت به نیازهای خود در اولویت قرار داده بودند، درآیه زیر مورد ستایش و تحسین قرار می دهد:

«و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند!» (حشر، ۵۹:۹)

یکبار عمر خطاب (رض) عازم اورشلیم بود. آن روز نوبت غلام بود تا شتر را براند. عمر با وجودی که به ورودی شهر رسیده بودند به غلام اصرار کرد سوار بر شتر بماند. آنان در حالی وارد اورشلیم شدند که غلام سواره بود و عمر پیاده. این نمونه ای از ایثار است و نشان می دهد نیکوکاری همیشه به امور مادی مربوط نمی شود.

ایثار که بالاترین مرتبه نیکو کاری است، در واقع دل بریدن از چیزی و بخشیدن سهم خود به دیگری است. این یک نوع خاص از نیکو کاری و مختص پیامبران، صحابه، دوستان خدا و عباد صالح است.

رویداد زیر که مربوط به علی ابن ابی طالب (ع) و همسر مکرمه آن حضرت، فاطمه (س) است، ایثار را در بهترین شکل نشان می دهد. ابن عباس روایت می کند: "علی (ع) و فاطمه (س) به خاطر نذری که برای شفای فرزندشان حسن و حسین کرده بودند، سه روز روزه گرفتند. روز اول برای افطار نان جو آماده کردند. درست به هنگام افطار کسی به در خانه ضربه زد. او گرسنه ای بود که تقاضای طعام داشت. اهل خانواده با خشنودی غذای خود را برای رضای خداوند به آن فقیر دادند و خود با آب افطار کردند. روز دوم به هنگام افطار یتیمی به در خانه آمد. آن ها آن روز نیز غذای خود را به یتیم بخشیدند و تنها با آب افطار کردند. روز سوم اسیری به در خانه آمد و تقاضای کمک کرد. آنان باز هم صبوری کردند و غذای خود را به اسیر بخشیدند.

این سخاوت و ایثار بی همتا و اخلاق زیبا را قرآن در آیه زیر می ستاید:

و هم بر دوستی او یعنی خدا به فقیر و طفل یتیم و اسیر
طعام می دهند. و گویند ما فقط برای رضای خدا به شما طعام
می دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی طلبیم. ما از قهر

پروردگار خود به روزی که از رنج و سختی آن رخسار خلق

در هم و غمگین است می‌ترسیم. (انسان؛ ۷۶:۸-۱۱)

هیچ یک از مخلوقات خداوند را از نظر سخاوت، نیکوکاری و ایثار نمی‌توان با پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) مقایسه کرد. سخاوت او فراتر از مردم عادی بود. او سخاوتمندانه علم، ثروت و جان خود را برای آموزش دین، هدایت مردم به راه راست، سیر کردن فقرا و گرسنگان، موعظه کردن کافران، کمک به فقرا و رفع مشکلات آنان فدا کرد.

(گفتگوی آلتینولوک، جلد ۵، صفحه ۵۶)

صفوان ابن امیه، یکی از مشهورترین مشرکان قریش، با وجودی که مسلمان نبود در جنگ‌های حنین و طائف همراه پیامبر اسلام (صلوات و رحمت خدا بر او) بود. یکبار وقتی در جیرانا قدم می‌زدند پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) دید صفوان با شگفتی به غنیمت‌های جنگی نگاه می‌کند. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) از صفوان پرسید که آیا آن غنایم را دوست دارد؟ صفوان پاسخ داد: "بله" و پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) فرمود: "همه آنها از آن تو."

به دنبال این ماجرا صفوان شهادتین گفت و اسلام آورد. او گفت: "هیچ کس جز یک پیامبر نمی‌تواند این همه سخاوتمند باشد." (تاریخ اسلام،

ص ۴۷۴)

ایثار با شکوه ترین جلوه سخاوت است. نباید فراموش کنیم بسیاری از کسانی که به شدت بر کفر خود اصرار داشتند، و بسیاری از دشمنان

سرسخت اسلام به واسطه این رفتار سخاوتمندانه حضرت رسول (صلوات و رحمت خدا بر او)، صحابه او و بندگان صالح خداوند در نسل های بعد اسلام آوردند. ایثار همچنین عشق و محبت بسیاری از مومنان را نسبت به یکدیگر تقویت کرد. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) هرگز درخواستی را که قدرت انجام آن را داشت رد نمی کرد. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) روزی نودهزار درهم داشت؛ که آن را در بین نیازمندان تقسیم کرد.

بخشندگی آزادانه (بر)

توانایی بخشیدن و عطا کردن آزادانه، که در قرآن از آن به عنوان "بر" یاد شده است، نیز یک نوع نیکوکاری ارزشمند همچون ایثار است. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) که نمونه ایده آل همه ویژگی های اخلاقی است، در این زمینه نیز یک سرمشق بی مثال و بی مانند است. داستان زیر حساسیت او را در اولویت دادن برادران مسلمان نسبت به خود حتی در کوچک ترین امور نشان می دهد. روزی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) از یک چوب مسواک، دو مسواک ساخت. یکی از آنان بسیار زیبا و صاف و دیگری ناصاف و خمیده بود. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) مسواک بهتر را به همراه خود دادند و آن دیگری را برای خود برداشتند. وقتی دوست پیامبر گفت: "یا رسول الله، این مسواک زیباتر برای شما بهتر است." پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) فرمود: "در روز قیامت درباره همراه و هم نشین از انسان سوال می شود که آیا رعایت حق هم

نشین خود را کرده است یا نه؛ حتی اگر یک ساعت در کنار هم باشند." پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) به این طریق نشان داد که حق هم نشینی تنها با ایثارگری و برّ و ترجیح دادن نیاز برادران مسلمان بر نیاز خود ادا خواهد شد. (احیای علوم الدین. جلد هفت (VII) صفحه ۴۳۵)

داستان زیر نمونه‌ی دیگری از این نوع نیکوکاری‌ها است. روزی صحابه در مسجد گرد پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) جمع شده و به موعظه‌های ایشان گوش می‌دادند. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) این آیه را تلاوت کرد: "هرگز به [حقیقت] نیکوکاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید، [در راه خدا] انفاق کنید." (آل عمران؛ ۹۲:۳)

صحابه که به سخنان رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) گوش می‌کردند، این آیه را با تمام وجود درک کردند. آن‌ها با خود می‌اندیشیدند که آیا این توانایی را دارند که آنچه را بیشتر از هر چیزی دوست دارند، انفاق کنند. ناگهان یکی از آنان از جای خود برخاست. این صحابه که صورتش از نور ایمان می‌درخشید ابوظلحه بود. او باغی با ششصد درخت خرما در نزدیکی مسجد داشت؛ که بسیار به آن علاقه مند بود. ابوظلحه اغلب پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) را به این باغ دعوت می‌کرد؛ و از برکت وجود او بهره می‌برد.

ابوظلحه گفت: "یا رسول الله! من از بین دارایی‌هایم این باغ را بیش از همه دوست دارم؛ و هم اکنون آن را به خاطر رضای خدا به پیامبرش واگذار می‌کنم. شما می‌توانید هر طور که صلاح می‌دانید آن را به

فقرا بدهید. ابوظلحه پس از این صحبت ها به باغ رفت تا تصمیم خود را عملی سازد. وقتی به باغ رسید همسرش را دید که زیر سایه درختی نشسته است. ابوظلحه وارد باغ نشد. همسرش پرسید: "ابوظلحه چرا بیرون ایستاده ای؟ بیا داخل." ابوظلحه گفت: "نمی توانم داخل شوم. تو هم باید هرچه در اینجا داری جمع کنی و از آن خارج شوی." همسر ابوظلحه که از این پاسخ تعجب کرده بود پرسید: "چرا ابوظلحه مگر این باغ از آن ما نیست؟"

— "نه، این باغ از هم اکنون به فقراى مدینه تعلق دارد."

او این را گفت و خبر بشارت های خوب آیه را به همسرش داد؛ و با شوق و اشتیاق به او گفت که چه کار نیکی انجام داده است. همسرش پرسید: "آیا تو این کار را از جانب هردوی ما انجام دادی یا تنها از جانب خودت؟" ابوظلحه گفت: "از طرف هردوی ما." همسرش گفت: "خداوند از تو راضی باشد ابوظلحه. من هر وقت فقرا را می دیدم به همین موضوع فکر می کردم. اما جرات گفتن آن را به تو نداشتم. امید که خداوند این کار خیر را از ما بپذیرد. من هم اکنون باغ را ترک می کنم و با تو می آیم."

به راحتی می توان پیش بینی کرد که اگر این رفتارهای اخلاقی در روح و روان مردم نهادینه شود، فضای جامعه سرشار از شادی و امید خواهد بود. تصور کنید که با انجام چنین اعمال خیری چه نشاطی انسان



را در بر می گیرد. این همان چیزی است که باعث شد ابوطلحه چنین فداکاری از خود نشان دهد.

رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) حتی افرادی که بضاعت چندانی نداشتند را به انجام اینگونه نیکوکاری ها تشویق می کرد. برای مثال ابوظهر را، که یکی از فقیرترین صحابه بود، به نیکوکاری دعوت می کرد و می فرمود: "ای ابوظهر! وقتی غذا می پزی آب آن را زیاد کن و آن را با همسایگان سهم شو." (مسلم، بر، ۱۴۲)

مومن باید همچون ماه در یک شب تاریک نور افشانی کند؛ و مهربان، سخاوتمند، نوع دوست، رحیم و سرشار از اشتیاق برای انجام کارهای نیک باشد. در این دوران بحران اقتصادی نیاز به انجام اینگونه اعمال خیرخواهانه و نوع دوستانه بیشتر احساس می شود. نباید فراموش کنیم که ممکن بود خود ما با فقر و ناداری دست و پنجه نرم کنیم. به همین دلیل وظیفه داریم به خاطر شکرگذاری از نعمت های الهی به دردمندان، بیماران، فقرا، درماندگان و گرسنگان کمک کنیم؛ و ایثارگرانه با آنان رفتار کنیم. ما باید از آنچه که داریم سهمی برای فقرا در نظر بگیریم؛ تا دل هایی که به واسطه عمل ما شاد می شوند وسیله پیشرفت معنوی ما در این جهان و منبع پاداش و شادی ما در جهان آخرت باشند.

پروردگارا! حیات معنوی ما را از گنجینه های بی پایان رحمت لبریز کن. پروردگارا! به ما توفیق ده تا از ایثارگری پیامبر (صلوات و رحمت

خدا بر او) تبعیت کنیم؛ و نمونه زنده ای باشیم از ایثارگری علمای اسلام
که از ایشان سرمشق گرفتند.

آمین!



اسلام به بشر زندگی می بخشد

حضرت محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) در جامعه ای پر از خشونت و بی عدالتی به رسالت مبعوث شد. آن حضرت با رفتار کریمانه و عشق و محبت بی پایان خود، جامعه ای را که پر بود از تنفر و کینه توزی و انتقام جویی به یک سیستم اجتماعی محبت آمیز و نوع دوستانه تبدیل کرد. پیش از رسالت آن حضرت مردم به گونه ای تربیت می شدند تا با جوانان و ضعفا بد رفتاری کنند؛ و به کوچکترین بهانه ای دیگران را مورد تاخت و تاز و غارت قرار دهند. اما پس از مشاهده منش و شیوه پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) همان افراد رفتار ناشایست را کنار گذاشته و خود را اصلاح کردند. هم آن ها که به کوچک ترین بهانه ای مردم را مورد تاخت و تاز قرار می دادند، به انسانی هایی مهربان و رئوف و نوع دوست تبدیل شدند؛ و این توانایی را یافتند که الگویی برای سایرین باشند. آنها همچون ستاره هایی که در شب تاریک و ظلمانی می درخشند، نور اسلام را منعکس می کردند. داستان زیر از مصعب ابن عمیر یکی از انبوه این نمونه ها است:

روزی مصعب و دوستش اسعد ابن ضراره برای دعوت مردم به اسلام به قبیله عبدشهل و ظفر رفتند. روسای این قبیله سعد ابن معاذ و اُسَید ابن

هودیر بودند. سعد از اسید پرسید: "چرا می گذاری چنین افرادی به اینجا بیایند و مردم ساده و فقیر را فریب دهند؟"

اُسید با شنیدن این حرف به سراغ مصعب و ضارعه رفت، شمشیر کشید و فریاد زد: "اگر می خواهید زنده بمانید همین حالا اینجا را ترک کنید."

مصعب به جای خشمگین شدن پاسخ داد: "اگر آرام باشی و به من گوش دهی پیغامی برای تو دارم. تو مرد باهوش و خردمندی هستی. اگر آنچه را گفتم دوست داشتی بپذیر و اگر نه می توانی هرآنچه را که می گویم انکار کنی."

اُسید پذیرفت و شمشیرش را غلاف کرد. او پس از شنیدن سخنان نیک و زیبای مصعب درباره اسلام ایمان آورد. سپس به نزد دوستش سعد رفت و گفت: "من به آنچه که آنان می گفتند گوش کردم و هیچ چیز بدی در سخنان آنان ندیدم."

سعد از تایید این میهمانان ناخوانده توسط دوستش ناراحت شد؛ به همین دلیل خودش با شمشیر نیمه برهنه به نزد مصعب رفت و به آنان دستور داد قبيله را ترک کنند. مصعب همچون گذشته پاسخ خشونت را با خشونت نداد؛ بلکه با کلام و سخنان دل نشین سعد را به آرامش دعوت کرد و با خردمندی بسیار درباره واقعیت های اسلام سخن گفت. سعد نیز همچون اُسید، تحت تاثیر جاذبه پیام الهی، اسلام را پذیرفت.



این یک نمونه است از این که قبایل عرب با پذیرش اسلام رفتار خشونت آمیز خود را کنار گذاشتند؛ و تحت هدایت پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) تغییر روش دادند. اعراب در نهایت به والاترین درجات کمال رسیدند. آنها درک کردند که اسلام آمده است تا به انسان ها زندگی ببخشد نه اینکه آنان را نابود سازد. آنان این شعار را در صفحات تاریخ ثبت کردند که "آنان که راه و روششان قتل و غارت است به احیای معنوی نیاز دارند."

رومی نیز اشاره می کند که آنان فهمیدند زشتی و شرارت در مقابل نیکی و رحمانیت هیچ قدرتی ندارد:

"وقتی دریای رحمت شروع به باریدن می کند حتی صخره ها آب حیات می نوشند.

ذره خرد و ناچیز قوی و محکم می شود. فرش زمین پوششی زرین به تن می کند

کسی که صدها سال پیش مرده بود از قبر بیرون می آید، شیطان نفرین شده به حدی زیبا می شود که حوریان به او حسادت می کنند.

تمام روی زمین سبزو خرم می شود، چوب خشک جوانه می زند و

شکوفا می شود.



گرگ هم نشین بره می شود و وحشت زدگان شجاع و بیباک می شوند.^{۳۹}

پیامبر رحمت (صلوات و رحمت خدا بر او) بسیاری از مجرمانی که باید اعدام می شدند را مورد عفو قرار داد. او حتی، وحشی، که حمزه (ع) عموی عزیز پیامبر را کشته بود، بخشود. عشق و رحمت پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) نسبت به انسان ها همواره بر خشم و غضبش پیشی می گرفت. خشم بسیاری از افراد خشمگین در عشق فراوان رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) ذوب شده و به باغ گل رحمت و مهربانی مبدل می شد. یک شاعر ترک اوضاع اقوام عرب را پیش از رسالت رسول اکرم (صلوات و رحمت خدا بر او) اینگونه توصیف کرده است: "اگر یک نفر هیچ دندانانی نداشت، برادر خودش او را قطعه قطعه می جوید." منظور شاعر این است که مردم حتی نسبت به نزدیک ترین خویشاوندان خود نیز بی رحم بودند. اسلام انسانیت را در بین چنین اقوام جنایتکار و بی دین و ایمانی گسترش داد.

مردم جنایت کار این جامعه به چنان انسان های مهربان و رقیق القلبی مبدل شدند که در جنگ یرموک، که بعضی از آنان مجروح شده بودند، وقتی به مجروحان در نفس های آخر پیش از مرگ آب داده می شد،

سنگ ها هم آب حیوان نوش کرد
فرش خاکی اطلس و زربفت شد
دیو ملعون شد به خوبی رشک حور
چوب خشک اشکوفه کرد و نغز شد
ناامیدان خوش رگ و خوش پی شده (م)

۳۹. چون که درباهای رحمت جوش کرد
ذره لاغر شگرف و زفت شد
مرده صد ساله بیرون شد ز گور
این همه روی زمین سرسبز شد
گرگ با بره حریف می شده



هر یک از آنان از نوشیدن آب امتناع کرده و آن را به دیگری حواله می داد تا اولین کسی نباشد که آب می نوشد. آنان یکی یکی آب را پیش از نوشیدن به دیگری دادند؛ و همه آنان پیش از اینکه رفع عطش کنند جان به جان آفرین تسلیم کردند.

پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) همیشه پیشرو کاروان محبت و رحمت بود؛ و اصول اخلاقی را در بالاترین حد رعایت می کرد؛ تا آنجا که دوست و دشمن به ویژگی های اخلاقی او اعتراف می کردند. در قرن پیش دانشمندان و متفکران در لاهه، هلند جمع شدند تا نخستین صد نفری را که در بهینه سازی اصول اخلاقی نقش داشتند، برگزینند. آنان، براساس معیارهای انتخابی خود، محمد رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) را به عنوان اولین و پیشروترین شخص در این زمینه معرفی کردند. جالب اینکه کمیته داوران منحصرا از مسیحیان تشکیل شده بود. هم چنین قابل توجه است که ۹۰ درصد از صحابه رسول اکرم (صلوات و رحمت خدا بر او) اسلام را به خاطر ویژگی های اخلاقی والای پیامبر پذیرفته بودند. حتی سرسخت ترین دشمنان او نه تنها نتوانستند او را به دروغ گویی و یا کوچک ترین خلافتی متهم کنند، بلکه همواره، ناگزیر، او را مورد ستایش و تحسین قرار می دادند.

کسانی که قلبشان به خاطر اسلام می تپد و مایلند به دینشان خدمت کنند، باید بدانند اولین و مهم ترین هدف اسلام احیای انسانیت است. تنها کسانی که زیبایی خلقت خداوندی را در وجود انسان مشاهده می کنند، و درک می کنند که خداوند انسان را برترین و اشرف مخلوقات قرار



داده است، می توانند آن طور که مورد رضایت خداوند است به اسلام و انسانیت خدمت کنند. به عبارت دیگر، هدف اسلام این است که راه را برای کمال اسلام هموارسازد. این ایده آل تنها در صورتی تحقق خواهد یافت که انسان ها از خواب غفلت بیدار شده و زیبایی معنوی نهفته در قلب آنان نمایان شود.

در نتیجه اولین اولویت مورد تاکید اسلام پرورش معنوی مسلمانان است. در تاریخ امت اسلامی شخصیت های بسیاری ظهور کرده اند که همواره مورد تحسین همگان، با هر عقیده ای، قرار گرفته اند. براساس تعالیم و سنت پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) کسانی که تحت کنترل نفس خود بوده و زندگی حیوانی داشتند، به ستاره های فرشته خویی مبدل شدند؛ که نور وجودشان چشم ها را خیره می کرد. برای مثال عمر ابن خطاب، کسی که قبل از اسلام دخترش را زنده به کور کرده بود، بعدها به چشمه رحمتی مبدل شد که حتی نمی توانست به مورچه ای آسیب برساند. بنابراین اسلام چشمه ای است که انسانیت را با عشق و رحمت در می آمیزد. رویش بذرهای بیکران رحمت در قلب، انسان را قادر می سازد تا محدودیت ها و ضعف های طبیعت خود را پشت سر گذاشته و به حیات جاوید دست یابد.

اسلام آمد تا مردم را زنده کند. احساسات و عواطفی که اسلام به ما می آموزد اساس انسانیتند. شاعر معروف ترک، یونس عمر، می گوید:

"بیا با یکدیگر دوست باشیم"



بیا زندگی را ساده بگیریم

بیا عشق بورزیم و محبت دیگران را جلب کنیم.

هیچ کس برای ابد در این دنیا نخواهد ماند.

آن کسانی که قلب و روحشان خالی از محبت الهی است، هم دشمن انسانیتند هم دشمن جان و روح خود. این افراد بی رحم خود را از مواهب و نعمت های معنوی محروم کرده اند. از طرف دیگر دوستان واقعی خداوند، همچون جلال الدین رومی و یونس عمر که به چشمه رحمت دست یافته اند، همچون گل های بهشتی محبوب دل همگان اند. این افراد حتی در بدترین شرایط این توانایی را دارند تا بذر امید در دل ها بکارند و زخم های جامعه را التیام بخشند.

مهم ترین صفتی است که همه انسان ها باید داشته باشند این است که همچون گل باشند. گل عطر خود را از بین خارهای تیز به اطراف می پراکند. یک مومن واقعی به جای جذب ویژگی های خار باید همچون گلی باشد که پس از ماه های طولانی زمستانی می شکفتد. رومی در این ارتباط می گوید: "آگاه باش که در باغ گل به دنبال کسی که بذرهای خار در جهان می کارد نباشی." رومی ادامه می دهد:

"تو که در چهره ماه نقص می بینی- در بهشت جز خار نصیبی



ای خارج کن، تو اگر وارد بهشت شوی در آنجا هیچ خاری جز خودت نمی بینی^{۴۰}

نیاکان عثمانی ما پس از نبرد نسبت به اسرای خود بسیار مهربان بودند. یک افسر اسیر یکبار گفته بود: "متشکرم، شما آنقدر ستم کار هستید که باعث شدید من عاشق دشمنم باشم!"

مایه تاسف است که این روزها بعضی از ماتریالیست ها و دین گریزان اسلام را با تروریست اشتباه گرفته اند. این یکی از هولناک ترین مصیبت هایی است که بشریت تا کنون تجربه کرده است. تروریسم نتیجه فقدان عشق و محبت است؛ چرا که در قلب ودل تروریست ها هرگز چنین احساسات متعالی راه ندارد. اسلام دین قلب ها است؛ و تروریست، که قلبی از سنگ دارد، هیچ بویی از اسلام نبرده است. اسلام از همان ابتدا و اساس همه انواع تروریسم و هرج و مرج را طرد کرده و به مسلمانان امر می کند حق همگان، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، را بدون هیچ گونه تبعیض رعایت کنند.

پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) مبلغانی را به قبایلی که مایل بودند درباره اسلام بدانند می فرستاد. یکبار در واقعه ای به نام بئر معونه مشرکان این مبلغان را در مسیر خود به سمت یک قبیله محاصره کرده و به قتل رساندند. پس از این واقعه پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) همیشه سربازانی را به همراه این مبلغان می فرستاد تا از آنان محافظت

۴۰. در رخ ماه عیب بینی می کنی در بهشتی خار چینی می کنی
گر بهشت اندر روی، تو خار جو هیچ خار آن جا نبینی غیر تو (م)



کنند. او به این سربازان امر کرده بود که از سلاح های خود تنها برای حفاظت از مبلغان استفاده کنند. اما یکبار خالد بن ولید، که فرمانده یکی از این گردان و محافظان بود، از سلاح خود بدون دلیل استفاده کرد و به بعضی از مردم و اموال آنان آسیب رساند. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) وقتی ماجرا را شنید فرمود: "خدای من، من در آنچه خالد انجام داد بی گناهم و از آنچه که انجام داد خرسند نیستم." او این سخنان را سه بار تکرار کرد و پس از آن علی (ع) را فرستاد تا غرامت همه چیز، حتی سگ های قبیله را که آسیب دیده بودند بپردازد. (تاریخ اسلام، ۱-۵۲۵-۲۷)

سلاطین عثمانی نیز در برخورد خود با مسلمانان از شیوه رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) تبعیت می کردند. آنان هرگز هیچ غیر مسلمانی را مجبور به پذیرش اسلام نکردند. آنان هرگز تلاش نکردند تا سایر ملل را نابود کرده و یا فرهنگ مردم را با رفتار امپریالیستی تغییر دهند. بلکه غیر مسلمانان را انسان هایی می دانستند که باید حقوق آنان محفوظ بماند. به دلیل این سعه صدر و بلند نظری بود که مردم در لهستان کنونی می گفتند: "ما هرگز به آزادی دست نخواهیم یافت مگر اینکه اسب های عثمانی از رودخانه ویستولا آب بنوشند..."

بنابراین مردم ستم دیده سایر ملل حکومت عثمانیان را به حکومت حاکمان خود ترجیح می دادند. وقتی عثمانیان قسطنطنیه را محاصره کردند، برخی از اشراف بیزانس پیشنهاد کردند از پاپ تقاضای کمک شود. جالب است که یکی از اشراف به نام نوتراس گفت: "من ترجیح می دهم عمامه عثمانیان را بینم تا تاج کاردینال های قسطنطنیه."



ما امروز در دنیای اسلام نیاز داریم که این شیوه تفکر سنتی اسلامی را به کار گیریم و به مردم، به خاطر خالق آنان، عشق بورزیم. این عشق و محبت به دلایل سیاسی نیست؛ بلکه برای جلب رضایت خداوند است. داستان زیر نمونه خوبی است از رحمتی که عرفا نسبت به مخلوق خدا نشان می دهند. روزی ابویزید بسطامی در جریان یکی از سفرهایش زیر سایه درختی توقف کرد، غذا خورد و سپس به راهش ادامه داد. پس از مدتی مورچه ای را در ساک غذای خود دید. او متوجه شد وقتی مشغول غذا خوردن بوده است مورچه از ساک او بالا رفته است. او از این که می دید مورچه را از خانه اش دور کرده است خیلی ناراحت شد. پس تمام راهی را که آمده بود بازگشت؛ و مورچه را به خانه اش بازگرداند. او می دانست که حقوق مخلوقات خدا، حتی یک مورچه، باید به اندازه حق انسان محترم شمرده شود. اسلام چنان روح لطیفی را در قلب مسلمان ها پرورش می دهد؛ که حتی با یک مورچه با حداکثر لطف و مهربانی رفتار می شود. چنین انسانی مسلماً حق هموعان خود را نیز بیش از هر چیز دیگری محترم می دارد. اما این شیوه زندگی تنها در صورتی امکان پذیر خواهد بود که انسان توانایی های معنوی، که او را محسود ملائک قرار می دهد، را رشد دهد؛ نه این که نفس را، که ممکن است او را به درجه ای پایین تر از حیوانات تنزل دهد، تغذیه کند.

دنیای امروز، با انبوه بی عدالتی ها و کشتار مردم بی گناه مواجه است. این شرایط نتیجه فرآیندی است که در آن انسان صرفاً به دنبال تامین نیازهای نفسانی بوده و از نیازهای معنوی و روحانی خود غافل شده



است. در دنیایی که نیازها و رفاه فردی در اولویت قرار گیرد، احساسات متعالی چون عشق و محبت و رحمت به دیگران ارزش خود را از دست می دهند. راه حل بسیاری از مشکلات امروز جامعه بشری این است که انسان هویت واقعی خود را باز یابد؛ حقیقت و نور اسلام را بشناسد و مطیع اوامر آن باشد. ضمن اینکه باید بداند زیبایی و جاذبه های دنیایی بسیار زود گذر و موقتی است.

این جهان تنها جایگاه آمادگی برای زندگی جاویدان در جهان آخرت است. عارف مشهور ترک و عاشق خداوند، یونس عمر، در یکی از شعرهای معروف خود می گوید: "به مخلوقات خداوند به خاطر خالق آنان عشق بورز." آیا همین یک مصرع بهترین راه برای درمان بیماری های روحی ستمگران نیست، تا پیش از ورود به جهان آخرت خود را به وسیله آن معالجه کنند؟

اگر این افراد می توانستند تنها بخش کوچکی از عشق یونس عمر به بشریت را در خود بیورانند، هرگز نمی توانستند مرتکب جنایات هولناکی شوند که در آن ها دست دارند. اگر آنها فقط همین یک مصرع را می فهمیدند، قلب آنان به جای اینکه جایگاه صفات کینه توزانه نفسانی باشد به نور عشق و محبت به بشریت منور می شد.

ما باید فریاد بزنیم که اسلام نباید برای اهداف سیاسی برخی مردم مورد سوء استفاده قرار گیرد. حساب انسان های مومن و با تقوا از کسانی که از دین برای رسیدن به اهداف شوم خود بهره می گیرند جداست.



در تاریخ اسلام شاهد گروه هایی چون خوارج بوده ایم که به نام اسلام مردم بی گناه را به قتل رسانده اند؛ به این دلیل که تنها هدف آنان کسب قدرت بوده است. هم چنین شاهد بوده ایم که عده ای برای توجیه اهداف شیطانی خود از اسلام سوء استفاده کرده اند. انسان های شیطان صفت برای رسیدن به مقاصد ظالمانه خود از احساسات ارزشمند و اعتقادات مذهبی صرفاً برای پیشبرد تمایلات نفسانی خود استفاده می کنند؛ و در نتیجه هم دین و هم مومنان را بدنام می کنند. اگرچه آن طور که رومی می گوید، این افراد بهای سنگینی برای رفتار شیطانی خود خواهند پرداخت:

اغلب مردم مانند درندگانند، هرگز زمانی که می گویند: "سلام
علیکم" به آنان اعتماد نکن.

قلب آنان جایگاه شیطان است، به سخنان انسان های شیطان صفت
گوش نکن.

کسی که با نفس شیطانی "لا حول و لا" می گوید مانند خری است
که بدون هیچ تفکری وارد میدان جنگ می شود.^{۴۱}

رومی برای هشدار دادن به قلب های پاک مردم بی گناه نسبت به
خطر چنین خطا کارانی ادامه می دهد:

کسی که در ظاهر به تو می گوید: "محبوب من"

از سلام علیکشان کم جو امان
کم پذیر از دیو مردم دمدمه
هم چو آن خر در سر آید در نبرد (م)

۴۱. آدمی خوارند اغلب مردمان
خانه دیو است دل های همه
از دم دیو آن که او لا حول خورد



مانند یک قصاب پوست تو را می کند.

او چرب زبانی می کند تا پوستت را از تنت بکند، وای بر او که
تریاک از دشمن می گیرد.^{۴۲}

تروریست های جنایتکار برای ماسک زدن بر قلب بی رحم خود، که
هیچ گاه عشق الهی را درک نکرده است، ظاهری انسان دوستانه به خود
می گیرند؛ اگر این افراد نظریه پرداز بودند، عقایدی را رواج می دهند که
مردم را آلوده می کرد؛ و اگر اخلاق گرا بودند، بی اخلاقی را تبلیغ می
کردند. رومی سرشت حقیقی این افراد را با جملات زیر نشان می دهد:

اگر گلی در دست گیرد خار می شود

و اگر به سوی یک دوست رود، چون مار او را می گزد.^{۴۳}

به طور خلاصه این گونه افراد قاتلان روحند. آنان از کور کردن
چشمان مردم و فلج کردن حساسیت آنان لذت می برند. آنان با به
کارگیری همه روش های غیر انسانی، مانند مواد مخدر، انسان را در حد
حیوان تنزل می دهند؛ و به جای پروراندن منطق و استدلال انسانی، تنها
احساسات کینه توزانه و جنبه های خشونت آمیز را پرورش می دهند. آنان
همواره در طول تاریخ بدترین دشمن بشریت بوده اند. خداوند متعال
ویژگی این گونه افراد را این چنین معرفی می کند:

۴۲. دم دهد گوید تو را ای جان و دوست
دم دهد تا پوست بیرون کشد
۴۳. گر گلی گیرد به دست خاری شود
تا چو قصابی کشد از دوست پوست
وای آن کز دشمنان افیون چشد (م)
ور سوی باری رود ماری شود (م)

« هنگامی که به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید
می گویند: ما فقط اصلاح کننده ایم. آگاه باشید! اینها همان
مفسدانند؛ ولی نمی فهمند.» (بقره؛ ۱۲-۱۱:۲)

هیچ کس نمی تواند ادعا کند که قصابی شهروندان یک عمل مذهبی
و دینی است؛ و هیچ کس نباید چنین رفتاری را با "جهاد" اشتباه گیرد.
واقعیت این است آن کسانی که از مذهب برای توجیه مقاصد شیطانی
خود استفاده می کنند، مورد غضب خداوند قرار می گیرند. خداوند
متعال نتیجه ناخوشایند این رفتار آنان را در آیه زیر توضیح می دهد:

"به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس،
انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد،
چنان است که گویی همه انسانها را کشته؛ و هر کس، انسانی
را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را
زنده کرده است. و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل
آوردند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدی و
اسراف کردند." (مائده، ۳۵:۵)

قرآن کریم کشتن یک نفر را معادل کشتن تمام انسان ها می داند.
زیرا یک قاتل در واقع به قداست حیات یک انسان حمله میکند. اگر
کسی انسان بیگناهی را به قتل برساند، معنای عمل او این است که می
تواند برای نفع شخصی خود همه انسان ها را بکشد. او با چنین کاری
الگوی دیگران برای انجام اعمال مشابه شده و به آنان جرات و جسارت

جنایت کردن می دهد. به همین دلیل کشتن افراد بی گناه در اسلام بزرگترین جرم است؛ و هرکس مرتکب آن شود خشم خداوند را در جهان آخرت به خود خریده است. از طرف دیگر اگر کسی جان انسانی را نجات دهد، مانع انجام جنایت شود و یا عواملی که باعث کشتار انسان ها می شود را برطرف نماید، مثل این است که زندگی همه بشریت را نجات داده باشد.

رومی اسلام را به آب حیات تشبیه می کند و می گوید هیچ کس در کنار آب حیات نمی میرد: "هیچکس تا کنون در کنار آب حیات نمرده است."^{۴۴}

هدف تمام احکام و قوانین اسلام حفظ حیات انسان در هر دو بعد جسمی و معنوی است. اسلام همواره بشریت را به داشتن باورهای صحیح و اعمال شایسته دعوت می کند؛ و در وجود انسان ها احساس مهربانی، عشق خدمت به انسان ها، عشق به خردورزی، ادب، دل رحمی و احترام به عدالت را می پروراند.

به ویژه در طول ماه مبارک رمضان اسلام جو معنوی خاصی برای مسلمانان ایجاد می کند. مسلمانان در طول این ماه روزه می گیرند، نماز تراویح^{۴۵} می خوانند، و سخاوتمندانه به فقرا کمک می کنند. با روزه گرفتن شریان هایی که با بیماری بی رحمی مسدود شده اند باز و تمیز

۴۴. جاذب آب حیاتی گشته ای اندر آب زندگی آغشته ای (م)

۴۵. تراویح لغتی عربی است و به نمازهایی اطلاق می شود که در شب های ماه رمضان پس از نماز عشا به جماعت اقامه می کنند. (م)



می شوند و قلب انسان با ضعفا، فقیران و بی پناهان و تنهایان احساس همبستگی می کند.

رمضان ماه رحمت است. یک مسلمان با پرورش حس مهربانی و رحمت، از آنجا که با تلاش در جهت کنترل کردن امیال نفسانی، آنها را مهار می کند، می تواند بهتر و با اعتقادات قوی تر اسلام را پیاده کند. در این فرآیند روح صیقلی شده و نسبت به امدادهای الهی حساس ترمی شود. میوه درخت رحمت، بخشایش، سخاوت و تواضع است. ما با خدمت کردن به هموعان به تدریج می آموزیم که حسادت را کنار بگذاریم. این صفاتی که دستیابی به آنها به نظر سخت می آید، در ماه مبارک رمضان دست یافتنی تر می شود. روح در تلاش برای انجام اوامر الهی محدودیت ها را پشت سر گذاشته و نسبت به تمام انسان ها حساس می شود. مسلمان در این ماه با روحیه خدمت به همگان، تلاش می کند به کمال پروردگارش دست یابد.

به طور خلاصه دست یابی به نشاط واقعی در اسلام به دو عامل ایمان به یگانگی خدا و انجام عمل صالح بستگی دارد. مسلمان واقعی فکر و قلبش را وقف خداوند و زندگیش را وقف خدمت به بشریت می کند؛ و لذا زندگی او همواره با تقوا و رعایت اخلاقیات همراه است. رومی این خصلت را این گونه توصیف می کند:

”خوشا آن زشتی که خوبی حریفش گردید و وای بحال گل رخی
که با خزان قرین شد.“^{۴۶}

بارالها، با عمل به اسلام، دنیا و آخرت را برای ما مایه مسرت و شادی
قرار ده.

خداوندا! امت اسلام را از همه مصائب و بدرفتاری ها حفظ کن.

آمین!



اهمیت روش ها در عرفان

ابودردا، یکی از اصحاب پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او)، قاضی دمشق بود. او به دلیل شغلی که داشت با جنایتکاران زیادی در تماس بود. روزی ابودردا در مورد یک جانی قضاوت کرد و حکم داد. در این حال شنید که حاضران در محکمه متهم را لعن و نفرین می کنند. لذا از آنان پرسید:

" اگر ببینید کسی در یک چاه عمیق افتاده است چکار خواهید کرد؟" آنان گفتند:

" طنابی می اندازیم تا او را نجات دهیم."

- "چرا پس تلاش نمی کنید این مرد را که در چاه گناه سقوط کرده نجات دهید؟" آنان از این گفتار ابودردا تعجب کردند و پرسیدند:
"آیا تو از این گناهکار متنفر نیستی؟" ابودردا خردمندانه پاسخ داد:
"من دشمن شخص او نیستم بلکه دشمن گناه اویم."

ابودردا می خواست به این ترتیب درسی به مومنان بدهد. حکمت ابودردا انعکاسی است از اخلاق پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) که

اساس تصوف و عرفان را تشکیل می دهد. این شیوه تفکر نمی گذارد گناهکار در گناهان غرق شود، بلکه به او فرصت می دهد تا توبه کند و در دریای محبت، عشق و غفران تزکیه شود. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) با ابوجهل بت پرست که یکی از سرسخت ترین دشمنان او بود، به همین گونه رفتار می کرد؛ و به جای اینکه او را به خاطر گناهانش مجازات کند، با مهربانی به رستگاری و تطهیر در دریای رحمت الهی دعوت می کرد.

خداوند متعال توبه کاران را بسیار دوست می دارد؛ و نسبت به آنان رحمت دارد. اگر گناهکاری توبه کند، خداوند همه گناهان او را می بخشاید و گذشته او را پاک می کند؛ و چه بسا اگر شخص در توبه خود اخلاص داشته باشد، گناهان او را به حسنه مبدل می سازد. خداوند متعال درباره توبه کنندگان می فرماید:

"مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است!" (فرقان، ۲۵:۷۰)

کسانی که سهم خود از عشق و رحمت الهی را کسب نکرده اند، هم دشمن خود و هم دشمن بشریتند. آنان راه خود به سمت دریافت غذای معنوی را مسدود کرده اند. در نقطه مقابل اینان، دوستان خداوند قرار دارند؛ که به چشمه رحمت دست یافته اند. افرادی مانند جلال الدین رومی و یونس عمر ریحان های بهشتی اند که همه انسان های نیک

سرشت آنان را دوست دارند. چنین افرادی حتی در بدترین شرایط به مردم امید می‌دهند؛ و زخم‌های جامعه را درمان می‌کنند. همان‌طور که گفته شد این یکی از صفات مهم است که همه مسلمانان باید داشته باشند. عبدالله رومی اشرف‌الغلو راه عرفان را اینگونه شرح می‌دهد: "انسان باید بتواند به خاطر دوستش جام زهر را همچون شکر سر بکشد."

محمود سمیع (رض) نیز سرمشق خوبی از برخورد محبت‌آمیز و مهربانانه با گناهکاران است. روزی یکی از دانش‌آموزان او با ناراحتی به خانه او آمد و در زد. او کاملاً مست بود و اصلاً شرایط مناسبی برای وارد شدن به خانه شیخ را نداشت. کسی که در را باز کرد با دیدن او عصبانی شد و پرخاش کرد و پرسید: "چکار می‌کنی؟ هیچ می‌دانی به دیدن چه کسی آمده‌ای؟" مرد بیچاره پاسخ داد: "آیا غیر از اینجا، جای دیگری هست که من بتوانم به آن وارد شوم؟" مرشد محمود سمیع این کلمات را شنید و جلو آمد؛ و دانش‌آموز را به داخل قصر معنویت خود هدایت کرد؛ او را دلداری داد و در رفع مشکلاتش به او کمک کرد. محمود سمیع قلب مجروح این دانش‌آموز را با عشق و رحمت درمان کرد. این معالجه مهربانانه به این مرد کمک کرد بر مشکلاتش غلبه کرده و از گناهان توبه کند. او بعدها به یک انسان پرهیزکار تبدیل شد.

دیدگاه اهل عرفان نسبت به انسان یک دیدگاه مثبت و دوستانه است. یک مکتب عرفانی به جای کندوکاو در گناهان افراد و برجسته ساختن ویژگی‌های منفی، سرشت پاک آنان را مورد توجه قرار داده و تلاش می‌کند جنبه‌های مثبت درون افراد را پرورش دهد. اما این رویکرد نباید

باعث گمراهی ما شود؛ و گمان کنیم مکاتب عرفانی و اهل معرفت انجام گناه را مجاز می دانند.

آنان وجود گناه را تحمل نمی کنند، اما با گناهکاران مهربانند و تلاش می کنند قلب آنان را تسخیر کرده و به آنان کمک کنند. یک گناهکار از نظر یک عارف مانند پرنده ای است که بال هایش شکسته و دلسوزی و شفقت او را به خدا جلب می کند. هدف عارف کمک به گناهکاران و تسلی روح مجروح آنان است. او این کار را فقط به خاطر رضای خدا انجام می دهد. باید به خاطر داشت که عشق ورزی و محبت به انسان ها، به خاطر خداوند، یکی از موثرترین راه ها برای رسیدن به کمال معنوی است. عمر بن خطاب (رض) روایت می کند:

” در زمان حیات پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) مردی بود به نام عبدالله که لقب او حمار (الاغ) بود. او همواره پیامبر را می خندانده؛ با این حال پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) گاهی اوقات او را به خاطر شراب خواری تازیانه می زد. روزی او را به اتهام شراب خواری نزد رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) آوردند و تازیانه زدند. در این هنگام یک نفر از بین مردم فریاد زد: ”خداوند او را لعنت کند. این چندمین بار است که او را به خاطر این اتهام نزد رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) می آورند.“ پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) فرمود: ”او را لعن و نفرین نکن. به خدا سوگند من می دانم که او خدا و رسولش را دوست دارد.“ (بخاری)

انسان تنها به این دلیل اشرف مخلوقات است که انسان است. رفتار و صفات ناشایست این جایگاه را تغییر نمی دهد؛ زیرا هر زن و مردی حامل نفخه الهی از جانب خداست. سرشت الهی همواره با انسان است، گرچه گناهکاران از ارزش و جایگاه خود در بارگاه الهی آگاه نیستند. مثل این است که حجرالاسود در گل سقوط کرده باشد. هیچ مسلمانی نمی تواند چنین چیزی را تحمل کند؛ و تلاش نکند حجرالاسود را به جای مقدس خود بازگرداند. مسلمانان حجرالاسود را با اشک خود تمیز می کنند؛ و برق می اندازند. حتی اگر گرد و غبار روی حجرالاسود را پوشانده باشند، مسلمانان برای آن حرمت قائلند. آنان اصل و منشاء سنگ را در نظر می گیرند؛ و اینکه از بهشت نازل شده است. چنین وضعی در مورد انسان ها نیز صادق است. آنان از بهشت آمده اند [یعنی پدر ما آدم (ع)] و هرچه قدر گناه کنند این سرشت الهی از بین نخواهد رفت.

به همین ترتیب یک پزشک هرگز از نقایص و لغزش های بیماران خود ناراحت نمی شود. بیماری در نتیجه بی توجهی، تنبلی و سایر کوتاهی های بیمار رخ می دهد؛ اما یک پزشک خوب به درد ورنج بیماران خود توجه می کند؛ نه به کوتاهی های او. پزشک سریعاً مشغول درمان بیمار می شود؛ و زمان را باخشمگین شدن نسبت به بیمار هدر نمی دهد. به همین ترتیب، عارف یک پزشک روحانی است؛ و وقتی در اجتماع یک بیمار روحی می بیند، به جای شکایت کردن فوراً شروع به درمان او می کند. عارف مانند یک جلیقه نجات در طوفان های معنوی است. دادن جلیقه نجات به کسی که در حال غرق شدن است یک وظیفه



و باعث خوشحالی است؛ حتی اگر آن فرد به دلیل کوتاهی خود به ورطه نابودی افتاده باشد. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) پس از جنگ خیبر فرمود: «ای علی، (تاجایی که به جبران خسارت معنوی مربوط می شود) هدایت یک نفر به اسلام برای تو از داشتن همه آنچه که خورشید به آن ها می تابد و غروب میکند بهتر است.»

خداوند متعال اهمیت نجات یک نفر از نابودی را در آیه ای که اخیراً در بالا ذکر کردیم نشان می دهد:

« و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است

که گویی همه مردم را زنده کرده است. » (مانده، ۳۲:۵)

بدترین گناهی که یک نفر می تواند انجام دهد، شریک قرار دادن برای خداوند و انکار وجود او است. درمان چنین گناه کبیره ای نیز با بردباری و نرم خوئی امکان پذیر است. وقتی خداوند متعال موسی (ع) را به دربار فرعون فرستاد، به او امر کرد با فرعون به نرمی و مهربانی (قول لین) سخن بگو. هدایت موفق آمیز یک نفر به اسلام بزرگترین دستاورد برای یک مومن و پلی به سمت رستگاری است. خداوند متعال وقتی به موسی (ع) امر کرد با فرعون به نرمی سخن بگو، از میزان عداوت فرعون بی خبر نبود. او می خواست به ما روش دعوت به اسلام را بیاموزد.

ما هرگاه می خواهیم با دیگران درباره اسلام صحبت کنیم، باید مهربان و نرمخو باشیم؛ حتی اگر طرف مقابل ما، مثل فرعون، نسبت به اسلام کینه و عداوت داشته باشد. ما نباید اجازه دهیم احساسات بر ما غلبه

کند؛ و نباید نسبت به غیر مسلمانان با خشونت رفتار کنیم. تهدید، لعن، نفرین و مانند آن رفتار مورد قبول اسلام برای تبلیغ دین نیست. رومی با برجسته کردن چنین واقعیتی در مثنوی می‌گوید:

”این کلام خداوند به موسی را درک کن:” به زیبایی با فرعون سخن بگو” و با او با مهربانی رفتار کن! زیرا اگر به روغن داغ آب اضافه کنی، تنها باعث شعله ورتن شدن آتش خواهی شد؛ و هم روغن و هم ظرف را تباہ خواهی کرد.“^{۴۷}

در آیه زیر خداوند ما (امت اسلامی) را در ارتباط با شخصیت پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) مورد خطاب قرار می‌دهد.

”به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش!) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.“ (آل عمران؛ ۱۵۹:۳)

در بین آیات بسیار دیگری که روش دعوت به اسلام را به ما می‌آموزد، آیه زیر بسیار برجسته است:

نرم باید گفت قولاً “لینا”
دیگدان و دیگ را ویران کنی (م)

۴۷. موسی در پیش فرعون زمن
آب اگر در روغن جوشان کنی

”با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما!
و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!
پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه
شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است.“ (نحل: ۱۲۵)

این نوع بردباری و مهربانی نه تنها نسبت به گناهکاران و منکران، بلکه نسبت به مومنان نیز باید نشان داده شود. همه ما انسانیم و حتی کسانی که به بهترین وجه به اسلام عمل می‌کنند ممکن است گاهی اشتباه کنند. اگر برای تصحیح خطای افراد از یک روش خصمانه استفاده کنیم، ممکن است نتیجه عکس بگیریم؛ و با بی ادبی و رفتار نامطلوب خود حال فرد را بدتر کنیم. حتی فرزندان نمی‌توانند رفتار خشونت آمیز والدین را تحمل کنند؛ و یک توصیه و پند بسیار مفید نیز، اگر با روشی توهین آمیز بیان شود، ارزش خود را از دست خواهد داد.

نباید فراموش کنیم که روح و روان انسان بسیار شکننده است؛ و هرگز نباید با یک گناهکار- حتی اگر گناهی که مرتکب شده بسیار زیاد باشد- رفتاری خصمانه و خشن داشته باشیم. رفتار ما باید ارزش و جایگاهشان را به یاد آنان بیاورد؛ و به آنان کمک کند توانایی‌های معنوی خداداد خود را بهبود بخشند. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) قویا به ما هشدار می‌دهد بی احترامی و اهانت به مومن گناه است؛ و ما هرگز نباید به دلیل وضعیت و رفتار بد یک نفر به او توهین کنیم. او فرمود: ”این گناه بزرگی برای یک مومن است که به برادر مسلمان خود اهانت کند.“ (ابوداؤد، مسند احمد)

بزمی عالم، یک بانوی اشرافی دوران عثمانی، برای حفاظت از شرافت و شخصیت غلامان بنایی را در دمشق تاسیس کرد؛ تا هرگونه خسارت احتمالی را که در حین کار وارد می کردند، جبران نماید. به این ترتیب غلامان و کارگران وقتی چیزی را می شکستند، احساس خیلی بدی پیدا نمی کردند.

در تبلیغ برای اسلام همیشه باید نسبت به مردم نرمش و مهربانی نشان دهیم؛ و انتقاد و مسئولیت را متوجه خود سازیم. خداوند متعال می فرماید:

"و همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است!" (فرقان، ۵۸:۲۵)

در آیه ی دیگری می فرماید:

"ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! به یقین (همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است!" (حجرات، ۱۲:۴۹)

کسانی که به این آیات عمل می کنند، الگوی اخلاق و پرهیزگاریند. چنین مردمی به خوبی درک کرده اند که این دنیا از آخرت جدا نیست؛ چرا که همه ما از این جهان به جهان آخرت سفر می کنیم. عثمان غازی-

موسس فرقه عثمانی - یکی از کسانی بود که مطابق با این آیات زندگی می کرد. مرشد او، شیخ ادبعلی^{۴۸}، روزی او را این گونه پند داد:

پسرم! تو اکنون یک پادشاهی. از حالا سهم ما عصبانی شدن از تو و سهم تو شکیبایی است. وقتی ما از تو ناراحتیم وظیفه تو این است که دل های ما را به سوی خود جلب کنی؛ وقتی تو را سرزنش می کنیم، باید صبور باشی، وقتی ما خطا کار و ضعیفیم باید مددکار ما باشی و نسبت به لغزش هایمان شکیبایی کنی. هرگاه مشکلی داریم و با یکدیگر نزاع می کنیم، وظیفه تو این است که هر آن در کنار ما باشی. وقتی ناعادلانه سخن می گوئیم وظیفه تو این است که ما را ببخشایی... پسرم! از هم اکنون، هرگاه ما دچار تفرقه شدیم وظیفه تو این است که ما را متحد سازی. اگر ما تنبل شدیم، وظیفه تو این است که کار کنی و ما را مجبور کنی که سخت کار کنیم.

این ها توصیه های گرانبهایی برای حاکمان است - وقتی با آنان بدرفتاری می شود، باید به خاطر رضای خدا گذشت کنند. آنان باید تحت هر شرایطی نسبت به زیر دستان خود عشق و رافت داشته باشند.

وقتی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) می خواست نشان دهد کار شخصی اشتباه است، درباره آن خطا صحبت می فرمود؛ و هویت شخصی را که مرتکب آن خطا شده بود فاش نمی کرد. او در عین حال که به مردم

درباره آن خطا آموزش می داد، هیچکس را نسبت به آن متهم نمی کرد. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) می پرسید: "چه اتفاقی برای من افتاده است که می بینم شما این یا آن (خطا) را مرتکب می شوید؟" گویا گناه دیدن خطا را به خود نسبت می داد.

این یک رفتار معمول در بین عرفا است، که شخصی را که مرتکب گناهی شده است متهم نمی کنند؛ به این دلیل که راه خدا، راه پیروزی بر قلب ها و بازسازی آنها است، نه شکستن آن ها.

شاعر معروف عارف، یونس عمر، این واقعیت را در ادبیات زیر بیان می کند:

دل عرش خداوند است

خداوند به درون قلب می نگرد

بدبخت دو عالم کسی است که

قلبی را می شکند!

بخشودن مسلمانان گناهکار و واکنش نشان دادن بامحبت نسبت به کسانی که آسیب رسانده اند و متهمند، یکی از مهم ترین ویژگی های یک مومن صالح است. یک مومن صالح حتی برای بهبود مومنانی که مرتکب گناه می شوند و برای شفای روح آنان در این جهان و جهان آخرت و توفیق آنان به توبه، دعا می کند. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) بزرگترین سرمشق رحمت و مهربانی است. وقتی مردم طائف به

ایشان سنگ می زدند، به جای اینکه خواهان مجازات آنان باشد، برای بخشایش آنان دعا فرمود. او هرگز به درگاه خداوند برای نابودی مردمی که به ایشان صدمه می زدند، دعا نکرد. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) همچنین برای آمرزش مردم مکه، که بزرگترین دشمنان او بودند، دعا فرمود. به واسطه دعاهای پیامبر بسیاری از ستمکاران مسلمان شدند. قرآن به ما هشدار می دهد:

”هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، آن گاه خواهی دید (همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!)“ (فصلت، ۴۱:۳۴)

پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) هم چنین شرح می دهد که نیکی این نیست که کار نیکی را به منظور جبران کار نیک دیگری انجام دهیم، و یا پسندیده نیست که بدی را با بدی جبران کنیم، بلکه نیکی آن است که عمل ناشایستی که علیه شما انجام شده است را با نیکی جبران کنید. (ترمذی)

اگر ما آنگونه که در این حدیث آمده با افراد رفتار کنیم، کسی که دشمن ما است دوست مان خواهد شد؛ و اگر از دوستانمان باشد، دوستی او عمیق تر خواهد گشت. امروز در دنیای غرب مردم به جنبش های عرفانی رو کرده اند، تا از حملات بی رحمانه فلسفه ماتریالیستی بگریزند؛ زیرا شیوه زندگی ماتریالیستی انسانیت نوع بشر را به نابودی می کشاند. بنابراین برای دعوت مردم دنیای غرب به اسلام به کارگیری

این تنها راه مطمئن و قابل اتکا برای نجات کسانی است که انواع مصائب روحی آنان را احاطه کرده و دردriای غفلت از خداوند غرق شده اند. از طرف دیگر باید قویاً تاکید کرد که شکیبایی در برابر انسان های گناهکار تنها در مقابل گناهانی که جنبه فردی و شخصی دارند امکان پذیر است. گناهکارانی را که گناه شان به جامعه آسیب وارد کرده و نظم جامعه را برهم می زند، نمی توان تحمل کرد. کسانی که مرتکب ظلم می شوند و نظام اجتماعی را به خاطر منافع شخصی خود تخریب می کنند، شایسته عشق و شکیبایی ما نیستند. هم چنین شایسته است که مردم معمولی از گناه و گناهکاران دوری کنند؛ و از طریق این رفتار قهرآمیز از ارتکاب به گناه بگریزند. کناره گیری از گناهکاران برای جلوگیری از آلوده شدن به گناه لازم است. گناه، برای انسان های غافل هم چون آواز پری دریایی و سوسه انگیز است؛ به طوری که به راحتی مرتکب آن می شوند. بنابراین، سبک شمردن گناه دو تاثیر مضر دارد: اول اینکه انجام گناه را آسان می سازد؛ و دوم اینکه خشم خداوند را به دنبال دارد. به عبارت دیگر ما باید گناهکاران را تحمل کنیم نه خود گناه را. حدیث زیر که انس بن مالک آن را نقل کرده است همین موضوع را شرح می دهد:

پیامبر (ص) فرمودند: "کارها را برای مردم آسان بگیرید (در ارتباط با امور دین) دین را برای آن ها سخت نکنید، به آنان بشارت های خوب بدهید و آنان را (از اسلام) نگریزاند." (بخاری)

البته این کار باید بدون آسیب رساندن به اساس دین و بدون گمراهی از صراط مستقیم انجام شود.

پروردگارا! ما را از جمله کسانی قرار ده که به حکمت و عشق الهی دست یافته‌اند. قلب ما را از عشق و رحمت به مخلوقات به خاطر رضای خودت انباشته کن. زیبایی و پاداش الهی را جایگزین زشتی‌ها و گناهان ما کن. زندگی مردم ما را در صلح و عشق متقابل قرار ده و ما را از همه انواع مصائب و ناباوری‌ها حفظ کن.

آمین!



عشق (محبت)

عشق شادی، لذت، آرامش و مزه زندگی زودگذر ما است. عشق خمیر مایه وجود است. توانایی عشق ورزیدن یکی از بزرگترین هدایای خداوند به بندگان است. بنابراین عشق باید به چیزهایی نثار شود که ارزش آن را داشته باشد. عشق باید برای قلب هایی به کار برده شود که حقیقتاً محبت را درک می کنند. عشق ورزیدن به انسان ها و مخلوقات این جهان گامی است به سوی دست یابی به مقام بلند عشق الهی. با این حال، متأسفانه اغلب انسان ها عشق را، که یک هدیه الهی است، قربانی امیال نفسانی و زودگذر خود می کنند.

با کمال تأسف باید گفت اگر عشق نثار کسی شود که حقیقتاً شایستگی آن را ندارد، بزرگترین خسران در این زندگی است. عشقی که در چنگال علایق دنیایی بی ارزش گرفتار شود، مانند گل زیبایی است که بین سنگفرش های پیاده رو روییده و در بازی سرنوشت، دیر یا زود لگدمال شده و خواهد مرد. چه بدبخت است الماسی که در خیابان می افتد و گم می شود! و چه خسران بزرگ و اندوهباری برای اوست که جزء مایملک کسی باشد که لیاقت آن را ندارد!

عارف بزرگ، مرشد جلال الدین رومی داستان آموزنده زیر را، برای نشان دادن کسانی که در نتیجه نثار کردن ثروت عشق برای اشیای بی ارزش و فانی از عشق الهی دور مانده اند، بیان کرده است:

"کسانی که محبت این دنیا را در دل دارند و قلب خود را نثار آن کرده اند، همچون شکارچی هستند که تلاش می کنند سایه ای را شکار کنند. او چگونه می تواند مالک آن سایه شود؟ به همین ترتیب یک شکارچی نادان سایه یک پرنده را به جای خود پرنده اشتباه می کند و تلاش می کند آن را بگیرد. حتی پرنده بروری شاخه ی درخت در شگفت است که شکارچی سایه می خواهد چکار کند!"^{۴۹}

قلبی که در آن بذرهای عشق نروید، از نابودی نجات نخواهد یافت؛ و قلبی که برده احساسات نفسانی است و تحت کنترل آن ها قرار دارد، جنازه احساسات معنوی را حمل خواهد کرد. اما عشقی که از سرچشمه الهی تغذیه می شود، همچون گل های بهشتی است که رایحه معطری از آنان تراوش می کند. این گل ها حتی اگر پژمرده شده و برگ هایشان بیافتند، تمام آن چیزی که برای سرزنده شدن و رویش مجدد لازم دارند لبخندی از این سرچشمه معنویت است.

می دود بر خاک پران مرغ وش
می دود چندان که بی مایه شود
بی خیر که اصل آن سایه کجاست
ترکش خالی شود در جست و جو
از دویدن در شکار سایه تفت (م)

۴۹. مرغ بر بالا پران و سایه اش
ابلهی صیاد آن سایه شود
بی خبر کان عکس آن مرغ هواست
تیر اندازد به سوی سایه او
ترکش عمرش تهی شد عمر رفت

کسانی که به عشق الهی، که منبع اصلی عشق است، دست می یابند، می توانند به همه موجودات زنده دیگر عشق بورزند. به عبارت دیگر آنان این توانایی را پیدا می کنند که از دیدگاه خالق به موجودات زنده نگاه کنند. آن دسته از دوستان خداوند که به این مقام رفیع دست یافته اند، خود را از همه لذات نفسانی تطهیر می کنند؛ و با این اعتقاد که لذت واقعی را در علم و عشق الهی می توان یافت، زندگی می کنند. در یک حدیث قدسی آمده است:

”... بنده من با چیزی دوست داشتنی تر از تکالیف دینی که بر او واجب کردم به من نزدیک نمی شود. او با نوافل به من نزدیک تر می شود تا اینکه من نیز او را دوست بدارم. پس هنگامی که او را دوست بدارم گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او که با آن می بیند و زبان او که با آن سخن می گوید و دست او می باشم آنگاه که با آن برگیرد و پای او آنگاه که راه می رود... (بخاری)

دستیابی به این مقام رفیع معنوی به اندازه فتح بلندترین قله های روی زمین نادر است. کسانی که این نعمت و شرافت الهی بخشی از وجود و شخصیت آنان می شود، دیگر یک انسان معمولی نخواهند بود. این افراد به شیوه ای انحصاری با موجودات زنده جهان سخن می گویند. تنها شرط لازم برای رسیدن به این مکان آشنایی قلب با زبان مخلوقات است.

برای کسی که گوش شنوا داشته باشد، در چهچه بلبل، گلبرگ های گل یا یک جوی روان آوازهای متفاوت بسیاری وجود داشته و نسیم شب

داستان های بیشماری برای گفتن دارد. برای کسانی که هوشیارند، بادهای صبحگاهی چه بسیار نسیم های متفاوتی را با خود حمل می کنند. مومن کامل، که قلبش آکنده از عشق و الفت به خداوند است، کسی است که می تواند عمیقا اسرار الهی و حکمت را در این دنیا درک و مشاهده کند. آیا امکان دارد مشاهده تمام این اسرار الهی و شاهکارهای باشکوه خلقت و جلوه های سوزان عشق الهی عقل سلیم و قلب زنده را نسوزاند؟

ارزش عشق به اهمیت و کمال معشوق بستگی دارد. براین اساس اوج عشق انسان، عشق به پیامبر، محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) است؛ زیرا امکان ندارد بتوان انسان دیگری را تصور کرد که بیش از او شایستگی عشق ورزیدن را داشته باشد.

اما حتی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) نیز آخرین ایستگاه عشق نیست. مقصد نهایی عشق انسان باید خداوند، یعنی خالق همه وجود، باشد. آخرین مرحله و مقصد نهایی عروج انسان درعشق معنوی خداوند است. عرفا این جایگاه را فنا فی الله و بقا بالله می نامند. در این جایگاه انسان، همانند رودی که به اقیانوس می رسد و در آن محو می شود، به لقالله نائل می شود.

یکی از دوستان بزرگ خداوند در شعر خود، سوختن در آتش فنای در رسول (فنا فی الرسول) و فنای در الله (فنا فی الله) را اینگونه بیان می کند:^{۵۰}

۵۰. فناالرسول یعنی خالی کردن قلب از ویژگی ها و کیفیت هایی که با سنت پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) مغایر است به وسیله غلبه بر نفس

ای عشق من! از شکوه زیبایی تو است که چشمه می جوشد
گل در در تب و تاب است و بلبل در آتش. سنبل سوزان است و
عرش و فرش در سوزو گداز!
نور تو، که چون خورشید درخشان است همه عاشقان را می
سوزاند.

قلب در سوزو گداز است، سینه می سوزد و دو چشم گریان در
آتشند!

آیا می شود جنازه شهید عشق را با این آتش غسل داد؟
بدن در آتش است، تابوت می سوزد، و آب خنک و گوارا
سوزان!

دستیابی به عشق به الله مستلزم عشق حقیقی به رسول خدا است.
عشق به رسول الله مرحله قبل از عشق الهی است. به همین دلیل کسانی
که محبت به رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) را تجربه نکرده
اند قادر به چشیدن طعم عشق به خداوند نخواهند بود. انسان باید بداند
تنها جویبار عشق و محبتی که به اقیانوس وصل الهی می ریزد، عشق به
رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) است. عشق به رسول الله عشق به
خداوند، اطاعت از او اطاعت از خداوند و سرپیچی و عصیان از او عصیان
درمقابل فرمان خداوند است. در نتیجه وجود با برکت پیامبر (صلوات و
رحمت خدا بر او) ضامن عشق به تمام بشریت است. آن طور که قرآن
می فرماید:

«بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا
خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا
آمرزنده مهربان است.» (آل عمران، ۳:۳۱)

شکی نیست که بزرگترین نشانه عشق اطاعت کردن و قربانی شدن
در راه معشوق است. عاشق به اندازه محبتی که به معشوق خود دارد با او
همانند سازی می‌کند. اگر قلب عاشق باشد، اخلاص، نیت پاک و طاهر
و رحمت الهی نیز وجود خواهد داشت. اعمال انسان، اگر از روی علاقه و
محبت انجام شوند، ارزش والاتری خواهند داشت؛ و در مقابل اعمالی که
از سر عشق نباشند، ساختگی و بدون اخلاص خواهند بود؛ و تنها نفسانیات
انسان را تقویت خواهند کرد.

حتی اعمال بسیار جزئی و به ظاهر بی اهمیت، اگر از سر عشق انجام
شوند، بسیار برتر از رفتار و اعمالی هستند که در ظاهر بسیار برجسته و
قابل توجهند؛ اما با اخلاص همراه نیستند. مهمترین تجلی چنین عملی را
می‌توان در عشق به الله که سرلوحه همه محبت‌ها است دید. بالاترین
و کامل‌ترین جایگاه بنده رسیدن به نعمت عشق الهی است؛ با این حال
شکی نیست که عشق را نیز، همچون هر چیز دیگری، خداوند متعال خلق
کرده است. بنابراین بدون اجازه او بنده هرگز نمی‌تواند به چنین مقامی
دست یابد. وظیفه بنده این است که دعا و التماس کند؛ و به خداوند پناه
ببرد. قرآن می‌فرماید:



« بگو اگر دعای شما (و ناله و زاری و توبه شما) نبود خدا
به شما چه توجه و اعتنایی داشت؟ که شما کافران (آیات حق
را) تکذیب کردید و به کیفر همیشگی آن گرفتار خواهید شد.»
(فرقان ۷۷: ۲۵)

نشانه عشق به خداوند و راه رسیدن به آن این است که انسان پس
از انجام دقیق واجبات با نشاط و خلوص کامل به انجام نوافل پردازد؛
حتی با وجودی که انجام آنها بر او واجب نیست. مداومت بر این حالت
تا رسیدن به عشق الهی به معنی درک هدف خلقت انسان است. چرا که
هدف تمام واجبات دینی تقرب و وصال خداوند است؛ و مهمترین وسیله
برای رسیدن به این مقصود عشق به الله است؛ و تمام اعمال دیگر تجلی
و بروز این عشقند.

کاملاً طبیعی است که با افزایش عشق به الله در قلب مومن میزان
اعمال صالحی که برای رضای خداوند انجام می دهد نیز فزونی می یابد.
به همین دلیل است که افراد هرچه در عشق به خداوند بیشتر غرق می
شوند، صرفاً انجام واجبات دینی آنان را راضی نمی کند؛ بلکه تلاش
می کنند با انجام اعمال استجابی، با همان دقتی که واجبات را انجام می
دهند، بر میزان عمل صالح خود بیفزایند. در نتیجه میل آنان به انجام عمل
صالح همانند بیابانی که تشنه آب است، افزایش می یابد. هیچ چیز جز
بازگشت به خداوند چنین افرادی را آرام نمی کند. آن طور که قرآن می
فرماید:

« تو ای روح آرام یافته! به سویی پروردگارت بازگرد در
حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس
در سلک بندگانم درآی، و در بهشتم وارد شو! » (فجر، ۳۰ - ۲۷:

(۱۹)

مومنانی که به این سطح از عشق الهی رسیده اند، یقیناً تلاش می کنند؛ در طول زندگی و در هر نفس به عبادت پردازند. آنان در مکان های معین و در دل شب، دور از ستایش ها و تمجیدهای مردم، نماز می خوانند و عبادت می کنند. آنان همواره مراقبند که عبد خداوند باشند؛ و به این ترتیب تشنگی خود را با نوشیدن عشق در منزل احسان - که همانطور که گفتیم عبارتست از عبادت خداوند به گونه ای که گویا او را می بینی و زندگی کردن به صورتی که همواره متوجه باشی که خداوند همیشه و همه جا تو را می بیند - رفع می کنند. آنان اگر لازم باشد ثروت، مقام، دارایی ها و حتی زندگی خود را در این راه فدا می کنند؛ و فراتر از همه این که مدام در قلب خود به درگاه خداوند برای رسیدن به عشق الهی و رضایت خداوند تضرع می کنند.

حادثه زیر از زندگی عمار یاسر به خوبی عشق این صحابه رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) به الله و اطاعت محض او در برابر خداوند را نشان می دهد:

عمار یاسر، پیش از یکی از جنگ ها کنار ساحل فرات قدم می زد و احساسات خود را اینگونه ابراز می کرد:

”پروردگار من، اگر بدانم در صورتی که خودم را از قله آن کوه پرتاب کنم تو از من راضی تر خواهی بود، هم اکنون خود را پرت می کردم. اگر بدانم سوزاندن خودم در آتش باعث می شود از من راضی تر شوی، فوراً این کار را انجام می دهم. پروردگار من، اگر بدانم پرت کردن خودم در آب و غرق شدنم رضایت بیشتر تورا به همراه دارد، این کار را خواهم کرد. پروردگارا، من تنها و تنها برای کسب رضای تو می جنگم، از تو می خواهم نگذاری گمراه شوم. من می خواهم به رضای تو برسیم.“ (طبقات ابن سعد)

عشق به خدا و پیامبرش (صلوات و رحمت خدا بر او) اساس دین ما، با برکت ترین راه به سوی خداوند و تنها وسیله جذب رحمت و مودت الهی است؛ و عشق به خداوند بالاترین منزل در مسیر وصل به خداوند است؛ زیرا درهای دروازه تقرب به خداوند تنها با کلید عشق گشوده می شود. اما محبت به خداوند نباید صرفاً در کلام خلاصه شود. سخنی که بازتاب منویات قلبی نباشد نشانه عشق الهی نیست، بلکه صرفاً باعث خودبزرگ بینی می شود.

لمسوس ترین نمونه های عشق حقیقی به خدا و پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) اصحاب بزرگ رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) بودند؛ که بازتاب این محبت عمیق در زندگی روزمره و ماموریت هایشان به خوبی قابل مشاهده بود. بعضی از نمونه ها در زیر می آید:

رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) مبلغانی را به قبایل اطراف مدینه می فرستاد. قبیله عضل و قاره از قبایلی بودند که از پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) درخواست کرده بودند افرادی را برای معرفی دین اسلام به قبایل آنان بفرستند. گروهی متشکل از ده نفر عازم این دو قبیله شدند. عده ای از راهزنان در مسیر حرکت این گروه کمین کرده بودند. هشت نفر از این مبلغان در نزاع با کمین کنندگان شهید و دو نفر باقی مانده اسیر شدند. قبایلی که این دو صحابه - زیدابن الدثنه و حبیب ابن عدی - را به اسیری گرفته بودند آنان را تحویل مشرکان مکه داده و آنها این دو نفر را اعدام کردند. سران قریش قبل از کشتن آنان از زید پرسیدند: "آیا دوست نداری که اکنون محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) به جای تو بود، و ما گردن او را می زدیم و تو راحت به نزد زن و فرزندان می رفتی؟" او پاسخ داد: «سوگند به خدا که من دوست ندارم که در پای محمد خاری برود؛ و من در خانه ام نزد زن و فرزندم راحت نشسته باشم» (ابونعیم، شناخت صحابه)

ابوسفیان از این محبت بی مانند شگفت زده شد و گفت: "به خدا قسم هرگز ندیدم یاران کسی او را آنقدر دوست بدارند که یاران محمد، محمد را دوست دارند».

مشرکان سپس به سوی حبیب ابن عدی رفتند؛ و به او گفتند اگر از ایمان خود دست بردارد نجات خواهد یافت. پاسخ این صحابه بزرگ رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) واضح بود: "هرگز دست از

ایمانم بر نمی دارم حتی اگر تمام دنیا را به من بدهید. "حبیب قبل از شهادت تنها یک آرزو داشت: اینکه سلام او را با عشق به پیامبر برسانند!

اما چه کسی می توانست این پیام را به پیامبر برساند؟ حبیب با ناتوانی چشمانش را به آسمان دوخت و با نهایت خلوص دعا کرد: "پروردگارا، هیچ کس اینجا نیست که سلام مرا به رسول تو برساند. خودت سلام مرا به او برسان."

در این لحظه رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) که به همراه اصحاب خود در مدینه حضور داشت فرمود: "علیه السلام!" اصحاب از این سخن رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) تعجب کردند و پرسیدند: "یا رسول الله! سلام چه کسی را پاسخ دادی؟" پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) فرمود "سلام برادر شما حبیب!"

مشرکان مکه پس از شکنجه فراوان، این دو صحابه حضرت رسول (صلوات و رحمت خدا بر او) را به شهادت رساندند. آخرین سخنان حبیب بسیار قابل توجه است: "حال که به عنوان یک مسلمان شهید می شوم، اهمیتی نمی دهم که چگونه می میرم" (بخاری)

به همین ترتیب صحابه جوان آن حضرت به خاطر عشقی که به پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) داشتند، برای انجام ماموریت ها و فرستادن پیام رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) با یکدیگر رقابت می کردند. آنها برای انجام هر خدمتی، حتی اگر به از خودگذشتگی زیادی نیاز داشت، داوطلب می شدند. این از عشق بی پایان آنان بود که

پس از طی بیابان های طولانی و گذشتن از مناطق صعب العبور نامه پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) را در کمال شجاعت، در حالی که جلادان در مقابل ایشان ایستاده بودند، در حضور پادشاهان قرائت می کردند.

عشق، احترام و تکریم صحابه برای پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) به گونه ای بود که آنان به سختی شخصیت آن حضرت را توصیف می کردند:

یکبار وقتی خالد بن ولید از یکی از قبایل مسلمانان عبور می کرد، رئیس قبیله از او خواست پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) را برای او توصیف کند. خالد پاسخ داد: "نمی توانم او را وصف کنم."

رئیس قبیله اصرار کرد: "تاجایی که می دانی به من بگو."

خالد پاسخ داد:

"همین قدر می توانم بگویم جایگاه رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) مطابق است با جایگاه کسی که او را مبعوث کرده است. از آنجا که آن کسی که رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) را فرستاده است، خالق جهان هستی است، جایگاه رسولش را تصور کن."

یکی دیگر از صحابه بزرگ، عمر ابن عاص، به سوال مشابهی چنین

پاسخ داد:

"من به خاطر احترامی که برای او قائل بودم هرگز نتوانستم با دقت به چهره او بنگرم؛ بنابراین اگر از من بخواهید او را توصیف کنم قادر به این کار نخواهم بود."

میزان عشق صحابه به پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) را می توان از نحوه تبعیت آنان از اوامر آن حضرت و مقدار همانند سازی که از صفات و ویژگی های رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) داشتند، دریافت. عاشق به اندازه محبت خود به معشوق از او پیروی می کند. رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) رحمت للعالمین بود؛ و به تمام مخلوقات بی اندازه عشق می ورزید.

یکی از جلوه های محبت صحابه را ابو عبدالرحمن الجبلی نقل کرده است: "در جریان یکی از جنگ ها، علیه بیزانیتوم، ما با ابویوب انصاری در یک کشتی بودیم. فرمانده ما عبدالله ابن قیس بود. وقتی صحابه بزرگ رسول الله، ابویوب انصاری، به نزد مردی که مسئول توزیع غنایم بود رفت، زنی را دید که گریه می کرد. این زن در هنگام جنگ اسیر شده بود. ابویوب پرسید چرا این زن گریه می کند. به او گفتند: "این زن کودکی داشت و آنها کودکش را از او جدا کرده اند و او به این دلیل گریه می کند."

ابویوب انصاری فوراً کودک را یافت و او را به مادرش بازگرداند. زن از گریه کردن باز ایستاد. افسری که مسئول تقسیم غنایم بود به نزد فرمانده سپاه عبدالله ابن قیس رفت؛ و کاری را که ابویوب انجام داده بود

به اطلاع او رساند. ابویوب در پاسخ قیس که پرسید چرا اینکار را انجام داده است گفت:

”از رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) شنیدم که فرمود: ”کسانی که مادری را از فرزندش جدا می کنند، خداوند در روز قیامت آنان را از همه کسانی که دوستشان دارند جدا می سازد.“ (مسند احمد، ترفدی)

همین طور که از این واقعه مشخص است، لازمه عشق به خدا و رسول (صلوات و رحمت خدا بر او) این است که با همه موجودات با محبت، رحمت و شفقت رفتار شود؛ زیرا بزرگترین میوه ایمان عشق و رحمت است.

واقعه آموزنده زیر آثار عشق ورزی به مخلوقات را بیشتر نشان می دهد؛ و اینکه چگونه محبت نسبت به مخلوقات الهی انسان را به سرچشمه ایمان هدایت می کند.

در زمان رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) که آن را عصر سعادت نامیده اند، در میان صحابه شخصی بود با نام حکیم ابن حزام. او از خویشاوندان خدیجه، همسر رسول الله و مردی سخاوتمند، مهربان و خیرخواه بود. در دوران پیش از ظهور اسلام که به دوران جهالت (عصر سرکشی و انکار پیش از اسلام) معروف است، حزام دختران کوچکی را، که پدرانشان به دلیل بیزاری از فرزند دختر قصد کشتن آن ها را داشتند، می خرید و از آنان مراقبت می کرد. او پس از اسلام آوردن از رسول خدا (صلوات و رحمت خدا بر او) پرسید آیا اعمال نیکی که پیش از مسلمان

شدن انجام داده است به او کمک خواهد کرد. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) در پاسخ خود به حزام نشان داد که همان اعمال نیک باعث شده اند که او توفیق گفتن شهادتین و اسلام آوردن را به دست آورد.

اگر برخورد محبت آمیز با موجودات زنده باعث می شود افرادی که به کلی از دین و مذهب به دورند توفیق و نعمت گرایش به دین واقعی، که بزرگترین پاداش است، را پیدا کنند پس منطقی است بپذیریم که اینگونه رفتار برای مومنین نتایج پربارتری را به همراه خواهند داشت.

بزرگترین هدیه ای که خداوند به بندگانش می دهد ایمان واقعی و حقیقی است. پروردگار ما امر می کند که در طول زندگی و تا آخرین نفس از این نعمت گرانها با دقت مراقبت کنیم. قرآن می فرماید:

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا آن گونه که حق

پروا کردن از اوست پروا کنید و زینهار جز مسلمان نمیرید» (آل

عمران، ۳:۱۰۲)

بزرگترین میوه درخت ایمان این است که به مخلوقات از دید خالق آنان نگاه کنیم؛ و به همه آنان عشق بورزیم. این نوع نگاه به مخلوقات بنده را متعالی ساخته و او را به دنیای بخشایش، رحمت و عشق وارد می کند؛ به طوری که قادر خواهد بود رحمت خود را نثار همه خلائق کند. دوست بزرگ خدا، جلال الدین رومی در این باره می گوید:

شرابخواری، در حین مجلس وعظ وارد خانقاهی شد. مریدان مرشد و دراویش به او دشنام دادند و خواستند او را بیرون کنند. رومی به مرد

شرابخوار نزدیک شده و گویا بخواهد ایمان واقعی را تعلیم دهد به کسانی که به او دشنام می دادند گفت: "اگرچه این مرد شراب نوشیده است، اما به نظر می رسد این شماست که مست کرده اید!"

این داستان نمونه ملموسی است که نشان می دهد چگونه احساسات طبیعی نفرت از گناه را نباید تعمیم داد، بلکه باید گناهکار را همچون یک پرنده زخمی دید که نیاز به معالجه محبت آمیز دارد؛ باید او را در قصر قلب پذیرفت، به او آموزش داد و راهنمایش کرد. خواجه احمد یسای^{۵۱} این نکته را به خوبی نشان می دهد:

اگر شکسته قلبی را دیدی، درمان دردش باش!

و اگر چنان مضطر است که نمی تواند راهش را ادامه دهد، دوستش باش!

نباید فراموش کرد که جامعه ایمانی، که ما امروز از نعمت آن برخورداریم، میوه عصر سعادت، یعنی دوران حیات پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) است. صحابه بزرگوار و دوستان خداوند تلاش بسیاری کرده اند تا این نعمت مقدس را به آیندگان انتقال دهند. آنان عاشق خداوند بودند؛ و بنابراین ستارگان آسمان ایمان، آموزگاران مدرسه حقیقت، نعمت و رحمت زندگی روزمره ما، نور دوران ها و شاهدان خداوند جلیل در روی زمینند.

۵۱. خواجه احمد یسای (متولد ۱۰۹۳ میلادی) متصوف ترک، شاعر و بنیانگذار طریقت یسویه (م)



تلاش ها و فداکاری های استثنایی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او)، یاران او و بندگان پرهیزکار و معصوم خداوند، در راه دین ، باید همواره سرمشق زندگی ما باشد؛ تا هرگز این نعمت الهی، که به ما واگذار شده، را از دست ندهیم؛ و تلاش کنیم آن را با همان خلوص و وضوح اولیه به نسل های آینده منتقل کنیم. این مسئولیتی است که انجام آن سعادت جاودانی اخروی را برای ما به ارمغان خواهد آورد. قلب مومنان باید همواره مالا مال از شور ایمان و عشق الهی باشد؛ زیرا شادی واقعی زمانی احساس خواهد شد که انسان از مرزهای عشق فانی فراتر رود.

شرط اولیه بهره مند شدن از نعمت جاوید عشق الهی، آزادی از بندگی عشق فانی است. خالی کردن دل از عشق های ناپایدار تنها با اتصال به هدف نهایی هر عشق، یعنی خداوند، امکان پذیر است. همه اعمال نیک، مانند عشق به وطن و ملت، خانواده، فرزندان، برادران دینی، عبادات و نیکوکاری ها، اگر بر پایه عشق به الله استوار باشند، به عشق و لذت معنوی و الهی منجر خواهند شد. محبت عمیق صحابه به خدا و رسولش (صلوات و رحمت خدا بر او) و نوع نگاه و برخوردشان با مخلوقات، به گونه ای که از دید خالق به موجودات می نگریستند، ناشی از رسیدن به چنین عشقی است. آنان تمام وجود خود را در راه محبت خداوند فدا می کردند. حتی اصحابی که ثروت چندانی نداشتند، بی درنگ هر آنچه را که در زندگی به دست می آوردند، نثار می کردند تا از خدا و رسولش جدا نباشند.

فضولی^{۵۲} شاعر در شعر زیر نشان می دهد چگونه قلب خانه عشق است؛ و چگونه انسان در عشق کاملاً محو می شود:

مجنون در اطراف دهکده لیلی پرسه می زد، غریبه ای از او پرسید:
"خانه لیلی کجاست؟"

مجنون پاسخ داد: "به دنبال خانه او نگریدید و خود را بیهوده خسته نکنید"

سپس به قلب خود اشاره کرد و گفت: "خانه لیلی اینجا است."

ما باید در معنای عمیق و حکمت منعکس شده در این مثال تعمق کنیم؛ و از خود پرسیم قلب ما تا چه اندازه جایگاه عشق خداوند است. به عبارت دیگر تا چه اندازه به خدا و رسولش عشق می ورزیم؟ آیا شور ایمان در عبادات و رفتار ما منعکس می شود؟ یا محبت ما به خداوند فقط سخنی است که از زبان فراتر نمی رود؛ و هرگز به قلب نمی رسد؟ تپش قلبهایمان، رفتار و عملکردهایمان چه اندازه مطابق قرآن و سنت است؟ ما تا چه اندازه حاضریم نعمت های فانی دنیایی را به ابزاری برای رسیدن به محبت خداوند تبدیل کنیم؟

ما باید اعمال خود را کنترل کنیم. زیرا خلیفه دوم، عمر (رض) می گفت: "به حساب خود برسید قبل از اینکه در دادگاه الهی مورد محاسبه قرار گیرید." چه قدر خوشبختند کسانی که شخصیت و معنویت رسول

۵۲. محمد فضولی یا ملا محمد بن سلیمان بغدادی (۱۵۵۶-۱۴۸۳) (م)

خدا را سرمشق خود قرار می دهند؛ و در نتیجه به عشق الهی دست می یابند!

پروردگارا! قلب ما را با نعمت ایمان آراسته کن. ما را از جمله کسانی قرار ده که زشتی کفر و عصیان را می بینند؛ و همان طور که امر شده از آن دوری می جویند! ما را دوست دار دوستان خود قرار ده! ما را دشمن دشمنان خود قرار ده! ما را با عشق خود، عشق پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) و محبت دوستانت بمیران!

آمین!



مصاحبه عثمان نوری تاپاس درباره عرفان

آلتینولوک: شما در کتاب خود "از ایمان تا احسان" گفته
اید راه عرفان در زندگی یک مسلمان بسیار مهم است. راه
عرفان و معرفت چه مزیتی در تبلیغ اسلام و تکامل و هدایت
روح بشر به سمت حقیقت دارد؟ راز موفقیت آن چیست؟

تصوف و عرفان در تربیت مردم برای عمل به اسلام شیوه خاص
خود را دارد. در بعد خارجی اسلام - شریعت - از مفاهیم پاداش و
جزا برای هدایت انسان به یک زندگی پرهیزکارانه استفاده می شود. به
عبارت دیگر بهشت و جهنم ابزار اصلی شریعت در شکل دهی زندگی
یک مسلمان است. از طرف دیگر در تصوف یا عرفان، که بعد درونی
اسلام است، عشق و رحمت روش های اصلی هستند، که علاوه بر پاداش
بهشت و جزای جهنم به کار گرفته می شوند. امروز مردم به گناهان مبتلا
شده و از سپر محافظ دین فاصله گرفته اند. این نتیجه بندگی نفس (خود
نازله) است. امروزه راه عرفان و تصوف به این دلیل اهمیت فوق العاده
یافته است که گناهکاران به دستان نرم راه معرفت نیازمندند. نه تنها در
کشور ما، بلکه در دنیای غرب نیز مشاهده می شود که روش های عرفانی
موجب گرایش بسیاری از مردم به اسلام شده است. طریق معرفت، اسلام



را برای افرادی که در چنگال نفس خود گرفتارند و یا در هزارتوی ثنوی های مشتمل بر منطوق محض غرق شده اند، نسیمی حیات بخش معرفی می کند. ما باید نه با حس انتقام و تنفر بلکه با رحمت و عطف با گناهکاران برخورد کنیم. گناهکار مانند کسی است که در دریا غرق شده است؛ وظیفه ما این است که دست خود را به طرف او دراز کنیم. لعن و نفرین کردن روش پسندیده ای برای نجات آنان از شرایط هولناکی که در آن قرار دارند، نیست.

انسان حتی اگر در زندگی از هدف واقعی خود دور افتاده باشد، به دلیل ارزش درونی و ذاتی که به عنوان انسان دارد، از کرامت و شرافت بالایی برخوردار است. یک گناهکار را می توان به حجرالاسود تشبیه کرد که در گل افتاده است. هیچ مسلمانی نمی تواند نسبت به موقعیت ناخوشایند این سنگ ارزشمند بی تفاوت باشد. مسلمانان بسرعت هجوم می آورند تا این سنگ را تمیز کرده آن را در جای مناسب قرار دهند؛ چرا که این سنگ از بهشت نازل شده و برای آنان ارزش زیادی دارد. به همین ترتیب وقتی انسانی را می بینیم نمی توانیم نسبت به او بی تفاوت باشیم. ما باید برای کمک مادی و معنوی به او هجوم ببریم.

خداوند متعال به ما هشدار می دهد که او، در زمان خلقت، نفخه ای از روح خود در وجود انسان دمیده است. بنابراین هر انسانی دارای اسرار الهی است. فرقی نمی کند که چه قدر گناهکار باشد، او ارزشی دارد که هیچ چیز نمی تواند از آن بکاهد.

آن طور که رومی می گوید انسان مانند آب پاک و خالصی است که می توان همه چیز را در آن واضح و شفاف دید. اما اگر این آب پاک گل آلود شد، دیگر چیزی درون آن دیده نمی شود. به همین شکل برای دیدن نور الهی لازم است وجود انسان از گرد و غبار پاک شود. عرفان و تصوف راهی برای خالص کردن روح شخص از امیال نفسانی است. از نظر عرفا هیچ کس از این فرآیند تطهیرسازی مستثنی نیست؛ حتی اگر در منجلاب گناه فرو رفته باشد. در طریق معرفت همواره به هر کس که آمادگی پذیرش داشته باشد فرصت داده می شود. نمونه های زیادی در زندگی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) وجود دارد که ایشان با همه گناهکاران با رحمت برخورد می کردند.

به عنوان مثال پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) وحشی را، با وجودی که عموی عزیز پیامبر - حمزه (س) - را به قتل رسانده بود، از رحمت خود مستثنی نکرد. وقتی عموی پیامبر در جنگ احد به شهادت رسید، پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) بسیار غمگین شد. با این حال کسی را به نزد وحشی فرستاد تا اسلام را بپذیرد؛ و به رستگاری جاوید دست یابد. وحشی در پاسخ پیام زیر را فرستاد: "ای محمد! چگونه می توانی مرا به رستگاری دعوت کنی حال آنکه خداوند در قرآن می فرماید:

"و کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند؛
و انسانی را که خداوند خودش را حرام شمرده، جز بحق
نمی کشند؛ و زنا نمی کنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات

سختی خواهد دید! عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و

همیشه با خواری در آن خواهد ماند!" (فرقان ۶۸:۲۵-۶۹)

من همه گناهانی که در این آیه به آن اشاره شده است را انجام داده
ام؛ آیا امکان رستگاری من وجود دارد؟"

خداوند متعال در پاسخ به بدگمانی و تردید گناهکاران در زمینه
پذیرش توبه این آیه را نازل کرد:

"بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از

رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد،

زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است." (زمر، ۵۳:۳۹)

وقتی وحشی این آیه را شنید بسیار خوشحال شد و گفت: "خدای من،
تو چه قدر مهربانی!" او از همه گناهانش، با این قصد که هرگز آنها را
تکرار نکند، توبه کرد و همراه با دوستانش اسلام آورد.

عرفان و تصوف نور خود را از چنین سرمشق‌هایی از زندگی
پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او)، تجلی کامل صفات الهی و محل
نزول وحی خداوند، کسب کرده است. براساس تفکر عرفانی انسان در
مقیاس خلقت جایگاه والایی دارد؛ زیرا این توانایی در او ایجاد شده است
که خلیفه خداوند بر روی زمین باشد. او همچون مردمک چشمان با سایر
مخلوقات در تضاد است. هیچ گناهی نمی‌تواند این ارزش ذاتی را نابود
کند. عرفان و تصوف به این ویژگی انسان به گونه‌ای کاملاً متعادل می
نگرد؛ به این معنی که گناهکار تحمل می‌شود؛ اما این تحمل هرگز خود

گناه را در بر نمی گیرد. ما باید از گناه متنفر و نسبت به گناهکار مهربان باشیم؛ تا او را از چاهی که در آن افتاده است، نجات دهیم. عرفان به این ترتیب اثربخش ترین روش را برای دعوت بشریت به اسلام ارائه می دهد. این طبیعت بشر است که همواره مشتاق کسانی است که دستشان را با مهر و محبت به سمتش دراز می کنند؛ افرادی چون عبدالقادر گیلانی^{۵۳}، یونس عمر، بهاءالدین نقش بند، جلال الدین رومی و سایر دوستان الله.

آلتینولوک: شما به ما نشان دادید که عرفان انسان را به سوی کمال هدایت می کند؛ و او را از ناخالصی ها تطهیر می کند. در این راستا عرفان در زندگی یک مسلمان چه جایگاهی دارد؟ آیا یک زندگی باتقوا و پرهیزکارانه بدون عرفان امکان پذیر است؟

سوال مهمی پرسیدید. ترجیح می دهم با داستان زیر که پدرم موسی افندی برایم نقل کرده است پاسخ دهم:

همسایه ای داشتیم که (از مسحیت) به اسلام گرویده بود. روزی از او پرسیدم به چه علت اسلام را پذیرفته است؟ پاسخ داد:

به دلیل اخلاق خوب همسایه ام ربیع ملا، که در تجارت و دادوستد خود اخلاق خوبی دارد، مسلمان شدم. او گاو دار است؛ و با فروش شیر امرار معاش می کند. روزی به خانه ما آمد و ظرف بزرگی شیر به من داد

۵۳. عبدالقادر گیلانی (۱۰۷۷ - ۱۱۶۶م) عارف، صوفی، محدث، و شاعر قرن پنجم و ششم قمری بود. (م)

و گفت: "این شیر مال شماست." پاسخ دادم: "شما به من شیری بدهکار نیستید." و فکر کردم در آوردن شیر برای من اشتباه کرده است.

این شخص مهربان و شریف پاسخ داد که چرا آن شیر را برای من آورده است: "متأسفانه متوجه شدم گاوها، بدون اطلاع من، از باغ شما چریده اند؛ بنابراین این شیر مال شما است؛ و من آنقدر برای شما شیر می آورم تا علف های شما از معده او خارج شود."

به او گفتم مسئله ای نیست، علفی که گاوها از باغ من خورده اند ارزشی ندارند؛ و من چیزی در قبال آنها نمی خواهم."

رفتار شرافتمندانه ربیع ملا مرا عمیقاً تحت تاثیر قرار داد؛ و پرده غفلت از مقابل دیدگانم کنار رفت. نور هدایت در قلبم درخشید و اسلام را پذیرفتم و با خود گفتم: "دین چنین انسان درستکاری حتماً راه راست است. هیچکس نمی تواند در حقانیت دینی که پیروانی چنین مهربان، درستکار و متعالی دارد شک کند؛ و لذا شهادتین گفتم و ایمان آوردم."

همانگونه که نمونه های بیشمار زیادی ازین دست ثابت می کنند، عرفا و طریقت آنان در کامل کردن اخلاقیات مومنان از دلایل مهم نشر اسلام است. تصوف به دو شیوه کار می کند: اول متعالی کردن اخلاقیات ایمان آورندگان و دوم گسترش اسلام از طریق رفتار نمونه عرفا. این روش چهره رحمانی اسلام را به غیر مسلمانان نشان می دهد؛ و آنان را با اسلام حقیقی آشنا می سازد.

اسلام دارای دو بعد است: شریعت و خدا آگاهی؛ فتوا و تقوا: قوانین اسلام - فتاوا- ستون های بنای اسلامند؛ و عرفان - تقوا - بخش های مکمل این ساختمانند؛ که قالب اصلی را زیبا و قوی می سازند. عرفا به مسلمانان کمک می کنند بین این دو جنبه اسلام وحدت ایجاد کرده و علاوه بر آن اخلاق خود را متعالی سازند. تصوف و عرفان هم چنین انسان را قادر می سازد قرآن و جهان را درک کند؛ و به این ترتیب جایگاه و مسئولیت خود در جهان آفرینش را بشناسد. دو اصل مهم تصوف، یعنی شناخت خداوند و عشق به او پنجره ای است به سوی معراج یا تعالی به سمت خداوند. به طور خلاصه روش عرفانی در تربیت قلب و روح یک ضرورت است که هر مسلمانی به آن نیاز دارد.

این سوال که "آیا می توانیم بدون تصوف و عرفان عمل کنیم؟" مانند این است که پرسیم آیا می توانیم بدون حدیث، خداشناسی، قانون اسلام، تفسیر قرآن و سایر علوم اسلامی عمل کنیم؟ عرفان را بخش غیر ضروری اسلام پنداشتن مانند غیر ضروری دانستن ویژگی هایی چون اخلاص، شناخت الله، تزکیه قلب و خدمت به خداوند است. عرفان واژه ای است که به کسب تمام این ویژگی های نیک اشاره دارد. حتی کسانی که این صفات را، بدون توجه به اصطلاح کلی آن کسب کرده و یا نام تصوف و عرفان را انکار می کنند، می توان عامل به تصوف و عرفان دانست. آنچه که مهم است عمل به اصول عرفان و تصوف است، حال هر اسمی که می خواهید روی آن بگذارید. ما می توانیم "عرفان و تصوف" را "زهد"، "تقوی" یا "احسان" بنامیم؛ چرا که همه این ها یک واقعیت را

نشان می دهند؛ و هدف واحدی دارند. همه این اصطلاحات به رفتار کامل ترین مرشد و آموزگار بشریت حضرت محمد (صلوات و رحمت خدا بر او)، و یارانی که خود او آنان را تربیت کرده بود، اشاره دارند.

قلب برای رسیدن به آرامش و سکون نیاز به تربیت دارد. حتی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او)، که نعمت وحی الهی را دریافت می کرد، قبل از بعثت تعالیم خاصی دید. او به غار حرا می رفت و وقت خود را به عبادت و تفکر می گذراند. اختصاص دادن وقت به عبادت در عربی اعتکاف نامیده می شود. پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) پس از مبعوث شدن نیز به این کار ادامه می داد؛ و ده روز آخر ماه رمضان را در مسجد می گذراند و وقت خود را صرف عبادت می کرد. موسی (ع) نیز قبل از اینکه نعمت سخن گفتن با خداوند را به دست آورد، چهل روز به عبادت و ریاضت در کوه سینا پرداخت. یوسف (ع) قبل از اینکه حاکم مصر شود، دوازده سال در زندان به سر برد. او در این مدت انواع رنج ها و سختی ها را متحمل شد؛ تا شخصیت او از طریق عبادت خداوند به کمال رسید. قلب او به این ترتیب از وابستگی به موجودات فانی تطهیر و صرفاً وقف خداوند شد.

حضرت محمد (صلوات و رحمت خدا بر او) قبل از واقعه معراج معنی سوره انشراح را کاملاً درک کرد. قلب معنوی او گشایش یافته و تطهیر شد. خداوند قلب او را با دانش و نور الهی روشن کرد. او به این ترتیب آمادگی دیدن چیزهای خارق العاده ای را پیدا کرد، که در سفر

به سوی خداوند به او نشان داده شد. او از دنیای مادی پاک شده و برای دنیای معنوی آمادگی یافت.

اگر حتی پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) خداوند مرحله تربیت روحانی و تزکیه قلب را متحمل شد، چگونه ممکن است افراد عادی، نظیر ما، از گذراندن چنین مراحل بی نیاز باشیم. اگر حتی یک تار مو آلوده به امور مادی باشد، نمیتوان به نور الهی دنیای معنویت نزدیک شد. اگر بینی با ترشحات مسدود شده باشد، نمی تواند عطر گل ها و ریاحین را استشمام کند. وقتی شیشه را بخار گرفته باشد، نمی توانیم منظرهای بیرون را به وضوح ببینیم. یک ذره کوچک نجاست تمام ظرف آب را آلوده می کند، به همین شکل آلودگی روحی قلب را از دریافت نور الهی و برکات معنوی باز می دارد.

خداوند متعال برای تاکید بر اهمیت طهارت قلب از تمام انواع بیماری های دنیایی در قرآن می فرماید:

”در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید!“ (شعرا؛ ۱۹ - ۲۶)

تنها راه دستیابی به قلبی سلیم و رهایی از انواع افکار شیطانی، تربیت معنوی است. قلب، قبل از این تعالیم، مانند آهن خام است؛ که ابتدا باید با آتش گداخته شده و همه آلودگی های آن برطرف شود؛ آنگاه می توان آن را چکش کاری کرد و به شکل دلخواه فرم داد. وقتی قلب از طریق تربیت معنوی به کمال رسید، می تواند چیزهایی را ببیند و درک

کند که چشم جسمانی قادر به دیدن و فهمیدن آنها نیست. (همان طور که قبلاً گفته شد) رومی خود را، قبل از سیر و سلوک معنوی، "خام" توصیف می‌کند؛ حتی با وجودی که در مدرسه سلجوقی پست بالایی داشت. و هنگامی که در نتیجه تربیت معنوی، اسرار کتاب آفرینش برای او فاش می‌شود، در مورد خود می‌گوید: "پخته شدم".

یاران پیامبر (صلوات و رحمت خدا بر او) بزرگترین نمونه‌های تکامل معنوی هستند. قبل از ظهور اسلام، برخی از آنان به قدری سنگدل بودند، که دخترانشان را زنده به گور می‌کردند؛ اما پس از اسلام آوردن همه آن‌ها به الگوی رحمت و رقت قلب تبدیل شدند.

به طور خلاصه، ما می‌توانیم بدون عرفان و تصوف به اسلام عمل کنیم؛ اما در آن صورت هرگز به کمال شایسته خود نمی‌رسیم. اگر روش‌های عرفانی از عمل به تعالیم اسلامی مستثنی شوند، هیچکس به مکانت و جایگاهی که احسان نامیده می‌شود (یعنی عمل به اسلام به گونه‌ای که خداوند را در پیش رو می‌بینی) نمی‌رسد.

آلتینولوک: چه سفارش دیگری برای خوانندگان آلتینولوک دارید؟
دوستان معنوی شما در مسیر عرفان چه کسانی هستند؟ ما مطمئنیم که آنان منتظر نسخه انگلیسی کتاب شما "از ایمان تا احسان" هستند، که در آن جزئیات عرفان را شرح داده‌اید.

علاوه بر آنچه تاکنون گفته‌ام، اجازه دهید چند سفارش، که مشایخ صوفیه بر آن تاکید دارند، را بیان کنم. تصوف (عرفان) روش اخلاقی

تربیت است؛ که از زندگی و تعالیم رسول الله (صلوات و رحمت خدا بر او) الگو گرفته و عبارت است از رویکردی عاشقانه و با احترام به خداوند و رسول او. آن دسته از دوستان خداوند که تنها و تنها به خدا و رسولش عشق می ورزند، دوست همه بشریتند. دوستی با مسلمانان پرهیزکار و با تقوی و همنشینی با آنان (و شرکت در مجالس صحبه آنان) اخلاق فرد را از شرارت ها پاک می کند. افرادی که از انرژی های معنوی بالایی برخوردارند، انرژی خود را به دیگران منتقل می کنند. آن ها به این دلیل که روح خود را از آلودگی های نفس پاک کرده اند، می توانند خلوص و پاکی روح را به اطرافیان خود منتقل سازند. وجود چنین افرادی در همه ابعاد زندگی برای جامعه مفید خواهد بود.

تصوف، از طریق عشق، بین مرید و مرشد (شیخ) ارتباط معنوی ایجاد می کند. مریدی که به مرشد عشق می ورزد و به او احترام می گذارد، تمام اعمال او را سرمشق خود قرار می دهد؛ و در نتیجه اخلاق مرید کامل و متعالی می شود. بنابراین، ما به عنوان مسلمان، باید از طریقت عشق بیش از سایر روش ها استفاده کنیم. اساس و زیربنای اخلاقیات اسلام پرستش خالصانه و عاشقانه خداوند و نشانه این عشق و خلوص خدمت به خداوند و مخلوقاتش است. اگر عشق باشد، سخت ترین کارها به آسانی و با رضایت کامل انجام می شود. ارزش اینگونه خدمت به میزان فداکاری و ایثاری بستگی دارد که در انجام آن اعمال می شود. خدمت خالصانه نشانه تکامل معنوی شخص است. قلب چنین افرادی جایگاه تجلی خداوند است.



هرچه انسان به خداوند نزدیکتر شود، قلب او در برابر واقعیت های معنوی خاشع تر می گردد. از طرف دیگر هرچه فرد بیشتر اسیر نفس (خود نازله) باشد، از انسانیت خود دورتر می شود.

از جمله اسماء خداوند، جمال (زیبا) و جلال (باشکوه) است؛ اما نام های رحمن و رحیم بیش از هر نام دیگری در قرآن ذکر شده است. بنابراین مسلمان باید به تقلید از پروردگارش رحمن و رحیم بودن را طبیعت ثانویه خود قرار دهد. علت بی عدالتی ها در دنیا فقدان مهربانی و رحمت و عشق و محبت است. کسانی که نمی توانند عشق بورزند به راحتی ظلم می کنند و استکبار می ورزند. آنها از ابزار ترس و تنفر برای کنترل اطرافیان خود استفاده می کنند؛ و از این واقعیت غافلند که هیچ قلبی نیست که نتوان آن را با محبت تسخیر کرد. همان گونه که غیر ممکن است خورشید نور و گرما نداشته باشد؛ به همین ترتیب برای یک روح سالم و درستکار غیر ممکن است که عشق نورزد و نسبت سایر مخلوقات رحمت نداشته باشد.

حلاج، که در دل محبان خداوند جایگاه ویژه ای دارد، برای کسانی که او را به دار زدند دعا کرد و گفت: " خدای من، پیش از این که مرا ببخشایی، کسانی را بیامرز که مرا به دار زدند."

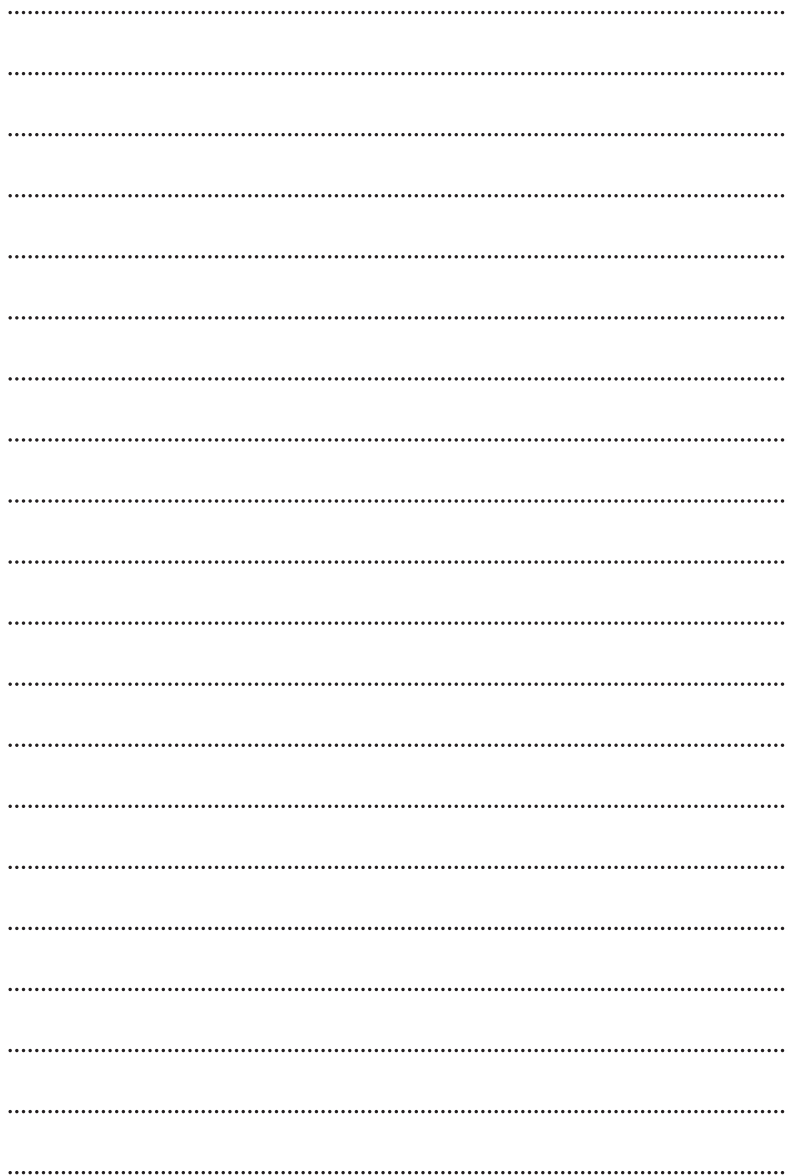
اگر بخواهیم جایگاه و مکانت معنوی خود را بشناسیم، باید همواره اعمال و احساسات و بویژه ادعاهای بی پایه نفس خود را تحت کنترل

قرار دهیم. در غیر این صورت، به سرنوشت ابلیس دچار خواهیم شد؛ که به دلیل تکبر و سرکشی نعمت الهی را از دست داد.

ابلیس در بهشت آموزگار فرشتگان بود؛ اما نتوانست امیال و احساسات خود را کنترل کند. او نسبت به انسان احساس برتری کرد؛ و به دلیل غرور خود مورد لعن قرار گرفت.

رومی ناخالصی های ذات انسان را با خارهای شاخه گل مقایسه کرده و به ما توصیه می کند طبیعت خود را به گونه ای پیورانیم که مانند آن گل زیبا باشد، نه این که همچون خار آسیب برساند. خارها در باغ دنیا به ما آسیب می رسانند؛ ما نباید اجازه دهیم روح ما همچون خار باشد، بلکه باید تلاش کنیم روح وحشی را به یک باغ گل تبدیل سازیم.^{۵۴}

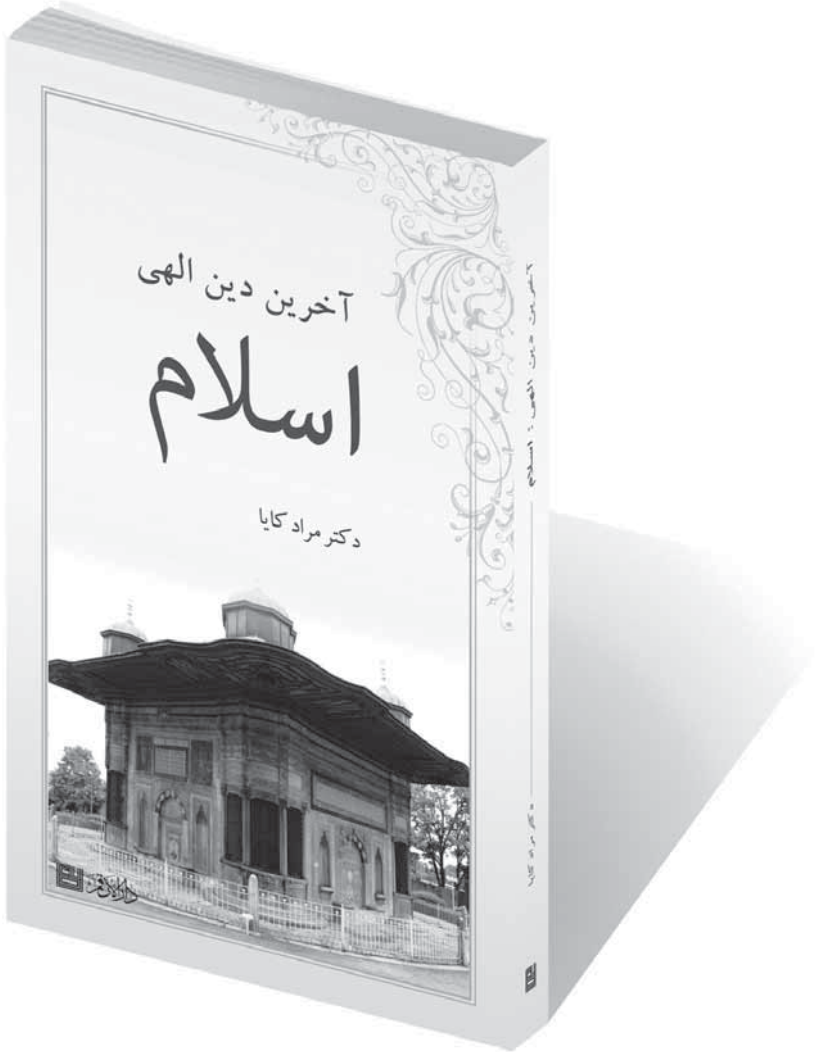






آخرين دين الهى:

اسلام



تفکر

در کائنات، انسان و قرآن



حضرت محمد
شخصیتی بی مانند

